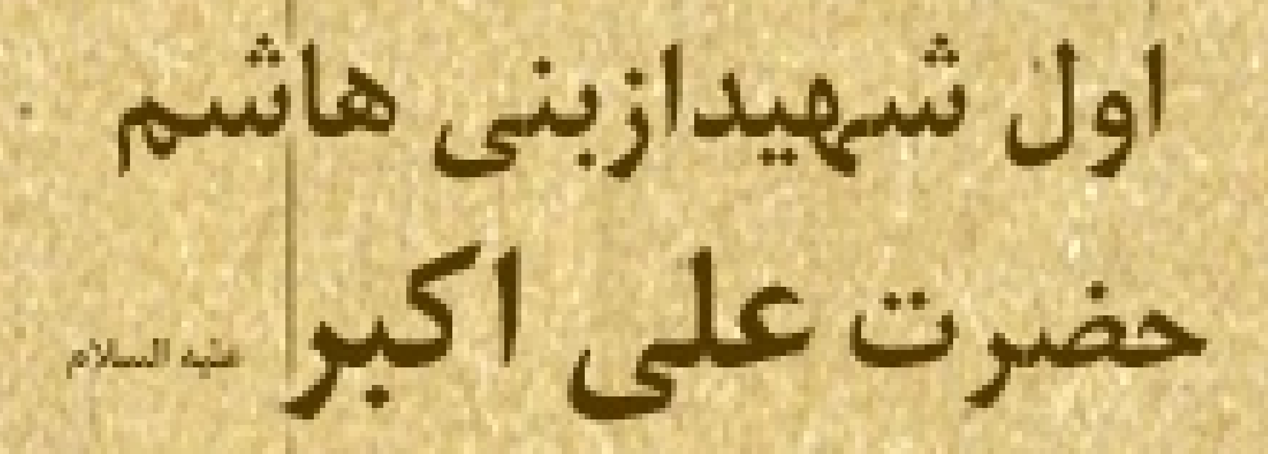
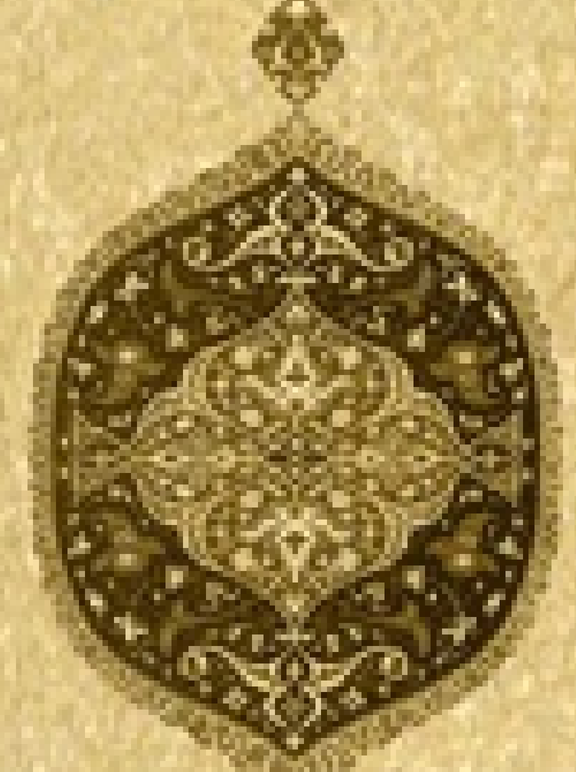




محمد حسین رفوگران



اوّل شهید از بنی هاشم حضرت علی اکبر علیه السلام

نویسنده:

حسین رفوگران

ناشر چاپی:

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اوّل شهید از بنی هاشم حضرت علی اکبر علیه السلام

مشخصات کتاب

ستاره‌های خونین «۲» اوّل شهید از بنی هاشم حضرت علی اکبر علیه السلام

تدوین: محمّد حسین رفوگران

طرّاحی، تایپ و صفحه آرایی: جلال کوساری

ناشر: امور فرهنگی مجتمع فاطمیه‌ی اصفهان

نوبت چاپ: اوّل، پاییز ۱۳۸۸

تیراژ: ۵۰۰۰ عدد

قیمت: ۸۰۰۰ ریال

تلفن مرکز پخش: ۴۷۰۴۰۸۱ - ۰۳۱۱

همراه: ۰۹۱۳۸۱۹۹۱۳۸

fatemiyeh۱۳۵@Gmail. com

زیارت نامه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام

ذِکْرُ زِیَارَةِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام ثُمَّ تَحَوَّلْ إِلَی عِنْدِ رِجْلَیِ الْحُسَیْنِ فَقِفْ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ قُلِ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الطَّیِّبُ الطَّاهِرُ وَ الزَّکِیُّ الْحَبِیبُ الْمُقَرَّبُ وَ ابْنُ رَیْحَانَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم

السَّلَامُ عَلَیْکَ مِنْ شَهِیدٍ مُحْتَسِبٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ مَا أَکْرَمَ مَقَامَکَ وَ أَشْرَفَ مُنْقَلَبَکَ أَشْهَدُ لَقَدْ شَکَرَ اللَّهُ سَعْیَکَ وَ أَجْزَلَ ثَوَابَکَ وَ أَلْحَقَکَ بِالذِّرْوَةِ الْعَالِیَةِ حَیْثُ الشَّرَفُ کُلُّ الشَّرَفِ فِی الْغُرَفِ السَّامِیَةِ فِی الْجَنَّةِ فَوْقَ الْغُرَفِ کَمَا مَنَّ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَکَ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً وَ اللَّهِ مَا ضَرَّکَ الْقَوْمُ بِمَا نَالُوا مِنْکَ وَ مِنْ أَبِیکَ الطَّاهِرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکُمَا وَ لَا ثَلَمُوا مَنْزِلَتَکُمَا مِنَ الْبَیْتِ الْمُقَدَّسِ وَ لَا وَهَنْتُمَا بِمَا أَصَابَکُمَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَا مِلْتُمَا إِلَی الْعَیْشِ فِی الدُّنْیَا وَ لَا تَکَرَّهْتُمَا مُبَاشَرَةَ الْمَنَایَا إِذْ کُنْتُمَا قَدْ رَأَیْتُمَا مَنَازِلَکُمَا فِی الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ تَصِیرَا إِلَیْهَا فَاخْتَرْتُمَاهَا قَبْلَ أَنْ تَنْتَقِلَا إِلَیْهَا فَسُرِرْتُمْ وَ سُرِرْتُمْ فَهَنِیئاً لَکُمْ یَا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ التَّمَسُّکُ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم بِالسَّیِّدِ السَّابِقِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ قَدِمْتُمَا عَلَیْهِ وَ قَدْ أُلْحِقْتُمَا بِأَوْثَقِ عُرْوَةٍ وَ أَقْوَی سَبَبٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الشَّهِیدُ الْمُکَرَّمُ وَ السَّیِّدُ الْمُقَدَّمُ الَّذِی عَاشَ سَعِیداً وَ مَاتَ شَهِیداً وَ ذَهَبَ فَقِیداً فَلَمْ تَتَمَتَّعْ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ لَمْ تَتَشَاغَلْ إِلَّا بِالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ أَشْهَدُ أَنَّکَ مِنَ الْفَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ وَ تِلْکَ مَنْزِلَةُ کُلِّ شَهِیدٍ فَکَیْفَ مَنْزِلَةُ الْحَبِیبِ إِلَی اللَّهِ الْقَرِیبِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم زَادَکَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فِی کُلِّ لَفْظَةٍ وَ لَحْظَةٍ وَ سُکُونٍ وَ حَرَکَةٍ مَزِیداً یُغْبَطُ وَ یَسْعَدُ أَهْلُ عِلِّیِّینَ بِهِ یَا کَرِیمَ النَّفْسِ یَا کَرِیمَ الْأَبِ یَا کَرِیمَ الْجَدِّ إِلَی أَنْ یَتَنَاهَی رَفَعَکُمُ اللَّهُ مِنْ أَنْ یُقَالَ رَحِمَکُمُ اللَّهُ وَ افْتَقَرَ إِلَی ذَلِکَ غَیْرُکُمْ مِنْ کُلِّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ ثُمَّ تَقُولُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رِضْوَانُهُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَاشْفَعْ لِی أَیُّهَا السَّیِّدُ الطَّاهِرُ إِلَی رَبِّکَ فِی حَطِّ الْأَثْقَالِ عَنْ ظَهْرِی وَ تَخْفِیفِهَا عَنِّی وَ ارْحَمْ ذُلِّی وَ خُضُوعِی لَکَ وَ لِلسَّیِّدِ أَبِیکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکُمَا ثُمَّ انْکَبَّ عَلَی الْقَبْرِ وَ قُلْ زَادَ اللَّهُ فِی شَرَفِکُمْ فِی الْآخِرَةِ کَمَا شَرَّفَکُمْ فِی الدُّنْیَا وَ أَسْعَدَکُمْ کَمَا أَسْعَدَ بِکُمْ وَ أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَعْلَامُ الدِّینِ وَ نُجُومُ الْعَالَمِینَ

السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُه. (۱)

سخنی با خوانندگان

با سلام و درود به پیشگاه با عظمت منتقم آل محمّد:

حضرت بقیّهٔ الله الاعظم امام زمان روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء و با عرض ادب به ساحت مقدّس سیّد و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب و یاران آن حضرت، دوّمین جزوه از مجموعه‌ی ستاره‌های خونین با نام حضرت علی اکبر علیه السلام اوّلین شهید از بنی هاشم، به شما خوانندگان عزیز تقدیم می گردد.

تمام سعی و تلاش بر این بوده تا بتوانم به خاطر تعظیم شعائر حسینی، خدمتی به جامعه مدّاحان عزیز و گرانمایه کشور کرده باشم. از این رو مطالبی که به نظر مبارکتان می‌رسد از مقاتل صحیح جمع آوری شده و اقوال مشهور و معتبریست که بزرگان از علما و مورّخین شیعه در کتب خویش نقل کرده‌اند.

آنچه نزد علماء طبق روایات معتبره مسلّم و ثابت می‌باشد این است که حضرت علی اکبر علیه السلام اوّلین شهید از بنی هاشم بوده لذا در زیارت رجبیّه، مرحوم سیّد بن طاووس در کتاب شریف اقبال به سند خویش ضمن اعمال روز عاشورا روایت کرده، حضرت بقیّهٔ الله الاعظم امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف این چنین می‌فرمایند:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ مِنْ سُلالَةِ اِبْراهیمَ الْخَلیلِ»....

ضمناً اشعاری هم که در این مجموعه جمع آوری شده و در اختیار شما قرار می گیرد سعی شده سروده‌هایی باشد که بر طبق روایات اهل بیت: باشد. لذا از همه‌ی خوانندگان محترم تقاضامندم با پیشنهادات سازنده و مفید خود ما را راهنمایی فرمایند.

شماره‌ی بعدی این جزوه راجع به علمدار کربلا حضرت اباالفضل العبّاس علیه السلام می‌باشد که ان شاءالله به زودی در اختیار شما عزیزان قرار خواهد گرفت.

التماس دعا

محمّد حسین رفوگران

ذی القعده ۱۴۳۰ هجری قمری

مقدّمه

بسمه تعالی

قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَ کَ وَ تَعَالَی اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِیعَةً یَنْصُرُونَنَا وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِینَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا». (۲)

حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام فرمودند:

خداوند علیم متوجّه‌ی زمین شد و ما را انتخاب نمود و شیعیانی برای ما برگزید که ما را یاری می کنند. در شادی و سرور ما خوشحالند و در حزن ما محزون می گردند. جان و مال خود را در راه ما می‌بخشند. ایشان از ما هستند و بازگشتشان به سوی ما خواهد بود.

از حدیث بالا استفاده می‌شود یکی از وظایف واجب و لازم برای تمامی شیعیان و پیروان آن‌ها، نصرت و یاری آن ذوات مقدّسه: می‌باشد لذا هر کس به نوعی باید خدمتی داشته باشد.

۱ – با زبان

در این خصوص از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

هنگامی که حسّان بن ثابت در قضیّه‌ی غدیر شعری خواند، حضرت فرمودند:

«لا تَزَالُ یَا حَسَّانُ مُؤَیَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِکَ». (۳) همواره به وسیله‌ی روح القدس مؤیّد باشی تا آن گاه که ما را به زبان خود یاری می کنی.

یا از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْیَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ کَیْفَ یُحْیِی أَمْرَکُمْ؟ قَالَ یَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ یُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ کَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا». (۴)

خدا رحمت نموده و بیامرزد بنده‌ای را که کار (طریقه و روش) ما را زنده (و بر پا) دارد، به آن حضرت عرض کردم:

و چگونه کار شما را زنده گرداند؟

حضرت فرمودند:

علوم و دانش‌های ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی‌آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند.

۲ – با مال

علاّمه‌ی بزرگوار، مجلسی؛ در یک حدیث طولانی از کتاب شریف کامل الزّیارات از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند:

از حضرت سؤال شد کسی که در راه زیارت امام حسین علیه السلام پولی را خرج کند چه خصوصیّتی دارد حضرت فرمودند:

«دِرْهَمٌ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ»

در مقابل هر درهمی، هزار درهم عوض داده می‌شود. (۵)

در خصوص انجام دادن اعمال حج و عمره هم روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که حضرت فرمودند:

خداوند عوض می‌دهد درهمی را به هزار درهم. (۶)

این گونه خرج کردن نوعی صله‌ی امام حسین علیه السلام است، چون ثواب صله‌ی امام در این حدیث این گونه مشخص شده است.

«عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ دِرْهَمٌ یُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفَیْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِیمَا سِوَاهُ مِنْ وُجُوهِ الْبِر». (۷)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

یک درهم که به امام برسد، بهتر است از دو میلیون درهمی که در راه خیر دیگر صرف شود.

یا در حدیث دیگری چنین نقل شده:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَیَّاحٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ:

قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللَّهِ علیه السلام یَا مَیَّاحُ دِرْهَمٌ یُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَعْظَمُ وَزْناً مِنْ أُحُد». (۸)

حسن بن میّاح از پدرش نقل می کند:

امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

ای میّاح! یک درهم که به امام برسد، از کوه اُحُد سنگین تر است.

۳ – با قلم

از حدیثی که راویان حدیث شیعه و سنّی آن را نقل کرده‌اند استفاده می‌شود، نوشتن فضائل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سبب می‌شود ملائکه تا زمانی که آن نوشته در عالم هست برای نویسنده‌ی آن استغفار می‌نمایند. (۹)

با توجه به مطالب فوق و تمام روایاتی که ذکر آن در این مقدّمه ممکن نیست باید در مقابله با هجوم فرهنگی دشمنان تشیّع

مخصوصاً وهابیّون کثیف و خبیث که هر روز شبهه‌ای جدید مطرح کرده و اذهان مردم مخصوصاً جوانان عزیز ما را مشوّش می‌کنند، کمر همّت را محکم بسته و با استفاده از تمامی امکانات موجود قدم به میدان گذاشت و از حریم مقدّس اهل بیت: دفاع کرد.

یکی از مواردی که توسط بعضی افراد مغرض و یا ناآگاه در جامعه انتشار یافته، مطالب و اشعار غیر معقول و حتّی گاهی غیرمشروع است که در محافل و مجالس مذهبی مورد استفاده قرار می‌گیرد، لذا توجّه دادن تمامی شرکت کنندگان در این مجالس به مطالب و اشعار صحیح از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است.

برادر عزیز و گرانقدرمان مداح اهلبیت عصمت و طهارت: جناب آقای محمّد حسین رفوگران این زحمت را تقبّل کرده و از مقاتل و تواریخ صحیح و معتبر مطالبی را در خصوص حضرت علی اکبر علیه السلام همراه با اشعار مناسب جمع آوری نموده و به جامعه‌ی مدّاحان و تمامی عاشقان اهل بیت: مخصوصاً حضرت سیّدالشّهداء علیه السلام تقدیم می‌نماید، باشد که این مجموعه ذخیره‌ای برای قیامت همه‌ی ما بوده و سبب سربلندی در مقابل امام حسین علیه السلام گردد.

سیّد محمّد قائم فرد

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه‌ی اصفهان

ذی القعده ۱۴۳۰ هجری قمری

مختصری از زندگینامه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام

تولّد و سنّ آن بزرگوار

مرحوم مقرّم می‌نویسد:

حضرت علی اکبر علیه السلام در روز یازدهم شعبان (۱۰) سال ۳۳ هجری دو سال قبل از کشته شدن عثمان (۱۱) به دنیا آمد و این موافق است با قول ابن ادریس؛ در (سرائر) که فرموده:

حضرت علی اکبر علیه السلام در خلافت عثمان ملعون چشم به دنیا گشود.

پس در روز عاشورا آن بزرگوار ۲۷ ساله بوده و تأیید می‌شود به اتفاق مورخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر علیه السلام از امام سجّاد علیهما السلام بزرگتر بوده، و امام سجّاد علیه السلام در روز عاشورا ۲۳ سال داشته‌اند، و این که بعضی سنّ آن جناب را ۱۷ یا ۱۸ یا ۱۹ سال نقل کرده‌اند، با این اتفاق مغایر است، مضافاً بر این که شاهدی بر قول خود ندارند. (۱۲)

ابن شهر آشوب؛ می‌نویسد:

علی اکبر هیجده سال داشت، و گفته شده ۲۵ ساله بوده است. (۱۳)

محدث قمی؛ می گوید:

در سن علی اکبر اختلافی عظیم است، ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب گویند، ۱۸ ساله بوده و شیخ مفید او را ۱۹ ساله دانسته (۱۴)، بنابراین از امام زین العابدین علیه السلام کوچک‌تر بوده است.

و بعضی گویند ۲۵ ساله بوده و غیر از این هم گفته‌اند. پس علی اکبر از برادرش امام سجّاد علیه السلام بزرگتر بود و این اصح و اشهر اقوال است.

از شیخ اجل ابن ادریس در خاتمه کتاب حج نقل می‌کند که حضرت علی اکبر علیه السلام بزرگتر بوده، و آن جناب در زمان خلافت عثمان متولّد شده است، و از جدّش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و شعراء در مدح او اشعار سروده‌اند.

آن گاه ابن ادریس در ردّ کسانی که می گویند علی اکبر کوچک‌تر بوده می‌نویسد:

در این باب باید به خبره این فن که علماء نسب و تاریخ و اخبارند، مانند زبیر بن بکار رجوع نمود، و نام جمعی را می‌برد که همگی علی اکبر علیه السلام را بزرگتر می‌دانند و بر این قول اتفاق دارند.

سپس محدث قمی؛ می‌فرماید:

در این جا گفتار ابن ادریس که فارس این میدان است، و با تتبع کافی به صراحت سخن گوید، کافی است، و مضمون اشعاری که در مدح او وارد شده، و گفتار معاویه ملعون در حق او (که خواهد آمد) مؤید است (۱۵).

مرحوم ملا هاشم می‌نویسد:

شهید در (دروس) و کفعمی فرموده‌اند که: آن حضرت ۲۵ ساله بوده که دو سال از حضرت زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده، و احتمالاً این قول اقوی باشد.

اولاً به جهت این که همه محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت زین العابدین علیه السلام علی اصغر.

و ثانیاً: در مقاتل نقل شده که حضرت زین العابدین علیه السلام در مجلس ابن زیاد (در جواب آن ملعون که گفت: مگر علی کشته نشد) فرمودند:

«کانَ لِی اَخٌ اَکْبر مِنِّی یُسَمَّی عَلِیّاً فَقَتَلْتُمُوهُ»

آن که او را کشتند برادر بزرگترم علی بوده.

و ثالثاً: در (سرائر) و در مقاتل در احوال حضرت علی اکبر علیه السلام نوشته‌اند:

آن جناب در خلافت عثمان به دنیا آمده و از جدّش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و کفعمی و شهید اول در (دروس) همین را اختیار کرده‌اند. (۱۶)

مرحوم عمادزاده نیز همین قول را اختیار کرده، و از بسیاری مورّخین نقل کرده که آنها حضرت علی اکبر علیه السلام را از امام سجّاد علیه السلام بزرگتر می‌دانند (۱۷).

موحوم مقرّم از بیش از ۲۸ نفر از علماء و مورخین شیعه و سنّی نقل نموده که: آن جناب از برادرش امام سجّاد علیه السلام بزرگتر بوده است.

ازدواج حضرت علی اکبر علیه السلام

اگر بگوئیم آن جناب هنگام شهادت ۲۵ سال یا بیشتر داشتند حتماً ازدواج کرده بودند، چون این بزرگوار تارک این سنّت عظیمه نخواهند بود.

از حدیث بزنطی و بعضی عبارات زیارت آن جناب استفاده می‌شود که آن بزرگوار ازدواج نموده و دارای فرزند بودند.

در کافی و تهذیب و قرب الاسناد روایت نموده که بزنطی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد:

آیا می‌شود زنی را با امّ ولد پدر آن زن تزویج نمود؟

فرمودند:

بلی، گفت:

به ما خبر رسیده که حضرت سجّاد علیه السلام چنین نمودند؟ - یعنی دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و کنیز ام ولد آن حضرت تزویج کرده‌اند - امام رضا علیه السلام فرمودند:

چنین نیست بلکه حضرت سجّاد علیه السلام دختر امام حسن علیه السلام ، و نیز امّ ولد از حضرت علی اکبر علیه السلام - که در

کربلا شهید شده بود - را تزویج نمودند (۱۸).

و در زیارت حضرت علی اکبر علیه السلام - که ابوحمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده آمده است ...: «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی عِتْرَتِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ آبَائِکَ وَ أَبْنَائِکَ وَ أُمَّهَاتِکَ الْأَخْیَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَ امیرالمؤمنین وَ ابْنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنِ اسْتَخَفَّ بِحَقِّکُمْ وَ قَتَلَکُمْ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَقِیَ مِنْهُمْ وَ مَنْ مَضَی نَفْسِی فِدَاؤُکُمْ وَ لِمَضْجَعِکُمْ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَ سَلَّمَ تَسْلِیماً ثُمَّ ضَعْ خَدَّکَ عَلَی الْقَبْرِ وَ قُلْ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ ثَلَاثاً» (... ۱۹)

یعنی صلوات خداوند بر تو و بر اقوام و خاندان و پدران و فرزندان و مادرانت، (پدران) نیکوئی که خداوند پلیدی را از آنها دور نمود و آنها را پاکیزه قرار داد. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و ای فرزند امیرالمؤمنین و حسین بن علی رحمت و برکات خدا بر شما باد و خدا لعنت کند قاتل تو را و خدا لعنت کند کسی که حقّ شما را کوچک شمرد و شما را کشت. خدا لعنت کند کسانی که از آنها باقیمانده‌اند و گذشتگان از آنها. جان من فدای شما و قبر شما باد. سلام و صلوات خدا بر شما باد. پس گونه‌ات را بر قبر بگذار و سه مرتبه بگو: صلوات خداوند بر تو باد ای اباالحسن...

مادر آن جناب

لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است، و عروة بن مسعود یکی از سادات اربعه در اسلام است، و از بزرگانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مثل صاحب یاسین که قوم خود را به خدا دعوت کرد و او را کشتند و شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم نامیدند.

فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام

الف: شباهت او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

این جوان خوش سیما در طلاقت زبان و زیبائی صورت و سیرت و خلقت اشبه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، که جامع همه کمالات و صفات حسنه و اخلاق نیکو می‌باشد.

حضرت علی اکبر علیه السلام در جمیع صفات و اخلاق چون حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بود که خداوند درباره‌ی اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (۲۰).

همانا تو دارای اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی.

پدر بزرگوارش درباره‌ی او فرمودند:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَی هَؤُلاء الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ صلی الله علیه و آله و سلم کُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَی نَبِیِّکَ نَظَرْنَا إِلَی وَجْهِه» (۲۱) خدایا گواه باش جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار شبیه‌ترین مردم به پیامبرت بود به جنگ این مردم رفت، و ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می‌شدیم به این جوان نگاه می‌کردیم.

ب: عصمت آن بزرگوار

عصمت همانند عدالت دارای درجات متفاوت است، و هیچ کس به درجه چهارده معصوم:

نمی‌رسد، لکن خداوند مقام عصمت را به حضرت علی اکبر علیه السلام لطف فرموده است.

به این فقره از زیارت استدلال شده که امام صادق علیه السلام خطاب به آن بزرگوار فرمودند:

...«صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی عِتْرَتِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ آبَائِکَ وَ أَبْنَائِکَ وَ أُمَّهَاتِکَ الْأَخْیَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً» (... ۲۲).

ج: صفات آن سرور

حضرت علی اکبر علیه السلام دارای صفات جلال و جمال و ملکات نیکو بود، و به عالم ملکوت وصل بود. دو حدیث از مرحوم سید بن طاووس و شیخ مفید در طی طریق کربلا نقل کردیم که به پدر بزرگوارش گفت:

«أوَ لَسْنا عَلَی الْحَقِّ» آیا ما بر حق نیستیم؟

حضرت فرمودند:

بلی.

گفت:

«اذاً لا نُبالی بِالْمَوْتِ» حال که چنین است از مرگ باکی نداریم.

د؛ شجاعت

آن بزرگوار شجاعت را از علی مرتضی علیه السلام به ارث برده بود.

علامه مجلسی؛ نقل می کند:

آن حضرت به هر جانب روی می‌آورد گروهی را به خاک هلاکت می‌افکند، «فَلَمْ یَزَلْ یُقاتِلُ حَتّی ضَجَّ النّاسُ مِنْ کَثْرَةِ مَنْ قَتَلَ مِنْهُم. وَ رُوِیَ اَنَّهُ قَتَلَ عَلی عَطَشِهِ مَأةً وَ عِشْرینَ رَجُلًا ثُمَّ رَجَعَ اِلی اَبیهِ ... فَلَمْ یَزَلْ یُقاتِلُ حَتّی قَتَلَ تَمامَ الْمَأتَیْنِ»...

به قدری از آن لشکر کُشت که از کثرت کشته به شیون آمدند، و روایت شده، علی اکبر علیه السلام با آن که تشنه بود ۱۲۰ نفر را به درک واصل کرد آن گاه نزد پدر بازگشت ... دوباره به میدان آمد و آن قدر جنگید تا کشته‌ها به دویست نفر رسید (۲۳).

ه: تربیت

تربیت شدن در دامان عمویش حضرت مجتبی علیه السلام و پدرش سیّدالشّهداء علیه السلام در کافی و فقیه و تهذیب در زیارتی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ... کنار قبر فرزند آن حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام که نزد پای پدر مدفون است می‌روی و می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ أمیرِالْمُؤمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ».

سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین، سلام بر تو ای فرزند حسن و حسین (۲۴).

شیخ صدوق رحمه الله علیه بعد از نقل این زیارت می‌فرماید:

این أصحّ زیارات نزد من است.

گفته‌اند:

برای این فرزند امام حسن علیه السلام گفته شده که چون امام مجتبی علیه السلام مربی و معلّم حضرت علی اکبر علیه السلام بوده است، و در حدیث آمده:

«اِنَّما الْآباءُ ثَلاثَةٌ: مَنْ وَلَّدَکَ وَ مَنْ عَلَّمَکَ وَ مَنْ زَوَّجَکَ».

پدر سه گونه است؛ آنکه تو را به دنیا آورد، و کسی که تو را تعلیم نموده، و دیگر پدر زن».

محدّث قمّی؛ می‌نویسد:

در این مدّتی که آن حضرت در دنیا بود، عمر شریف خود را صرف عبادت و زهادت و اطعام مساکین و اکرام مسافرین، و سعه‌ی در اخلاق و توسعه در ارزاق فرموده به حدّی که در مدحش گفته شده:

لَمْ تَرَ عَیْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ

مِنْ مُحْتَفٍ یَمْشِی وَ لا ناعِلٍ

هیچ دیده‌ای مانند او ندیده است، نه کسی که پابرهنه راه می‌رود و نه کفش پوشیده.

و در زیارتش خوانده می‌شود:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الشَّهِیدُ الْمُکَرَّمُ وَ السَّیِّدُ الْمُقَدَّمُ الَّذِی عَاشَ سَعِیداً وَ مَاتَ شَهِیداً وَ ذَهَبَ فَقِیداً فَلَمْ تَتَمَتَّعْ مِنَ الدُّنْیا إِلَّا بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ لَمْ تَتَشَاغَلْ إِلَّا بِالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ».

چگونه چنین نباشد آن جوانی که اشبه مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و آداب را از دو سیّد جوانان اهل بهشت اخذ نموده، چنانکه عبارت زیارت مرویّه معتبره آن حضرت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ» دلالت بر این مطلب دارد (۲۵).

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار او را دوست می‌داشت، حتّی اینکه او را مدح نموده، اشعاری در مدح او می‌سرود، از آن جمله ابن ادریس در سرائر ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شأن او فرموده:

لَمْ تَرَ عَیْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ

مِنْ مُحْتَفٍ یَمْشِی وَ لا ناعِلٍ (۲۶)

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیّین از مغیره نقل می‌کند که روزی معاویه گفت:

امروز سزاوارترین مردم به خلافت کیست؟

گفتند:

تو، گفت:

چنین نیست بلکه امروز سزاوارترین مردم بر این امر علیّ بن الحسین علیهما السلام (علی اکبر علیه السلام) است. چون جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیّه و جمال و بزرگ منشی ثقیف در او جمع است (۲۷).

اوّل شهید از اهل بیت:

چون اصحاب باوفای آن سرور به درجه‌ی شهادت رسیدند، و نوبت به خاندان آن بزرگوار رسید، حضرت علی اکبر علیه السلام اوّل آنها بود که به میدان شتافت.

مرحوم سید بن طاووس؛ و ابن نما؛ نقل می‌کنند:

چون با آن حضرت به جز خاندانش کسی نماند، علی بن الحسین علیهما السلام که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون آمد و از پدر اجازه جنگ خواست، حضرت به او اجازه داد (۲۸).

شیخ مفید؛ می‌نویسد:

هم چنان یک یک از یاران سیّدالشّهداء علیه السلام پیش می‌آمدند و کشته می‌شدند، تا از همراهان امام حسین علیه السلام جز

خاندانش کسی به جای نماند. پس فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام پیش آمد (۲۹).

ابن ادریس؛ می‌نگارد:

«وَ هُوَ اَوَّلُ قَتیلٍ فِی الْواقِعَةِ یَوْمَ الطَّفِ مِنْ آلِ اَبی طالِبٍ» علی اکبر علیه السلام اوّلین کشته از آل ابی طالب در روز کربلا بود (۳۰).

از زیارت ناحیه‌ی مقدّسه هم چنین استفاده می‌شود که حضرت علی اکبر علیه السلام اول شهید از اهل بیت: بوده که می‌فرماید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ مِنْ سُلالَةِ اِبْراهیمَ الْخَلیلِ» ... سلام بر تو ای اوّلین جان باخته از خاندان بهترین زادگان (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دودمان ابراهیم خلیل (۳۱).

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

چون آن بزرگوار عازم میدان گردید از پدر بزرگوارش اجازه جهاد طلبید حضرت به او اذن داد (۳۲).

چون حضرت علی اکبر علیه السلام جانب میدان روان گشت، آن پدر مهربان نگاه مأیوسانه به جوان خود کرد و انگشت سبابه به سوی آسمان بلند نمود یا محاسن شریف را روی دست گرفت، گریست و عرض کرد:

«اللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلَی هَؤُلاء الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ صلی الله علیه و آله و سلم کُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَی نَبِیِّکَ نَظَرْنَا إِلَی وَجْهِه»

خدایا گواه باش، جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبرت بود به جنگ این مردم رفت، هرگاه به دیدن پیغمبرت مشتاق می‌شدیم به صورت این جوان نگاه می‌کردیم.

خدایا برکات زمین را از ایشان باز دار، و آنها را پراکنده ساز، و میان آنها جدایی افکن، و آنها را متفرّق و متشتّت فرما، و والیان را هرگز از ایشان راضی مگردان، که این جماعت ما را طلب کردند تا یاری کنند، ولی شمشیر بر روی ما کشیدند.

پس آن حضرت بانگ بر عمر سعد زد که از ما چه می‌خواهی، خداوند رحم تو را قطع کند، و هیچ کار بر تو مبارک نگرداند، و بعد از من کسی را بر تو مسلّط کند که در بستر سرت را ببرد، چنان که رحم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نکردی.

پس به آواز بلند این آیه را تلاوت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ» (۳۳).

خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان * نسلی را از برخی برتر قرار داد و خداوند شنوا و داناست (۳۴).

در بسیاری از کتب است که چون شاهزاده عازم جنگ شد، امام به او فرمود:

با مادر و برادر و عمه‌هایت وداع نما. پس به خیام حرم آمد و با صدای بلند فرمود:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَخاهُ، وَ عَلَیْکُنَّ یا اَهْلَ بَیْتاهُ، هذا آخِرُ السَّلامِ وَ آخِرُ الْکَلامِ وَ اللِّقاءُ فِی الْجَنَّةِ».

چون صدای جانفزای علی اکبر علیه السلام به گوش پرده نشینان حرم رسید همگی به دور او حلقه ماتم زدند، و دستها در آغوشش در آوردند، و چندان ناله و گریه کردند که بیهوش شدند. امام سجّاد علیه السلام فرمود:

روز عاشورا به مرضی شدید گرفتار بودم، در آن حال دیدم یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می‌بوسد. نگاه کردم دیدم برادرم علی اکبر علیه السلام است که در کمال ادب بر روی پایم افتاده و صورت خود به کف پایم می‌مالد، گفتم:

ای برادر، چه شده‌ست که حالت دگرگون و اشکت جاری است؟ پاسخ داد:

پدرم تنها مانده، یارانش کشته شده‌اند، اینک قصد آن دارم که جانم را نثارش کنم.

شاهزاده مادر و برادر و عمّه‌ها را وداع نمود و به نزد پدر بزرگوار آمد، شاه مظلومان به دست خود اسلحه بر او پوشانید و به روایتی

عمّامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر سرش بست و او را به سوی میدان فرستاد (۳۵).

در کتاب روضهٔ الاحباب نقل شده که امام حسین علیه السلام به دست خود سلاح جنگ به قامت علی اکبر علیه السلام پوشانید، و کلاه خودی فولادی بر سر او گذاشت و کمربند چرمی که از علی مرتضی علیه السلام به یادگار داشت، بر کمر وی بست (و شمشیر مصری بر میان او حمائل کرد) و اسب عقاب را به او داد تا سوار شود، و او را بدین گونه روانه میدان کرد (۳۶).

خدا بسوز دلم واقفی که جانم رفت

ز جان عزیزترم اکبر جوانم رفت (۳۷)

پس آن شاهزاده به میدان رفت، جمیع لشکر حیران جمال نورانی او شدند. چون به میدان رسید بر آن سپاه تاخت و قوت بازویش که نشانه‌ای از شجاعت حیدری بود بروز داده و رجز می‌خواند.

اَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ

نَحْنُ وَ بَیْتِ اللهِ اَوْلی بِالنَّبِیِّ

من علی فرزند حسین بن علی هستم، سوگند به خدا ما از هر کس به پیغمبر اولاتریم.

پس حمله می‌کرد و آن نامردان شقی را می‌کُشت، و به هر جانب رو می‌کرد گروهی را به خاک هلاکت می‌افکند، آن قدر از ایشان کشت تا آن که صدای ضجه و شیون از آنها بلند شد.

به سند معتبر روایت شده که با آن عطش که داشت ۱۲۰ نفر را کشت.

در این هنگام حرارت آفتاب و غلبه تشنگی و کثرت زخمها و سنگینی اسلحه او را به سختی انداخت، لذا به سوی پدر شتافت و عرض کرد:

«یا اَبَهْ، اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِی وَ ثِقْلُ الْحَدیدِ اَجْهَدَنی، فَهَلْ اِلی شَرْبَةٍ مِنَ الْماءِ سَبیلٌ؟ اَتَقَوّی بِها عَلَی الأعْداءِ». ای پدر، تشنگی مرا کشت، و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته و توانم را برده است. آیا راهی به سوی قطره آبی هست تا بر دفاع دشمن قوّت یابم (۳۸).

حضرت گریست و فرمود:

«یا بُنَیَّ یَعِزُّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ وَ عَلَیَّ اَنْ تَدْعُوهُمْ فَلا یُجیبُوکَ وَ تَسْتَغیثَ بِهِمْ فَلا یُغْیثُوکَ». ای پسرم، بسی دشوار است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام و بر من، که آنها را بخوانی، تو را اجابت نکنند، و به آنها استغاثه کنی به فریادت نرسند.

به روایتی سید بن طاووس؛ فرمود:

پسر جانم، اندکی جنگ کن، به زودی جدّ خویش را ملاقات کنی، و او کاسه‌ای لبریز از آب به تو خواهد داد که بعد از آن دیگر تشنه نشوی.

و به او فرمود:

ای فرزند، زبانت را بیرون بیاور. پس زبان او را در دهان گرفت و مکید، و انگشتر خود را به دهانش نهاد و فرمود:

به میدان بازگرد که امیدوارم پیش از شام جدّت جامی لبریز از آب به تو بنوشاند، که بعد از آن هرگز تشنه نشوی.

آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود، و هشتاد نفر دیگر را کشت که تعداد کشتگانش به دویست تن رسید.

مردم کوفه از کشتن وی پرهیز می‌کردند، تا این که چشم مرهٔ بن منقذ عبدی ملعون (۳۹) به او افتاد و گفت:

گناه عرب به گردن من باشد اگر باز این گونه بر لشکر حمله کند (چون ۱۲ حمله نموده بود) و داغش را به دل پدرش نگذارم.

در این میان که به مردم حمله می‌کرد، آن ملعون سر راه بر او گرفت و نیزه به او زد و او را به خاک انداخت و لشکر دورش را گرفتند و با شمشیر او را پاره پاره کردند.

به روایت بحارالانوار: مرهٔ بن منقذ بر فرق آن جوان ضربتی زد که تاب و توان از او برفت، لشکر با شمشیر بر او می‌زد و او دست به گردن اسب خود کرد، و اسب که گویا تیر به چشمش خورده، و یا خون آن حضرت چشمانش را فرا گرفته بود. او را میان لشکر دشمن برد،

«فَقَطَّعُوهُ بِسُیُوفِهِمْ اِرْباً اِرْباً»

لشکر با شمشیر خود او را پاره پاره کردند.

چون جان به گلویش رسید فریاد زد:

«یا اَبَتاهُ هذا جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَدْ سَقانِی بِکَأسِهِ الأوْفی شَرْبَهً لا اَظْمَأ بَعْدَها اَبَداً، وَ هُوَ یَقُولُ اَلْعَجَلْ اَلْعَجَلْ، فَاِنَّ لَکَ کَاْسَاً مَذْخُورَهً حَتّی تَشْرَبَها السّاعَهً».

پدر جان، این جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جامی پر به من نوشانید که دیگر تشنه نشوم، و می گوید: بشتاب بشتاب که جامی هم برای تو آماده کرده‌ام، تا در این ساعت بنوشی.

به روایت مرحوم سید بن طاووس؛ صدا زد:

«یا اَبَتاهُ عَلَیْکَ السَّلامُ، هذا جَدّی (رَسُولُ اللهِ) یُقْرِئکَ السَّلامُ وَ یَقُولُ لَکَ: عَجِّلِ الْقُدُومَ عَلَیْنا».

پدر جان، خداحافظ، این جدّم رسول خداست که به تو سلام می‌رساند و می گوید:

هر چه زودتر نزد ما بیا.

پس فریادی برآورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود.

امام حسین علیه السلام آمد بر بالینش نشست

«وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلی خَدِّهِ، وَ قالَ: قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ، ما اَجْرَأهُمْ عَلَی اللهِ وَ عَلی انْتِهاکِ حُرْمَهِْ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا».

آن حضرت صورت خود را بر صورت علی گذاشت و فرمود:

خدا بکشد آن گروهی که تو را کشتند، چه جرأتی نسبت به خداوند و بر شکستن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارند. بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.

در روضهٔ الصّفا آمده که امام حسین علیه السلام بر بالین جوانش با صدای بلند گریست و تا آن زمان کسی از دشمن صدای گریه او را نشنیده بود (۴۰).

ابی مخنف می‌نویسد:

سپس بر قوم مارقین حمله کرد و ۱۸۰ نفر را کشت. از طرفی ملعونی کمین کرد و عمودی آهنین بر سرش زد که با سر به زمین آمد. حضرت نشست و صدا زد:

پدر جان خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام ، و این جدّه‌ام فاطمه زهرا علیها السلام و خدیجه کبری علیها السلام هستند که می گویند:

«اَلْعَجَل». آنها مشتاق دیدار تو هستند (۴۱).

مرحوم واعظ قزوینی از مقتل شیخ حرّ عاملی نقل می‌کند که حضرت هنوز چند قدم به کشته علی اکبر علیه السلام مانده بود، که خود را از مرکب به زیر انداخت، زانو به زانو خود را به جوانش رسانید. اوّل نگاهی به آن بدن قطعه قطعه کرد، دید سنگدلان جای سالمی در بدن آن جوان نگذاشته‌اند، و از ضربت تیر و شمشیر و نیزه و خنجر جسم جوانش را مشبّک کرده‌اند. بعد، «صاحَ الإمامُ سَبْعَ مَرّاتٍ». امام علیه السلام هفت مرتبه فریاد کشید:

«آهْ وا وَلَداهُ، آهْ وا عَلِیّاً، وا ثَمَرَةَ فُؤاداهُ، وَلَدی قَتَلُوکَ».

یا کَوْکَباً ما کانَ اَقْصَرَ عُمْرَهُ

وَ کَذا تَکُونُ کَواکِبُ الأسْحارِ

ای ستاره من، چه زود عمرت به پایان رسید، ستارگان سحری این گونه هستند.

علی با پدر حرف بزن...

«فَجَعَلَ یَمْسَحُ الدَّمَ عَلی ثَنایاهُ الشَّریفَةِ». آقا با دست مبارک، خون از دندانهای عزیزش پاک می‌کرد، و شروع کرد دندانهای علی را بوسیدن «... فَاذا نَطَقْتُ فَاَنْتَ مَنْطِقی، وَ اذا سَکَتُّ فَاَنْتَ فِی مِضْماری، وَلَدی وَلَدی وَلَدی وَلَدی، فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلی خَدِّهِ، وَ قالَ: اَمَّا اَنْتَ فَقَدْ اِسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْیا وَ غَمِّها، وَ صِرْتَ اِلی رَوْحٍ وَ راحَةٍ، وَ بَقِیَ اَبُوکَ فَریداً وَحیداً، وَ ما اَسْرَعَ لَحُوقِی بِکَ». چون سخن بگویم تو ورد زبان منی، و چون سکوت کنم تو نقش دل منی، فرزندم، فرزندم، فرزندم، فرزندم، پس صورت بر صورت او گذاشت و فرمود:

تو از هم و غم دنیا راحت شدی و به سوی رحمت خدا و بهشت رفتی، ولی پدرت یکه و تنها ماند، و چه زود است ملحق شدن من به تو (۴۲).

امام صادق علیه السلام در زیارت آن حضرت می‌فرمایند:

«بِاَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی مِنْ مَذْبُوحٍ وَ مَقْتُولٍ مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ، بِاَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی دَمُکَ الْمُرْتَقی بِهِ اِلی حَبیبِ اللهِ، بَاَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی مِنْ مُقَدَّمٍ بَیْنَ یَدَیْ اَبیکَ یَحْتَسِبُکَ وَ یَبْکی عَلَیْکَ، مُحْتَرِقاً عَلَیْکَ قَلْبُهُ، یَرْفَعُ دَمَکَ بِکَفِّهِ اِلی اَعْنانِ السَّماءِ لا یَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ، وَ لا تَسْکُنُ عَلَیْکَ مِنْ اَبیکَ زَفْرَةٌ».

پدر و مادرم قربان تو سر بریده و کشته بی‌گناه، پدر و مادرم فدای تو که خونت تا نزد حبیب خدا بالا رفت. پدر و مادرم قربانت که در برابر پدر به میدان شتافتی و او تو را در راه خدا داد و بر تو می‌گریست و دلش برای تو آتش گرفت، و خونت را با دست خود تا دل آسمان می‌پاشید که قطره‌ای از آن بر نمی‌گشت، و ناله‌اش برای تو خاموش نمی‌شد (۴۳).

می‌توان گفت:

آن حضرت بر بالین جوانش نشست مانند نشستن جوان مُرده‌ها، از داغ او خاک نشین شده، دل از مرگ جوان آتش گرفته، از چشمهایش اشک روان است.

سینه‌اش پر غم، اعضاء از کار افتاده، جوارح سست شده، لرزه به استخوانها افتاده، دل از دنیا بر کنده، روز روشن در نظرش تار شده، از جان سیر و از زندگی دلگیر گشته، گاهی صدا می‌زند جواب نمی‌شنود، گاهی می‌پرسد حرف نمی‌زند. گاهی به قاتلانش نفرین می‌کند.

گاهی خون از لب و دندانش پاک می‌کند، گاهی صورت به زخم‌های بدنش می‌مالد، گاهی می‌فرماید:

بابا راحت شدی و یا می‌فرماید:

پدر پیرت را تنها گذارده‌ای و یا می‌گوید:

من هم شتابان به تو می‌رسم.

جوانان بنی‌هاشم بالای سرش حلقه ماتم زده، گریبانها دریده‌اند، و سینه‌ها خراشیده‌اند.

حمید بن مسلم می‌گوید:

زنی را دیدم مانند آفتاب تابان، بی‌تابانه از خیمه بیرون دوید و فریاد «وَا وِیْلاهُ، وَا ثُبوراهُ» می‌کشید و می‌گفت:

ای نور دیده اخیار، و ای میوه دل و نور چشمان من، پس جسد مطهر آن شاهزاده را در بر کشید.

پرسیدم:

این زن کیست؟

گفتند:

زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام است.

پس آن حضرت دست خواهر بگرفت و او را به سوی خیمه برگرداند.

آن گاه رو به جوانان کرد و فرمود:

«اِحْمِلُوا اَخاکُمْ»

برادر خود را بردارید.

او را از قتلگاه برداشتند و آوردند و جلو خیمه‌ای که برابر آن می‌جنگیدند گذاشتند (۴۴).

شیخ مفید؛ نقل کرده که زینب علیها السلام خواهر امام حسین علیه السلام از خیمه بیرون دویده، فریاد می‌زد:

«یا اُخَیَّاهُ وَ ابْنَ اُخَیَّاهُ».

ای برادرم و ای فرزند برادرم و شتابانه آمد تا خود را روی نعش علی اکبر انداخت.

امام حسین علیه السلام سر خواهر را بلند کرده و او را به خیمه بازگرداند، و به جوانان خود فرمود:

برادر خود را بردارید. جوانان آمده او را برداشتند، و جلو خیمه‌ای که در برابر آن می‌جنگیدند، بر زمین نهادند (۴۵).

عمارهٔ بن واقد گوید:

در آن حال زنی را دیدم از خیمه حسین علیه السلام بیرون آمد و ندا می‌کرد:

«وَاوَلَداهُ وَامُهْجِهَ قَلْباهُ، یا لَیْتَنِی کُنْتُ قَبْلَ هذَا الْیَوْمِ عَمْیاءَ، اَوْ کُنْتُ وُسِدْتُ تَحْتَ اَطْباقِ الثَّری». ای عزیز مادر، کاش پیش از این کور شده بودم، یا مرده بودم و این حالت را نمی‌دیدم، چون به نزد آن نعش رسید خود را روی آن انداخت، سیّدالشّهداء علیه السلام تشریف آورد و عبایی بر سرش انداخت و دست او را گرفته سوی خیمه برگرداند (۴۶).

در بعضی کتب معتبره از شیخ مفید؛ و او به اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که چون علیّ بن الحسین علیهما السلام شهید شد، امام علیه السلام گریان و نالان وارد خیمه شد و از خود مأیوس بود. سکینه آمد و عرض کرد:

«مالِی أراکَ تَنْعی نَفْسَکَ وَ تَدیرُ طَرْفَکَ، أیْنَ أخِی عَلِیّ».

شما را چه شده است! می‌بینم که نزدیک است روحت پرواز کند و جان باخته‌ای، و چشم من به سو و آن سو می‌گردانی، برادرم علی کجاست؟

امام فرمودند:

این گروه لئام او را کشتند. سکینه از شنیدن این خبر فریاد؛ «وَاأخاهُ وَامُهْجَهَ قَلْباهُ» برآورد و خواست از خیمه بیرون رود آن حضرت منع نموده و فرمودند:

ای سکینه:

«اِتّقِی اللهَ وَاسْتَعْمَلِی الصَّبْرَ».

از خدا بپرهیز و صبر پیشه کن.

گفت:

«یا أبَتاهُ، کَیْفَ تَصْبِرِ مَنْ قُتِلَ أخُوها، وَ شُرِدَ أبُوها».

پدر جان چگونه صبر کند کسی که برادرش کشته و پدرش آواره شده است.

حضرت فرمودند:

«إنَّا لِلّهِ وَ إنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» (۴۷).

شیخ صدوق؛ از حاجب ابن زیاد نقل کرده که چون سر حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند، دستور داد آن را در تشت طلا برابرش نهادند و با چوب دستی به دندانهایش می‌زد و می‌گفت:

«لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّیْبُ إِلَیْکَ یَا ابَا عَبْدِاللَّه» (۴۸).

یعنی یا اباعبدالله چه زود پیر شدی.

و گفته‌اند:

حضرت زینب کبری علیها السلام در جواب فرمود:

ای پسر زیاد، برادرم پیر نبود، ولی داغ علیّ اکبر علیه السلام او را پیر نمود (۴۹).

«قَالَ ابْنُ أَبِی لَیْلَی لِلصَّادِقِ علیه السلام أَیُّ شَیْ‌ءٍ أَحْلَی مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ الْوَلَدُ الشَّابُّ فَقَالَ أَیُّ شَیْ‌ءٍ أَمَرُّ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَالَ فَقْدُهُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ» (۵۰).

ابن ابی لیلا به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

در میان مخلوقات خداوند عزّوجلّ چه چیز از همه چیز شیرین‌تر است؟

فرمودند:

فرزند جوان. عرض کرد از بین مخلوقات خدا چه چیز تلخ‌تر است؟

حضرت فرمودند:

از دست دادن آن جوان. پس گفت:

گواهی می‌دهم که شما حجّت‌های خدا بر مردم هستید.

قول مرحوم شیخ جعفر شوشتری؛

مرحوم شیخ جعفر شوشتری؛ گوید:

حضرت حسین علیه السلام در مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام سه مرتبه نزدیک بود جان دهد:

اوّل:

چون حضرت علی اکبر علیه السلام مقابل پدر آمد و اجازه خواست، آن حضرت به او اذن داد و لباس رزم بر او پوشانید و او را مسلّح نمود و بر عقاب سوار کرد، زنان از خیمه‌ها بیرون آمدند و گرد او جمع شدند، عمّه‌ها و خواهرهای او عنان اسبش را گرفتند و مانع از رفتن او شدند.

امام حسین علیه السلام حالش دگرگون شد به طوری که نزدیک بود جان دهد، فریاد برآورد او را رها کنید «فَاِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِی اللهِ وَ مَقْتُولٌ فِی سَبیلِ اللهِ». که او غرق در خداست و کشته راه خدا می‌باشد، پس دست او را گرفت و از میان زنان بیرون برد و به او نگاه مأیوسانه نمود.

دوّم:

هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام از میدان برگشت در حالی که زخم‌های فراوان برداشته، و خون از حلقه‌های زره‌اش جاری بود، حرارت و عطش او را فرا گرفته بود، ایستاد و فرمود:

«یا اَبَهْ، اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِی» ... آن حضرت جوانش را به سینه چسبانید و گریه می‌کرد و نزدیک بود از شدّت همّ و غم جان دهد که

نمی‌تواند او را سیراب کند.

سوّم:

چون حضرت علی اکبر علیه السلام به زمین آمد و فریاد برآورد:

پدر جان خداحافظ، حضرت سکینه گوید:

چون پدرم صدایش را شنید نزدیک بود بمیرد، چشمانش همانند شخص محتضر گشته بود، به اطراف خیمه نگاه می‌کرد و نزدیک بود روح از جسد مبارکش بیرون آید، در وسط خیمه فریاد برآورد:

فرزندم، خدا بِکُشد کسانی که تو را کشتند.

چون حضرت زینب علیها السلام صدای برادر را شنید، فریاد زد:

«یا حَبیبَ قَلْباهُ، وَاثَمَرَةَ فُؤاداهُ» کاش پیش از این روز کور شده بودم، زنان دسته جمعی فریاد کردند:

حضرت حسین علیه السلام به آنها فرمود:

ساکت شوید چون گریه‌ها در پیش دارید.

آیا لیلی مادر حضرت علی اکبر علیه السلام ، در کربلا بود؟

مرحوم محدّث قمی رحمه الله علیه می‌نویسد:

این که مادر او در کربلا بود یا نبود، در این باب چیزی نیافتم (۵۱).

لابـد منظور ایشان آنست که مـدرک معتبر به دست نیاورده‌اند، همان طوری که در منتهی الامال نیز یادآور شده‌اند، و الّا در بعضـی مقاتل تصریح شده که لیلی در کربلا بوده است.

بودن لیلی در کربلا دلیل نمی‌خواهد، چون امام حسـین علیه السلام همه خاندانش، از زنان و فرزندان همراه خود به مکّه و از آن جا به کربلاـ بردنـد. بنـابراین اگر بگوییم یکی از زنـان آن حضـرت در کربلاـ نبوده دلیل می‌خواهـد، و اگر لیلی در مـدینه و یا در مکّه مانده بود مورّخین ذکر می‌کردند.

مگر کسی بگوید:

لیلی قبل از جریان کربلا فوت کرده بود، که قائلی ندارد، و اگر کسی گفته باشد قول او شاذ و نادر است (۵۲).

و از معالی السّبطین نقل شد که به دستور حضرت امام حسین علیه السلام لیلی برای علی اکبر علیه السلام دعا نمود و بازگشت او را از خداوند خواست، و این مطلب را تأیید می‌کند اتّفاق همه مورّخین و مقتل نویسان که حضـرت علی اکبر علیه السلام جنگ را رها کرده و به خیمه‌ها بازگشت، و این عمل هیـچ مناسـبتی ندارد، خصوصاً با شوق فراوان آن بزرگوار به شـهادت، ناچار باید گفت که دعای مادر بود که آن حضرت به خیمه‌ها بازگشت نمود.

حال اگر این بانوی بزرگوار در کربلا بوده چه حالی داشت هنگامی که بدن غرق به خون جوانش را دید!!

اشعار میلادیّه حضرت علی اکبر علیه السلام

شهزاده ... سیّد حسن خوشزاد

صد مژده صدها تهنیت بدر منوّر آمده

از بحر جوشان شرف یک رشته گوهر آمده

وز باغ و بستان حسین سرو صنوبر آمده

دل شادمانی می‌کند زیرا که دلبر آمده

فرخنده بادا موسم میلاد اکبر آمده

اکبر چه اکبر از نبی نقش مصوّر آمده

قدر و کمالش را ببین جاه و جلالش را ببین

کنج لبش خال سیه آن خطّ و خالش را ببین

یوسف به بازار آمده حسن و جمالش را ببین

گل می‌کند گل خنده‌اش طرز مقالش را ببین

دل داده‌ی طاها بیا اینک مثالش را ببین

بر مکّه پرچمدار حق گویا پیمبر آمده

امشب به سرمستی خوشم باید که دل شیدا کنم

با بانگ نوشانوش می، مستی کنم غوغا کنم

چندیست خم گم کرده‌ام باید که خم پیدا کنم

با ساقی سیمین قدح ساغر زنان سودا کنم

صدها مبارک باد بر لیلاتر از لیلا کنم

زیرا که لیلا زاده‌ای در دست ساغر آمده

احسن صد احسن مرحبا آسوده گیسوی او

صدها حذر از چشم بد حرزیست بر بازوی او

عطر گل احمد به بو از روی او از بوی او

نور ولایت ساطع است از آسمان روی او

قبله نما خواهی اگر بنگر تو بر ابروی او

ماه منیر از مشرق خورشید خاور آمده

ساقی میِ گلنار را آماده کن آماده کن

امشب بساط یار را آماده کن آماده کن

مستم خم سرشار را آماده کن آماده کن

داروی این بیمار را آماده کن آماده کن

پیمانه دلدار را آماده کن آماده کن

چون باده نوش کوچه‌ی ساقی کوثر آمده

سبزینه شالی در کمر عمّامه پیچیده به سر

دُردانه دُلدل سوار در زین رفرف مستقر

بر ملک هستی پادشه والا نسب والا گهر

او هفت شهر عشق را گردیده گشته مشتهر

اکبر چه اکبر مظهر پیغمبر خیر البشر

بر جنگ مرحب گوئیا فتاح خیبر آمده

امشب رسیده دلبری کو دلربایی می‌کند

هم دلربایی می‌کند، هم دلگشایی می‌کند

او همچنان شهزاده‌ست تا حق خدایی می‌کند

بر درگه او حاتم، طائی گدایی می‌کند

الطاف او عشّاق را کرب و بلایی می‌کند

خوش زاد را دلخوش بود، شهزاده اکبر آمده

میلاد علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

امشب به شباب رهبر آمد

میلاد علیّ اکبر آمد

در ماه نبی علی عیان شد

یا آمنه را پیمبر آمد

یا فاطمه باز مجتبی زاد

یا آنکه حسین دیگر آمد

خورشید حسین و ماه لیلا

با چهره‌ی نور گستر آمد

از گلبن سبز عشق و ایثار

بوی گل و عود و عنبر آمد

از مدح ملک بسی نکوتر

از وصف بشر فراتر آمد

در دامن کعبه‌ی ولایت

امروز دوباره حیدر آمد

عقلی که به دیده‌اش توان دید

روحی که بود مصّور آمد

با دیدن او عزیز زهرا

جان دگرش به پیکر آمد

از دامن مادری مکرّم

زیبا پسری مطهّر آمد

آیینه‌ی روی احمد است این

سر تا به قدم محمّد است این

ای بحر شرف، گهر مبارک

وی نخل کمال، بَر مبارک

بر چرخ ادب، ستاره تبریک

در برج ولا، قمر مبارک

در حسن بشر، ملک گرامی

با خوی ملک، بشر مبارک

بام سحر و فروغ خورشید

ای مرغ سحر، سحر مبارک

بر شیر خدا و بر حسینش

دیدار پیامبر مبارک

مرآت جمال دادگر باد

بر حُجّت دادگر مبارک

در باغ نبوّت و ولایت

سرسبزترین شجر مبارک

فرزند بدین جلالت و قدر

بر مادر و بر پدر مبارک

زینب شده بود پای بستش

عبّاس گرفت روی دستش

این حُسن نبیست یا رخ اوست

این تیغ علیست یا دو ابروست؟

این رشته‌ی جان ماست یا زلف

این سلسله‌ی دل است یا موست؟

این قامت اوست یا قیامت

یا سرو بلند بر لب جوست؟

این یک ملک است یا هوالحق

این یک بشر است یا هوالهوست؟

زیبایی انبیاء خلاصه

در مصحف روی آن خدا روست

هم چار امام محو رویش

هم ختم رسل ورا ثناگوست

در بر بگرفته همچو جانش

از بس که حسین داردش دوست

رویش همه را چراغ ایمان

کویش همه را بهشت مینوست

گلبوسه‌ی باب بر، جبینش

هر چیز به جای خویش نیکوست

از او نشوم جدا اگر چه

دشمن کند از تنم جدا پوست

خاک در اوست آبرویم

هر جا که روم کنار اویم

ای یوسف مصر عشق بازی

عشق از تو نموده سرفرازی

افتاده به پات سربلندی

گردیده گدات بی‌نیازی

یوسف به ثنات لب گشوده

در مصر به نغمه‌ی حجازی

از ماست هماره چاره جویی

از توست همیشه چاره سازی

رخسار تو شمع دلفروزی

لبخند تو روح دلنوازی

بر دادن جان به راه جانان

پیش از شهدا تو پیشتازی

جز عشق تو ای حقیقت عشق

عشق دگران، بود مجازی

لبخند تو از شب ولادت

با قلب حسین کرده بازی

اوصاف تو را حسین گوید

ما را نرسد زبان درازی

تنها نه علیّ اکبری تو

زهرا و حسین و حیدری تو

در ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

خدا را جلوه‌ی دیگر مبارک

یم توحید را گوهر مبارک

سپهر نور را اختر مبارک

علی بر آل پیغمبر مبارک

کند دل دم به دم یاد محمّد

که شد تکرار میلاد محمّد

خرد را رهبری آگاه دادند

جوانان را چراغ راه دادند

سپهر معرفت را ماه دادند

ولایت را ولی الله دادند

ولی الله ولی در بر گرفته

محمّد یا علی در بر گرفته

سپهر عصمت و تقوی قمر زاد

عروس حضرت زهرا پسر زاد

به خَلق و خُلق و خو پیغامبر زاد

که خیر الخلق را خیر البشر زاد

شگفتا باز احمد آفریدند

محمّد را محمّد آفریدند

سراپا نخله‌ی طور است این طفل

همه نورٌ علی نور است این طفل

تمام شور عاشور است این طفل

بگو قرآن منشور است این طفل

کلام یوسف زهرا گواهیست

که او ممسوس در ذات الهیست

تماشایش ز زهرا می‌برد دل

تجلّایش ز بابا می‌برد دل

نه او تنها ز لیلا می‌برد دل

ز اهل البیت یکجا می‌برد دل

حسین بن علی را نور عین است

علی آری علیّ بن الحسین است

دعای نور در مرآت رویش

نوای وحی در خون گلویش

حدیث عشقِ بابا گفتگویش

نگاه حضرت عبّاس سویش

امامت از جمالش در تجلاّست

نگاهش گه به زینب گه به لیلاست

دو چشمش چشم حق بین پیمبر

دو ابرو ذوالفقار شیر داور

دو بازو بازوی عبّاس و حیدر

دو لعل لب نه، دو یاقوت احمر

از او بیت ولایت گشته گلشن

حسین بن علی چشم تو روشن

سیادت بنده‌ی او بنده‌ی او

شهادت زنده‌ی او زنده‌ی او

شرف، ایمان، ادب، پاینده‌ی او

پیام کربلا در خنده‌ی او

چه گویم هر چه گویم بهتر است این

تعالی الله علیّ اکبر است این

دلش دریای ایمان حسین است

درون پیکرش جان حسین است

جمالش عید قربان حسین است

ببوسیدش که قرآن حسین است

به خاکش دل به پایش جان فشانید

به چشم و ابرویش قرآن بخوانید

سلام الله بر ماه جمالش

صفات الله در خلق و خصالش

جلال الله زهی قدر و جلالش

ولی الله بینای کمالش

رخش نادیده شمع محفل ماست

زیارتنامه‌اش لوح دل ماست

سلام از مات ای روح معانی

علی اکبر رسول الله ثانی

نبوّت را کتاب آسمانی

ولایت را فروغ جاودانی

علی، زهرا، پیمبر بر تو نازد

پدر تا صبح محشر بر تو نازد

تو حق را از ازل در خویش دیدی

تو در قلب پدر شور آفریدی

تو دل از هر چه جز جانان بریدی

تو بانگ ارجعی را می‌شنیدی

به پاس حق مقاوم ایستادی

به «میثم» نه به عالم درس دادی

در ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

تعالی الله مبارک باد لیلا

لبت خندان و قلبت شاد لیلا

علی آورده‌ای یا حیّ سرمد

تو را امشب محمّد داد، لیلا

گلی آورده‌ای کز نکهت او

بهشت وحی شد آباد، لیلا

پدر تا دیده ماه عارضش را

به یاد جدّ خود افتاد، لیلا

همانند گل یاس تو در باغ

ندارد باغبانی یاد، لیلا

گلت از چشم ثارالله دل برد

چو از هم چشم خود بگشاد لیلا

اگر پیش جمالش سر برآرد

دهد گل آبرو بر باد، لیلا

بهشت وحی را آباد کردی

حسین ابن علی را شاد کردی

به بحر نور گوهر آفریدند

برای ماه اختر آفریدند

ولیّ الله اکبر را دوباره

ولیّ الله دیگر آفریدند

به خلق و خُلق و خو الله اکبر

ز سر تا پا پیمبر آفریدند

ز هر چه وصف او گفتیم و گفتند

هزاران بار بهتر آفریدند

محمّد را علی دادند امشب

ز حیدر باز حیدر آفریدند

تنی زیباتر از جان مجسّم

بگو روح مصوّر آفریدند

مبارک باد بر فرزند کوثر

گمانم باز کوثر آفریدند

بهشت وحی دارد یاس دیگر

و یا امّ البنین عبّاس دیگر

حیات عشق جوشد از دهانش

دعای نور جاری بر زبانش

بهار وحی دارد باغ حسنش

خداوندا نگهدار از خزانش

ز مهد ناز بیند کربلا را

که در تن می‌زند پر مرغ جانش

همای قله‌ی عشق است این طفل

که آغوش حسین است آشیانش

ربوده با نگاه اوّل خویش

دل از عبّاس چشم مهربانش

خدا داند که می‌نازند بر او

رسول الله و کلّ خاندانش

کلام الله در لب‌های شیرین

سلام الله از نسل جوانش

ز میلادش گرفته تا شهادت

بود هر لحظه عمرش یک ولادت

حیات عشق مرهون دم اوست

دل عالم خریدار غم اوست

شهادت، عشق، ایمان، عزم، ایثار

روایات کتاب محکم اوست

به هر زخم تنش در راه جانان

همانا زخم دیگر مرهم اوست

حسین بن علی باید بگوید

ثنایش را، که مدح ما کم اوست

نماز عشق را گر قبله پرسی

همان محراب ابروی خم اوست

نیازی نیست بر آب فراتش

که چشم خلق عالم زمزم اوست

اگر چه دور افتادم ز کویش

دلم سرگرم سیر عالم اوست

مزارش شهر دل را زیب و زین است

زیارت نامه‌اش قلب حسین است

الا ای سر به سر آیت در آیت

جمالت ماه و خورشید ولایت

تمام آیه‌های نور دارند

ز خطّ و خال و ابرویت حکایت

قدت طوبی لبت کوثر دلت بحر

گل رویت بهشت بی‌نهایت

تویی منصوص در ذات خداوند

ز لب‌های حسین است این روایت

تو را باید به اوج تشنه کامی

کند پیغمبر اکرم سقایت

کند بهر شفاعت روز محشر

همان رخسار خونینت کفایت

کلامت، جذبه ات، راهت، نگاهت

هدایت، در هدایت، در هدایت

فدایت گردم ای چشم الهی

به میثم کن نگاهی گاه گاهی

بحر طویل در ولادت و مدح حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

همه در حیرتم امشب، که شب هیفده ماه ربیع است و یا یازده غره شعبان معظم، شب میلاد محمّد شده یا آینه‌ی طلعت نورانی احمد به سر دست حسین است و یـا آمـده از غـار حرا بـاز محمّـد، عجبا این گل نورسته علی اکبر لیلاست، بگو یوسف زهرا است، بگو آینه‌ی طلعت طاهاست، بگو دسته گل فاطمه امّ ابیهاست، بگو روح بتول است، بگو جان رسول است، سلام و صلوات همه بر خُلق و خصالش به جلالش به جمالش، همه مبهوت کمالش همه مشتاق وصالش، که سراپاست همه آینه‌ی احمد و آلش، چه به خلقت چه به طینت چه به صورت چه به سیرت چه به قامت چه به هیبت، همه بینید در این خال و خط و چهره گل روی رسول دو سرا را.

خانه‌ی یوسف زهراست زیارتگه پیغمبر اکرم نگه آل محمّد به جمالیست که خود شاهد رخسار دل آرای محمّد شده اینک، همگی چشم گشودنـد به سویش، به گمانم که گره خورده دل نور دل فاطمه بر طرّه‌ی مویش، شده جا در بغل عمّه و آغوش عمویش، نگه ماه بنی هاشـمیان بر گل رویش، نفسـش نفخه‌ی صور و نگهش آینه‌ی نور و قدش نخله‌ی طور و به دمش معجز عیسا، به لبش منطق موسـی، همه ماتش همه مسـتش همه دادنـد به هم دست به دسـتش، همه گل بوسه گرفتنـد ز پیشانی و لعل لب و خورشـید جمالش همه دادند سلامش همه دیدند به مهر رخ او وجه خدا را.

نگه از دامن مادر به گل روی پـدر دوخته گویی، که ز شـیری به تجلای الهی شـده چون شعله‌ی افروخته، سـر تا به قـدم سوخته، از روز ولادت بسـی آموخته این درس که باید به جراحات تنش آیه‌ی ایثار و شـهادت همه تفسـیر شود، سینه‌ی پاکش هدف تیر شود، طعمه‌ی شمشیر شود، با نگه خود به پـدر کرده ز گهواره اشاره که منم کشـته‌ی راهت، تو رسول اللّهی و من چو علی شـیر سپاهت، بنواز ای پدر عالم هستی، علی اکبر پسـرت را به نگاهت، منم آن کودک شـیری که ز شـیری دل خود را به تو بسـتم، به فدایت همه هسـتم، تن و جان و سر و دستم، من و آن عهد که در عالم زر بستم و هرگز نشکستم، پسر فاطمه از جام تولای تو مستم، تو دعا کن

تو دعا کن که سرافراز کنم تا صف محشر شهداء را.

چه برازنده بود نام علی بهر من آن هم ز لب تو، که وجودم همه گردیده پر از تاب و تب تو، به خدایی خدا پیشتر از آمدنم بوده دلم در طلب تو، به جز این نیست که باشد حَسَب من حَسَب تو نَسَب من نَسَب تو، به خدا مثل علی در صف پیکار برآرم ز جگر نعره و یکباره زنم چون شرر نار به قلب صف اشرار، که گوید به من احسن به صف کرب و بلا حیدر کرّار و زند خنده به شمشیر و به آن صولت و آن نیرو و آن غیرت و آن شوکت و عزّ و شرفم احمد مختار، سزد از دل گهواره به عالم کند اعلام که ای خلق جهان من به نبی نور دو عینم، به همه خلق ندا می‌دهم امروز که فردا به صف کرب و بلاـ یار حسینم، عجبا می‌نگرم در بغل مادر خود معرکه‌ی کرب و بلا را.

ای نبی روی و علی صولت و زهرا صفت و فاطمه رفتار و حسن خو، تو که هستی که ربودی دل لیلاـ و حسین و حسن و زینب و عباس و علی را، تو نبی یا که علی یا که حسن یا که حسینی، تو همان خون خدا یا پسر خون خدایی، تو همان صدق و صفایی، تو همه مهر و وفایی، تو به هر زخم شفایی، تو به هر درد دوایی، تو عزیز دل آقای تمام شهدایی، تو همان یوسف خونین بدن آل عبایی، گل پرپر شده‌ی گلبن ایثار و ولایی، نه تو قرآن ز هم ریخته از نیزه و شمشیر جفایی، تو همه صبر و ثباتی، تو همان باب نجاتی، تو به لعل لب خشکیده‌ی خود خضر حیاتی، تو در امواج عطش آبروی آب فراتی که ز داغ لبت آتش زده دریا دل ما را.

نظری تا که چو جان تربت پاک تو در آغوش بگیرم، به ضریحت بزنم بوسه و از شوق، همان لحظه بمیرم، عجبا قبر تو با قبر حسین از چه یکی شد، تو مگر جان حسینی نه، تو قرآن حسینی، پدر و مادر و جان و همه هستم به فدایت، منم و مهر و ولایت، منم و حال و هوایت، سگ این کویم و جایی نروم از سر کویت، چه بخوانی چه برانی، کرم و لطف تو بود عادت تو، عجز و گداییست همه عادت من، گفتم و گویم به دو عالم نفروشم کفی از خاک درت را، به خدا سلطنت این است که خاک قدم خیل گدایان تو باشم، ندهم این سمت از دست، به دستم بگذارند اگر مهر و مه و ارض و سما را.

در میلاد حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

مدینه و گل لبخند سیّدالشّهداست

شب است و خانه ثارالله و چراغ هُداست

خدا عجب پسری داده بر امام حسین

که پای تا به سر آیینه‌ی رسول خداست

علیست نام و علی جلوه و علی آیین

علی جلال و علی صورت و علی سیماست

تمام چشم شده باغبان گلشن وحی

نگاهش از همه جانب به لاله‌ی لیلاست

تمام نور بود ذرّه، روی او خورشید

تمام حسن بود قطره، حسن او دریاست

خدا به یوسف زهرا دوباره یوسف داد

چه یوسفی که سراپای یوسف زهراست

هر آنکه دید جمال ورا به حیرت گفت

محمّد است؟ علی؟ یا که سیّدالشّهداست؟

محمّد است علی؟ یا حسین؟ یا حسن است؟

به پنج تن قسم این حُسن کلّ پنج تن است

ز بحر نور درخشید گوهری دیگر

و یا به دست خدیجه‌ست کوثری دیگر

مدینه مکّه شده، مکّه بیت عبدالله

کنار آمنه بینم پیمبری دیگر

و یا که مکّه شده خانه‌ی امام حسین

و یا ز کعبه درخشیده حیدری دیگر

دوباره فاطمه آورده یک امام حسن

و یا عیان ز حسین است منظری دیگر

مگر که امّ بنین باز زاده عبّاسی

ظهور کرده ز عبّاس، منظری دیگر

مگر دوباره حسینی دگر ظهور کند

که باز جلوه کند روی اکبری دیگر

به جز در حرمش را که باب قرب خداست

خداشناس نیم گر زنم دری دگر

همین بس است مرا لطف و رحمت و کرمش

که جان کبوتر بام و دلم بود حرمش

قدش چو نخله‌ی طوبی و هر دلی چمنش

رخش چراغ وجود و وجود، انجمنش

عجب مدار اگر آید از ریاض بهشت

زند رسول خدا بوسه بر لب و دهنش

ز مکتب «اَوَ لَسنا عَلَی الحَقِّ» اش پیداست

که جان تازه دهد بر حسین، با سخنش

هزار قافله دل از پیمبران خدا

زدند چنگ محبّت به زلف پر شکنش

تن مطهّرش از جان پاک نیکوتر

سلام خلق و سلام خدا به جان و تنش

عجب ندارم اگر بشنوند بوی بهشت

هزار یوسف مصری ز بوی پیرهنش

قرار می‌دهد از دست، روی دست پدر

ز بس که عاشق شمشیرها بود بدنش

گشوده دیده به رخسار دلربای حسین

به عالم آمده تا جان کند فدای حسین

نخورده شیر بود تشنه کام جام الست

به غیر دوست زده پشت پا به هر چه که هست

علی، حسین، حسن، زینبین یا عبّاس

به هم دهند و را همچو لاله دست به دست

دو دست در دل قنداقه و دو چشم به دست

دلش به سلسله‌ی زلف یار شد پابست

گرفت جان به کف و ایستاد بر سر پا

به زخم‌های تنش چوبه‌های تیر نشست

سلام عشق بر آن عاشق خداجویی

که هر چه را که به جز عهد دوست بود، شکست

روا بود که ننوشند خلق، آب حیات

ز جام او که ز جام عطش بود سرمست

اگر نبود خطا، آشکار می گفتم

که این پسر بود از کودکی حسین پرست

جهان فداش که تا پای جان حسینی بود

هنوز نامده در این جهان حسینی بود

الا تمام محمّد به خلق و خوی و مرام

به خلق و خوی و مرام محمّدیت سلام

تویی شهید ولایت که از ولیّت درود

تویی علی که ولیّ خدات گفته سلام

شب ولادت تو آسمان به حیرت گفت:

که صبح یازدهم کس ندیده ماه تمام

قیام‌ها به قیام تو متّصل باید

که زندگیت سراسر قیام بود قیام

تویی که از شب میلاد بر قد و قامت

قُماط (۵۳) بود به حج شهادتت احرام

شهادت تو به توحید آبرو بخشید

ولایت تو همان دین ماست در اسلام

اگر چه نیست نکوتر عبادتی ز نماز

بدون مهر تو حتّی بود نماز حرام

هماره نور دهد مشعل هدایت تو

تمام طاعت «میثم» بود ولایت تو

شب رؤیایی ... سیّد هاشم وفایی

چون گشودند ز هم دفتر دانایی را

زمزمه کرد ملک نغمه‌ی شیدایی را

کرد پر نور خدا این شب رؤیایی را

تا ببینند همه جلوه‌ی زیبایی را

هاتفی گفت در رحمت حق وا شده‌ست

خلقت روی علی اکبر لیلا شده‌ست

این گل سرخ که رخساره‌ی احمد دارد

خال بر گونه‌ی خود ابروی ممتد دارد

رنگ و بو از چمن گلشن ایزد دارد

صورت و سیرت خود را ز محمّد دارد

همه گلها بنشستند به نظّاره‌ی او

تا که بابا بزند بوسه به رخساره‌ی او

شاد شد قلب همه از دل خرسند حسین

شد زمین محو جمال گل دلبند حسین

آسمان مات شد از چهره‌ی فرزند حسین

همچو غنچه زده لبخند به لبخند حسین

ام لیلا همه دم غنچه‌ی خود می‌بوید

با حسین بن علی شکر خدا می‌گوید

مادر افکند نظر تا به مه دلجویش

دید یک هاله نوری به رخ نیکویش

که گل انداخته از بوسه‌ی بابا رویش

بوسه زد بر رخ او کرد چو غنچه بویش

گفت ای نوگل من یوسف لیلا هستی

بهتر از ماه شب عید تو زیبا هستی

خوبرویان جهان محو جمالش هستند

باکمالان نه همین مات کمالش هستند

عرشیان باخبر از جاه و جلالش هستند

فرشیان عاشق دیدار وصالش هستند

بنگرد هر که ورا جلوه‌ی سرمد دیده

هم علی اکبر و هم روی محمّد دیده

در وجودش ز ازل روح عبادت دیدند

روی پیشانی او نور سعادت دیدند

در قد و قامت او شور رشادت دیدند

قدسیان در دل او شوق شهادت دیدند

شادی و غم شب میلاد علی درهم شد

غم چو آمد طرب و شوق و مسرّت کم شد

کاش ما آینه دار گل مولا باشیم

همه جا آبروی اهل تولّا باشیم

ای «وفایی» همه آسوده به فردا باشیم

گر محبّان علی اکبر لیلا باشیم

هر که در راه خدا با علی اکبر باشد

روز محشر همه جا با علی اکبر باشد

ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... کلامی زنجانی

از کوی صفا بوی وصال آمده امشب

زیبا صنمی ماه جمال آمده امشب

پیچیده به شهر نبوی عطر محمّد

بر چشمه‌ی جان آب زلال آمده امشب

میلاد همایون علی بن حسین است

جانانه ببین با چه جلال آمده امشب

بر اهل ادب می‌رسد از غیب بشارت

خوش باش شب دفع ملال آمده امشب

از پرده برون گشته به شعبان مه لیلا

به به چه درخشنده هلال آمده امشب

ای سایه نشینان لوای علی اکبر

بر مجلستان حسن و کمال آمده امشب

مرغ دل یاران همه در جشن ولادت

چون طبع «کلامی» به مقال آمده امشب

ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... کلامی زنجانی

بر جمال علی اکبر گل زهرا صلوات

به تجلّای رخ مظهر تقوا صلوات

این علی بن حسین اشبه ناس نبوی ست

بفرستید به آئینه‌ی طاها صلوات

نام او با خط زیبا و درشتی بنویس

پس بگو بر شرف عالیش اعلا صلوات

اولین فرد علی بعد علی ز آل علی

آمد و غلغله افکند به بطحا صلوات

تا درخشید رُخش در فلک عشق چو مه

همه گفتند به دردانه‌ی لیلا صلوات

شب فیض است و شب یازده شعبان است

می‌رود تا فلک از بزم احبا صلوات

بر حسین بن علی جان و به ما جانان است

اکبر است این به گل عصمت کبری صلوات

هر که خواهد، صله از شاه ولایت گیرد

گو بگوید به تجلّای تولّا صلوات

خورشید جمال ... سیّد محسن حسینی

گل با خنده واشد در گلزار احمد

یا شد بار دیگر میلاد محمّد

آمده امشب دلبرم یا علی اکبر * روشنی چشم ترم یا علی اکبر

فارغ ز جام و ساغرم یا علی اکبر * مست علی اکبرم یا علی اکبر

خوش آمدی خوش آمدی یا علی اکبر

–

خورشید جمالش دل برده ز لیلا

صف بسته ملائک از بهر تماشا

تویی که نقل محفلی یا علی اکبر * دریای غم را ساحلی یا علی اکبر

تو مصطفی شمایلی یا علی اکبر * تو مرتضی خصائلی یا علی اکبر

خوش آمدی خوش آمدی یا علی اکبر

–

رخسار تو باشد ماه بدر بابا

گیسوی کمندت شام قدر بابا

خوی محمّد خوی تو یا علی اکبر * روی محمّد روی تو یا علی اکبر

بوی محمّد بوی تو یا علی اکبر * کوی محمّد کوی تو یا علی اکبر

خوش آمدی خوش آمدی یا علی اکبر

–

صد لیلا ز عشقت شد مجنون صحرا

از گهواره‌ی تو آید بوی زهرا

چشم تو مثل زمزم است یا علی اکبر * دل تو دریای غم است یا علی اکبر

گیسوی تو خم به خم است یا علی اکبر * چون فاطمه عمرت کم است یا علی اکبر

خوش آمدی خوش آمدی یا علی اکبر

–

تا از لعل خشکت بابا بوسه گیرد

جا دارد فرات از این خجلت بمیرد

ای یوسف کرب و بلا یا علی اکبر * شبیه خاتم الانبیاء یا علی اکبر

حبیب ما طبیب ما یا علی اکبر * ببین که افتادم ز پا یا علی اکبر

خوش آمدی خوش آمدی یا علی اکبر

–

مثل قرآن ... سیّد محسن حسینی

بر مشام جانم امشب می‌وزد بوی خدا

پرده از رخ برگرفته یوسف کرب و بلا

ماه کنعان حسین آمد * * * سرو بستان حسین آمد

یا حبیبی یا علی اکبر

–

با تبسّم شانه لیلا می‌کشد بر موی او

از پدر دل برده امشب آفتاب روی او

آمده امشب نبی طلعت * * * آمده امشب علی خصلت

یا حبیبی یا علی اکبر

–

لاله‌ی زهرا تماشا دارد و بوئیدنی‌ست

کن تماشا مثل قرآن این پسر بوسیدنی‌ست

آمده دلبند ثارالله * * * اشبه النّاس رسول الله

یا حبیبی یا علی اکبر

–

تو گل لیلایی و من کمترم از خار و خس

در میان سینه‌ی خود تا که من دارم نفس

من برم نام علی اکبر * * * مستم از جام علی اکبر

یا حبیبی یا علی اکبر

–

لیلهٔ القدر پدر آن گیسوی خم در خم است

گه بخندد گه بگرید شادی و غم توأم است

این حکایت از غمی دارد * * این پسر عمر کمی دارد

یا حبیبی یا علی اکبر

–

سرود ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

صبر و قراری نبود در دل شیدایی من

که در چمن شکفته شد لاله‌ی لیلایی من

بر همه دلبر خوش آمدی، سید و سرور خوش آمدی

از همه بهتر خوش آمدی، یا علی اکبر خوش آمدی

–

بیا ببین یک دسته گل بر روی دامان حسین

به جلوه از برج ولا شده ماه کنعان حسین

گشوده‌ام لب به گفتگو، رسیده‌ام من به آرزو

مِی زده‌ام من سبو سبو، یا علی اکبر خوش آمدی

–

بوی محمّد می‌دهد سر تا به پا، پا تا سرش

باشد حسین بن علی مست علی اکبرش

جلوه‌ی داور آمده است، ثانی حیدر آمده‌ست

شبه پیمبر آمده است، یا علی اکبر خوش آمدی

–

گیسوی خم در خم او بود شب قدر حسین

روی دل آرای علی بود مه بدر حسین

شب همه آمده سحر، عروس زهرا زاده پسر

پسر نه بلکه قرص قمر، یا علی اکبر خوش آمدی

–

مدینه از ولادتش غرق سرور است و شعف

مردم برای دیدنش شب تا سحر کشیده صف

خجل ز رویش ماه فلک، مست جمالش حور و ملک

به سفره‌ی کربلا نمک، یا علی اکبر خوش آمدی

–

منم که دلبسته‌ی آن زلف چو زنجیر توأم

مؤذّن کرب و بلا من مست تکبیر توأم

ای ابروی تو شمشیر عشق، ای به لب تو تفسیر عشق

تو برده‌ای دل از پیر عشق، یا علی اکبر خوش آمدی

–

چه می‌شود چه می‌شود ای ماه کنعان حسین

با پای دل سفر کنم به سوی بین الحرمین

ای دلبر من دلخون منم، یوسف لیلا مجنون منم

از کربلایت بیرون منم، یا علی اکبر خوش آمدی

سرود ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

دیدنی باشد تمام ملک هستی

آمد امشب نغمه‌های شور و مستی

آمد ماه دل آرا *** وا شده لاله‌ی لیلا

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

–

شد حسین بن علی سرمست بویش

شانه زینب می‌کشد بر تار مویش

رویش ماه زمین است *** چشمش خلد برین است

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

–

روی او آینه‌ی روی محمّد

می‌دهد سر تا به پا بوی محمد

آمده بر همه دلبر *** آمده شبه پیمبر

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

–

نور چشم ما دو چشم خود گشوده

یوسف لیلا دل از لیلا ربوده

چون گل او را ببویید *** هر شب با او بگویید

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

–

عطر او آورده گل را خنده بر لب

با مؤذّن گو مؤذّن آمد امشب

امشب زآن قدّ و قامت *** برپا کرده قیامت

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

–

سائلم از دست تو ره‌توشه خواهم

عیدی امشب از تو من شش گوشه خواهم

بر گیسویت اسیرم *** بگو بمیر می‌میرم

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

–

کربلا شد سربسر چشم تماشا

تا ببیند یوسف کرب و بلا را

سرو بستان لیلاست *** ماه کعنان لیلاست

مولا یا علی اکبر *** مولا یا علی اکبر

سرود حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

امشب به دستم ساغر و پیمانه بگیرم

بوسه ز دست ساقی میخانه بگیرم

بیا بیا دلبرم *** ناز تو را می‌خرم

با همه گویم که من *** مست علی اکبرم

یا علی اکبر مدد «۴»

–

گویا دوباره لیله‌ی عید احمد آمد

از آل هاشم نغمه‌ی یا محمّد آمد

علی دیگر ببین *** ثانی حیدر ببین

بیا به بیت ولا *** شبه پیمبر ببین

یا علی اکبر مدد «۴»

–

بیا ببین آیینه‌ی ختم الانبیاء را

غرق شعف امشب ببین خانه‌ی ولا را

دل شده صحرائیش *** فلک به لالائیش

از همه دل می‌برد *** صورت زهرائیش

یا علی اکبر مدد «۴»

–

مؤذّن کرب و بلا از ره آمد امشب

لاله‌ی لیلا ببین روی دست زینب

عمّه شده محو او *** دل می‌برد از عمو

زینب کبری بیا *** انّا فتحنا بگو

یا علی اکبر مدد «۴»

–

همچو گیسوی او دل به پیچ و تاب است

ماه دل آرا بر روی دست آفتاب است

مه خجل از روی او *** بوی نبی بوی او

عمّه زند شانه بر *** خرمن گیسوی او

یا علی اکبر مدد «۴»

–

ای ماه کنعان حسین مثل تو ندیدم

ناز تو را با قیمت جان خود خریدم

ای دلربای حسین *** ای مه لقای حسین

کِی می‌شوم زائر *** پایین پای حسین

یا علی اکبر مدد «۴»

–

عمری بود در حلقه‌ی موی تو اسیرم

کی می‌شود از قبر تو یک بوسه بگیرم

یار تماشائیم *** لاله‌ی لیلائیم

نور دو چشمم ببین *** دو چشم دریائیم

یا علی اکبر مدد «۴»

–

سرود ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

مدینه جنّت المأوا شد امشب

نگار نازنین پیدا شد امشب

گل خوشبوی لیلا وا شد امشب

حسین بن علی بابا شد امشب

ببین مرأت سرمد *** ببین روی محمّد

علی اکبر مولا خوش آمد

–

ببین غرق شعف بیت ولا را

ببین لبخند مصباح الهدی را

ببینید عبد سر تا پا خدا را

شبیه روی ختم الانبیاء را

حسین بن علی گفت *** به آوای جلی گفت

علی اکبر مولا خوش آمد

–

مشامم پر شده از عطر و بویش

تمام دلبران در گفتگویش

عروس فاطمه بوسیده رویش

کشیده شانه بر هر تار مویش

گلم از در درآمد *** دوباره حیدر آمد

علی اکبر مولا خوش آمد

–

به مانندش دگر چشمی ندیده

نه چشمی دیده و نه کس شنیده

ببین زینب در آغوشش کشیده

حسین بن علی نازش خریده

همه او را ببویید *** همه با هم بگویید

علی اکبر مولا خوش آمد

–

ز کنعان آمده یوسف تماشا

که بیند یوسف کرب و بلا را

زیارت می‌کند دلدار ما را

نوابخش تمام نینوا را

بگوید ماه کنعان *** بگوید از دل و جان

علی اکبر مولا خوش آمد

–

کبوتر روی بام اکبرم من

فقط در ذکر نام اکبرم من

سراپا مست جام اکبرم من

غلامم من غلام اکبرم من

مه بدر من آمد *** شب قدر من آمد

علی اکبر مولا خوش آمد

–

فدای روی چون ماهت علی جان

نشستم بر سر راهت علی جان

منم سائل به درگاهت علی جان

فدای عمر کوتاهت علی جان

بود این آرزویم *** که در شش گوشه گویم

علی اکبر مولا خوش آمد

–

ثمر عشق ... محمّد نعیمی

نور عشق و وفا از سپهر ولا بر ولیّ خدا قمر آورد

سرو رعنای عشق نخل طوبای عشق با تجلّای عشق ثمر آورد

آمد آمد گل باغ حسین *** آمد آمد به حسین نور عین

–

پیک رحمت رسید گل لیلا دمید در مدینه وزید عطر و بویش

با نسیم سحر لب لعل حسین می‌زند بوسه بر گل رویش

آمد آمد گل باغ حسین *** آمد آمد به حسین نور عین

–

یا حسین یا حسین تهنیت تهنیت که خدا بر تو داد تازه مولود

چشم دلدادگان دیده عاشقان شده روشن در این عید مسعود

آمد آمد گل باغ حسین *** آمد آمد به حسین نور عین

–

جنّ و انس و ملک از سوی نه فلک در قدم‌های او گل فشانند

قدسیان در سما عاشقان در زمین یاد میلاد او نغمه خوانند

آمد آمد گل باغ حسین *** آمد آمد به حسین نور عین

–

این علی اکبر است یا که پیغمبر است که گل روی او شد نمایان

تهنیت از همه بر نبی فاطمه که شکوفا شده نخل ایمان

آمد آمد گل باغ حسین *** آمد آمد به حسین نور عین

–

دل دلدادگان لب دردی کشان تشنه‌ی جرعه‌ای از سبویش

در سما و زمین شده دلها اسیر در خم و پیچ هر تار مویش

آمد آمد گل باغ حسین *** آمد آمد به حسین نور عین

–

اشعار شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

از حرم تا رزمگاه

چون ز مشرق صبح عاشورا دمید

شد، به معنی محشر کبری پدید

با ادب شد آن پسر نزدِ پدر

ریخت بر سیمِ رخ از مژگان گهر

گفت کای عطشانِ کامت سلسبیل

من ذبیح الله و تو وی را خلیل

دوست دارم در خدا فانی شوم

پیشِ چشمان تو قربانی شوم

رخصتم فرمای و دستم را مبند

تا نگردیده ست، نازل گوسفند

از عنایت، اذن میدانم بده

ره به کویِ قرب جانانم بده

دید پیر عشق حال آن جوان

شد، سرشک از چشم حق بینش روان

گفت با آن ثانی خَیرُ البشر

کای مرا از جان شیرین خوبتر

گر چه بی‌تو روح از تن می‌رود

روشنا از دیده‌ی من می‌رود

لیک چون بینم شدی سرمت دوست

مغزی و خواهی شدن بیرون ز پوست

خود روانت سوی میدان می‌کنم

فدیه‌ات در راه یزدان می‌کنم

ای ستاره‌ی هر سحرگاه پدر

از فراقت ناله و آهِ پدر

گر روی از پیشِ مهر ای ماه رُو

لیک قدری پیش چشمم راه رُو

تا کنم لختی تماشایت علی

سیر بینم قدّ و بالایت علی

از برِ چشم پدر، دامان کشان

جانب میدان روان شد، آن جوان

او روان گشت و روانِ باب وی

چون نگاه حسرتش بودی ز پی

علی یا محمّد

در میان رزمگه، او چون رسید

گوییا خورشید در گردون رسید

عدّه‌ای رخسار او دیدند و بعد

این سخن گفتند هان ای ابن سعد

بین، به میدان نبرد آمد رسول

هر چه می‌گوید حسینش کن قبول

هست جنگ این صنم جنگ صمد

نیست مزدش غیر «حبلٌ من مسد»

رو به آنان زاده‌ی وقّاص کرد

گفتگو با آن گروه خاص کرد

گفت این کز روش میدان منجلی ست

نیست احمد زاده‌ی لیلا علی ست

این علی اکبر ز صلب حیدرست

گر چه در ظاهر چنان پیغمبرست

حمله آرید و کنیدش ریز ریز

از دم شمشیر تیز اندر ستیز

باز هم بنواخت دشمن طبل جنگ

عرصه را کردند از هر سوی تنگ

کرد اکبر در میان کارزار

بر سپاه شام و کوفه کار، زار

شد دمِ تیغش چنان باد وزان

در میان بوستان فصل خزان

از درخت عمر دونان ریخت برگ

جان گران بگرفت و ارزان داد مرگ

هر که تیغش را شدی در زاویه

رفت یکسر سوی «نارٌ هاویه»

در دل میدان ز جسمِ کشته‌ها

پشته‌ها آمد، به روی پشته‌ها

قوم دون چون دید این رزم آوری

هر یکی شان گفت با آن دیگری

کاین علی باشد به میدان حنین

یا به دشت طف علی بن الحسین؟!

اظهار عشق

تیغ می‌زد او و شاه از خیمه گاه

بود با حسرت به فرزندش نگاه

ناگهان آن شمع جمع اهل بیت

سوی خیمه راند از میدان کمیت

با پدر گفت آن جوان کای روح من

وندر این طوفان به کشتی نوح من

خست این سنگینی آهن مرا

تشنگی بردی قرار از تن مرا

کن دعایی بر تنم تابی بده

تشنه‌ی وصلم به من آبی بده

دید چون حالش پدر گفت ای پسر

دور تا کِی؟ شو کمی نزدیکتر

پس زبان پور خود را در دهان

برگرفت آن آگه از سرّ نهان

وای من، شه آن زبان را می‌مکید

لاله، برگ ارغوان را می‌مکید

با دو چشمِ تر عزیز ذات رب

بوسه‌ای برچید از آن خُشک لب

دیده آنگه بر رخ هم دوختند

شمع سان افروختند و سوختند

آن سلیمانی مقام مهر کیش

کرد بیرون خاتم از انگشت خویش

داد انگشتر به آن جان جهان

تا که خاتم را گذارد در دهان

گفت رو از نو به میدان نبرد

جدّ تو خواهد تو را سیراب کرد

از شرابی که پس از آن هیچگه

تشنگی در تو نخواهد یافت ره

بذل جان

باز زد اکبر به قلب رزمگاه

روز روشن کرد بر دشمن سیاه

تا که رو به فرصتی از شیر یافت

با لب شمشیر، فرقش را شکافت

پیش چشم شمس، بین خیر و شرّ

کرد، دست کافری شقّ القمر

ریخت، از آن سر به پای نخل دین

آب سرخ، از چشمه علم الیقین

اکبر آن دردانه شاه حجاز

و آن شده مُحرم به خلوتگاه راز

ریخت بس از زخم فرقش خون حق

در بدن دیگر نماند او را رمق

بس به جسم خسته‌اش آمد گزند

دست خود بر گردن مرکب فکند

کای براق من در این معراج خون

در حرم رو کن ز میدان شو برون

لیک دشمن راه بر مرکب گرفت

و آن قمر را هاله‌ی عقرب گرفت

اسب سرگردان به هر سویش که برد

ضربتی دیگر علی از خصم خورد

دید آن از جام وصل دوست مست

نیمه جانی هم که بودش بر لب است

گفت شکر حق که با قلب سلیم

آمدم لایق، شدم ذبح عظیم

تا نماید فیض سجده‌ی شکر کسب

روی خاک افتاد او از پشت اسب

از فراز زین چون آمد بر نشیب

لب گشود آن زاده‌ی شاه غریب

گفت کای بابا سلامم بر تو باد

وز پیمبر این پیامم بر تو باد

کاو سلامت داد و هم گفت از وفا

زودتر ای جان به نزد ما بیا

این بگفت و جان به جانان هدیه کرد

حق تعالی هم قبول این فدیه کرد

گریه‌ی دشمن ... امیر ایزدی همدانی

غرقه خون جان داد اکبر روی خاک

با تنی از پای تا سر چاک چاک

من نمی‌گویم چه‌ها بر شه رسید

تا کنار پیکر آن مه رسید

دید فرقش چون علی مشتق شده

روح وی بر کبریا ملحق شده

در بر نعش جوانش پیر شد

از جهان و جان شیرین، سیر شد

گفت در چشم آب و آتش در نهاد

بی‌تو، بر سر زندگی را خاک باد

بر سرِ آن پاره پاره تن گریست

آنچنان که بهر او دشمن گریست

پس سرِ او سر دامان گرفت

بوسه‌ها از آن تن بی‌جان گرفت

مهر صورت، بر رخ ماهش گذاشت

لحظه‌ها بگذشت، امّا برنداشت

این گمان می‌رفت کز داغ پسر

روح بیرون گشته از جسم پسر

تا درآمد بانویی از خیمه گاه

نزد آنان شد به ذکر: آه آه

آن زن غم دیده در راه خدای

کرد از فرزند بابا را جدای

کس نبود آن زن به غیر از زین اَب

که ورا امّ المصائب بُد لقب

زینبش آرام کرد آنگه امام

از قعود خود درآمد بر قیام

پس عبا از دوش خود برداشتی

روی خاک کربلا بگذاشتی

جسم جان خویش را در آن نهاد

بعد هم دادِ سخن اینگونه داد

گفت آیید ای جوانان در برم

بهر حمل اکبرم سوی حرم

چون جوانان رشید هاشمی

حمل کردند، آن شهید هاشمی

از پی آن علمدار حسین

تا حرم آورد مولا را به شین

باغبان نالان ز سوگ یاس بود

غمگسارش از وفا عبّاس بود

آری آری نیست در دار جهان

ماتمی سنگین‌تر از داغ جوان

«ایزدی» این شعر را وقتی سرود

زیر لب در گفتن این ذکر بود

کای خدا، از لطف ده ره‌توشه‌ام

پس ببر، بر دیدنِ شش گوشه‌ام

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت ... حاج علی انسانی

تا به میدان ز حرم اکبر رفت

دل ز جان شُسته سوی دلبر رفت

روح از جسم همه یکسر رفت

نه علی بود، که پیغمبر رفت

زین طرف جان پدر دُنبالش

زآن طرف تیغ به استقبالش

گفت ای سرو، قد دلجویت

لیله‌ی قدر پدر، گیسویت

ای رخت بدر و هلال ابرویت

صبر کن سیر ببینم رویت

هم کنم سیر تماشای تو را

هم ببینم قدّ و بالای تو را

ای به زلفت دل من وابسته

دل، بر آن دلبر یکتا بسته

در خم زلف تو دلها بسته

اشک من راه تماشا بسته

من نگویم مرو ای ماه، برو

لیک قدری بر من راه برو

ای جگر گوشه‌ی من ای پسرم

هیچ دانی که چه آری به سرم

مرو اینگونه شتابان ز برم

مکن از موی خود آشفته ترم

نه همین از پی خود می‌کِشی ام

ای مسیحا دم من می‌کُشی ام

به سوی مرگ پسر راهسپر

پدر استاده و می‌کرد نظر

همچنان سوی فلک، دستِ پدر

که نوا آمدش از نایِ پسر

رنگ رخ باخت ز بانگ پسرش

باخبر شد که چه آمد به سرش

بر دلش پرتو امید بتافت

چون نسیمی به سوی گل بشتافت

آمد و سینه‌ی میدان بشکافت

پسرش یافت ولی زنده نیافت

گفت ای چشم و چراغ دل من

رفت بر بادِ ستم حاصل من

بردی از خانه‌ی دل نور امید

شوق و ذوق از دل من دست کشید

تا به من بانگ تو در خیمه رسید

دید زینب ز رُخم رنگ پرید

آمدم با چه شتابی سویت

بلکه زنده کنم ای گل بویت

سپه کوفه ز دور استاده

به تماشای شه و شهزاده

بر روی نعش، پدر افتاده

همه گفتند یقین جان داده

بی‌گمان جان پدر بر لب بود

آنکه جان داد بدو زینب بود

کاست از جان و به همّت افزود

تا که از نعش جدایش بنمود

پدر از بسکه دلش سوخته بود

لعلِ بی‌آب، به نفرین بگشود

گفت ای خصمیِ بیدادگرم

کُشتی آخر به عداوت پسرم

آتشم در دل و جان افکندی

بگرفتی ز دلی دلبندی

ریشه‌ی نخل امیدم کندی

حال بر سوز دلم می‌خندی

گر چه باشد به کنارت پسرت

حق نهد داغ پسر بر جگرت

شبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ... حاج علی انسانی

عشق سر در قدم ماست اگر بگذارند

عاشقان را سر سوداست اگر بگذارند

ما و این کشتی طوفان زده در موج بلا

ساحل ما دل دریاست اگر بگذارند

دشت از هُرم عطش سوخته و سایه‌ی غم

سایبان گل زهراست اگر بگذارند

آب بر آتش لب‌های عطشناک زدن

آرزوی من و سقّاست اگر بگذارند

دوش در گلشن ما بلبل شیدا می‌گفت:

باغ گل وقف تماشاست اگر بگذارند

هر چه گل بود ز تاراج خزان پرپر شد

وقت دلجویی گل هاست اگر بگذارند

طفل شش ماهه‌ی من زینت آغوش من است

جای این غنچه همین جاست اگر بگذارند

این به خون خفته که عالم ز غمش مجنون ست

تشنه بوسه‌ی لیلاست اگر بگذارند

چهره‌اش آینه‌ی حسن رسول الله‌ست

آری این آینه‌ی زیباست اگر بگذارند

این گل سرخ که از گلبن توحید شکفت

آبروی چمن ماست اگر بگذارند

در عقیق لب من موج زند خاصیتی

که شفابخش مسیحاست اگر بگذارند

یوسف مصر وجودم من و این پیراهن

جامه‌ی روز مباداست اگر بگذارند

خیمه‌ی عشق اگر طُعمه‌ی آتش گردد

راهی از خیمه به صحراست اگر بگذارند

ریشه در خون و شرف نهضت ما دارد و بس

سند روشن فرداست اگر بگذارند

امید جان ... حاج علی انسانی

ای مه من که منفعل، مه بود از لقای تو

رفته به خاک از چه رو، نرگس دلربای تو

لب بگشای ای پسر، سخن بگوی با پدر

آیینه‌ی دل مرا، زنگ برد نوای تو

ببین فتاده‌ام ز پا، خیز ز جا و کن دعا

تا به من ای قرار دل، صبر دهد خدای تو

کرده‌ای از چه زلف خویش، همچو دل پدر پریش

ز پا فتاده‌ای چه رو، سرو قد رسای تو

جمله زنان به خیمه‌گه دوخته چشم خود به ره

خواهر خردسال تو دعا کند برای تو

از غم داغت ای جوان، نیست دگر مرا توان

کاش که ای امید جان، بود پدر به جای تو

خیز ز جای کن ادب، آمده باب تشنه لب

آب ز چشم من طلب، جان پدر فدای تو

چسان تو را نظر کنم، دیده ز اشک‌تر کنم

پسر پسر پسر کنم، ز داغ جانگزای تو

سوخته‌ای جگر مرا، شکسته‌ای کمر مرا

کشته‌ای ای پسر مرا، می‌رسم از قفای تو

سوره‌ی یوسف ... مرتضی جام آبادی «یتیم»

ای آسمان خون گریه کن، اکبر به میدان می‌رود

بنگر که از جسم حسین، از رفتنش جان می‌رود

چون بوی گل پاک و رها، بر رفرف باد صبا

خود باغبانش از قفا، افتان و خیزان می‌رود

این اکبر لیلا بود، بر سینه پاک حسین

یا سوره‌ی یوسف که از آغوش قرآن می‌رود

آن دلبر نیکو سیر، تیغ مشعشع بر کمر

در آسمان عاشقی، چون ماه تابان می‌رود

به به از این زیبا پسر، زیباتر از شمس و قمر

شمس و قمر با یک نظر، او را به قربان می‌رود

مرد و زن و پیر و جوان، از بهر تودیعش دوان

جان‌ها به دنبالش روان، از بس خرامان می‌رود

تا قلب دشمن را کند، تسخیر با رخسار خود

ابرو به هم آورده و با تیر مژگان می‌رود

چشم و چراغ زینبی، آیینه‌ی روی نبی

رویی که هر چشمی در او، گردیده حیران می‌رود

او می‌رود دامن کشان، تا رخ به خون سازد نشان

انگشت حسرت بهر او، هر دم به دندان می‌رود

یک سو به دل داغ پدر، یک سو به رضوانش نظر

هر چند می‌گرید ولی، با لعل خندان می‌رود

از مهر آل مصطفی، تا هست باقی جان به تن

دُر «یتیم» شعر من، در سلک ایشان می‌رود

انگور خواست حضرت علی اکبر علیه السلام در کودکی (۵۴ ...) حاج غلامرضا سازگار «میثم»

روایت است که روزی به مسجد کوفه

نشسته بود حضور پدر علی اکبر

یکی چو باغ گل و دیگری چو شاخه‌ی گل

یکی چو شمس فروزنده و یکی چو قمر

پدر نگاه به ماه رخ پسر می‌کرد

پسر به روی پدر داشتی هماره نظر

در آن میانه علی کرد خواهش انگور

ز سیّدالشّهداء آن امام جّن و بشر

نبود موسم انگور تا ولیّ خدا

دهد ز مهر و وفا خوشه‌ای به دست پسر

در آن میانه خلایق نظاره می‌کردند

چگونه می‌شود آرام، آن نکو منظر

کنار مسجد کوفه درخت خشکی بود

که از گذشت زمانش نه برگ بود و نه بر

امام دست مبارک بر آن درخت نهاد

که شد ز معجز دستش دوباره سبز شجر

عیان به شاخه او گشت خوشه‌ی انگور

چه خوشه‌ای که همه حبّه‌های آن گوهر

به دست خویش ورا چید و دانه دانه نمود

نهاد در دهن پاک آن فروغ بصر

نخواست تا که عزیز دلش شود غمگین

برای خوشه‌ی انگور حجّت داور

فتاد باز دلم یاد روز عاشورا

ز لحظه‌ای که علی آب خواست ز آن سرور

ندانم آنکه به فرزند فاطمه چه گذشت

فتاد چون نگهش بر لبان خشک پسر

دو دیده تا رود و لب خشک و تن همه مجروح

صدای العطش زد به قلب باب شرر

نبود قطره‌ی آبی که‌تر کند لب او

کشید خجلت و آهش به آسمان زد سر

سرشک بود که از دیده‌ی پدر می‌ریخت

گرفت نور دل خویش را چو جان در بر

دهان گشود و بگفتا زبان بیار علی

پسر گفت لبی کز سرشک بودی تر

نگاه زینب کبری به اشک چشم حسین

نگاه حضرت عبّاس بر علی اکبر

چو جان ز خویش علی را جدا نمود امام

تو گویی آنکه زدی مرغ روحش از تن پر

بگفت ای پسرم باز شو سوی میدان

که آب بر تو نگه داشته‌ست پیغمبر

برو که منتظرت ایستاده‌اند سپاه

که پاره پاره شود جسمت از دم خنجر

برو که خواسته از من خدای حیّ ودود

تو پیش دیده‌ی من مثل گل شوی پرپر

هزار حیف از آن مصحف شریف که شد

ورق ورق همه از تیر و نیزه و خنجر

کسی نبود که زخمی بر آن بدن نزند

دلی نبود که سوزد بر او در آن لشکر

هزار زخم به یک تن چگونه شرح دهم

هزار قاتل و یک کشته چون کنم باور

شنیده‌ام که سر نعش او کشید حسین

صدای یا ولدی هفت مرتبه ز جگر

خوش باش خدا را چه می کنی «میثم»

به قلب شیعه مزن بیشتر از این آذر

حریر خون ... حاج غلامرضا سازگار «میثم»

چراغ شام و سحرم، ضیا قلب و بصرم

شبیه جدّ و پدرم، علی علی ای پسرم

فراق تو مشکل من، غم تو داغ دل من

سکوت تو قاتل من، چگونه جان در ببرم

به هفت نوبت که تو را، صدا زدم وا والدا

تو هم به یک یا اَبَتا، نشان شرار جگرم

حریر خون پیرهنت، غبار صحرا کفنت

فزونی زخم تنت، نمی‌رود از نظرم

نمانده جانی به تنم، نه قوتی در بدنم

نه جوهری در سخنم، ببین چه آمد به سرم

تنی که اعضای ورا، هزار قاتل ز جفا

ز یکدگر کرده جدا، چسان به خیمه ببرم

به خاطر خواهر خود، مبند چشم‌تر خود

بپوش زخم سر خود، که عمّه آمد ز حرم

لب خموشم بنگر، سکوت کردم که مگر

به من تو یکبار دگر، پدر بگویی پسرم

به «میثمت» کن نظری، بزن بسوزش شرری

که من به چشم دگری، به نظم او می‌نگرم

مدح علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

یوسفِ یوسفِ زهرا که دو صد یوسف مصر

زندگی یافته از بوی خوش پیرهنش

حسن تصویر نبی جلوه گر از آینه اش

عطر گلزار ولایت دمد از یاسمنش

تیرها در صف پیکار، به تن بال و پرش

تیغ‌ها شانه به گیسوی شکن در شکنش

تشنه لب بود، ز میدان به حرم تاخت فرس

تا مگر آب دهد حجّت حیّ زمنش

لاله‌ی عارضش از خون جبین تر، امّا

بود چون چوبه‌ی خشکی دو عقیق یمنش

این سؤالیست اگر بود علی تشنه‌ی آب

بود در چشم فرات آب روان موج زنش

عطش او عطش لعل لب بابا بود

که مگر باز دمد روح ولایت به تنش

شه گرفتش به بر و ناله زد از سوز جگر

شرر دل ز دهان سرزده جای سخنش

گفت بگذار زبانت به دهان برگیرم

بمکم سیر که آبی رسد از قلب منش

بوسه زد بر لب فرزند و ز اشک خجلت

آب می‌داد به پژمرده گل نسترنش

لب بابا به لب خشک علی بود و علی

اشک از دیده و خون بود روان از دهنش

(میثم) آن لحظه که این نظم جهان سوز سرود

بود در آتش دل حال خوش سوختنش

لاله خونین ... حاج غلامرضا سازگار «میثم»

بگوشم آید از میدان صدای اکبرم زینب

حرم را لاله باران کن برای اکبرم زینب

مرا ذکر علی بر لب علی بابا صدا می‌زد

خودم دیدم میان خون جوانم دست و پا می‌زد

سرشک از دیده باریدم به موج خون قمر دیدم

بنالید ای بنی هاشم که من داغ پسر دیدم

علی افتاده خاموش و سخن با ما نمی گوید

سراپا گوشم اما او دگر بابا نمی گوید

خدایا من پدر هستم جوانم رفته از دستم

دگر دست از جهان شستم دگر لب از سخن بستم

عدو از داغ فرزندم به زخم دل شفا داده

به خونین لاله‌ام آب از دم تیغ جفا داده

علی جان چشم خود بگشا که داغت قاتلم گشته

تو خفتی، خنده دشمن تسلّای دلم گشته

گلچینی از قصیده در مدح حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ای خدا جلوه و نبی مرآت

مرتضی خصلت و حسین صفات

نبوی طلعت تو آیت حسن

علوی قامت تو جلوه‌ی ذات

جان اهل صلوات قربانت

اشهد انّ قد اقمت صلوهٔ

مدح تو در زبان آل رسول

بهترین سوره خوشترین آیات

بر لب تشنه‌ات درود، درود

به تن پاره پاره‌ات صلوات

–

ای به سان عمو به چشم پدر

از شهیدان کربلا برتر

خاتم الانبیا ز سر تا پا

سیدالاوصیا ز پا تا سر

ماه کنعان سیّدالشّهداء

یوسف کربلا علی اکبر

حاصل عُمر زاده‌ی زهرا

میوه‌ی قلب احمد و حیدر

به خدا در قیام نسل جوان

تا قیامت، تویی تویی رهبر

–

به جلال نبی به ذات خدا

که تویی آفتاب برج هدا

شمع جمع سلاله‌ی احمد

ماه کنعان سیّدالشّهدا

اوّلین کشته از بنی هاشم

در قیام بزرگ عاشورا

نعت تو بر زبان دشمن و دوست

مدح تو ذکر اهل ارض و سما

گفت فضل تو دشمنت اَلفَضل

هِیَ ما تَشهَدُ بِهِ الَاعداء

–

ای ز پیغمبر و خدا و امام

بتو نیکو جوان درود و سلام

حسنی خصلت و حسین نسب

علوی صولت و رسول مقام

به لبت بوسه زد حسین که بود

دهنش بوسه گاه خیر الانام

به علی اکبر آمدی مشهور

از جلال و بزرگی و اکرام

با تو باید سپرد خط شرف

از تو باید گرفت درس قیام

–

ای قدت سرو بوستان کمال

خوش خرامان روی به عزم قتال

زینبت پشت سر گلاب افشان

فاطمه پیش رو به استقبال

لختی آهسته رو که کرده غمت

الف قامت پدر را دال

کرده دست دعا بلند پدر

کای خداوند قادر متعال

بارالها ببین که از بدنم

جان شیرین شود جدا به چه حال

–

تا فرس تاختی به عزم نبرد

خصم غالب تهی به میدان کرد

هر که دیدت ز دور با خود گفت

خاتم الانبیاست این، برگرد

فرد از جمع می‌گریزد لیک

جمع‌ها را فرار بُد ز تو فرد

نه به جمع و نه فرد آن لشکر

در مصاف تو بود هم آورد

جان عالم فدای آن پدری

که پسر همچو مرتضی پرورد

–

می‌زدی سخت بر صف دشمن

همچو یزدان به قلب اهریمن

به حرم تاختی که بار دگر

دل به وصل پدر کنی روشن

تو عطش را بهانه می‌کردی

او لب خشک خود نشان دادن

با تبسم دو دست خویش گشود

گفت آت لسانک ای مه من

بر لبت لب نهاد و باز آمد

گوئیا جان رفته‌اش به بدن

–

باز ای چون علی تو را شمشیر

حمله بردی به خصم با شمشیر

حمله ور گشت خصم بر بدنت

گاه با نیزه گاه با شمشیر

آه‌ای ماه برج یکتایی

کرد فرق تو را دو تا شمشیر

کرد در پیش دیدگان پدر

عضو عضوت ز هم جدا شمشیر

هیچکس باورش نبود چنین

که تو را افکند ز پا شمشمیر

–

قامتت تا ز صدر زین افتاد

عرش گویی که بر زمین افتاد

نی خطا گفتمی که در یم خون

مظهر عالم آفرین افتاد

کس نداند به جز خدا و حسین

چه به آن جسم نازنین افتاد

رنگ بابا پرید و آه کشید

که جوانم ز صدر زین افتاد

از دم تیغ قطعه قطعه شدن

قسمت اهل حق چنین افتاد

–

با سکوت تو بانگ وا ولدا

شد بلند از لب ولی خدا

چهره بر چهره‌ات نهاد و نمود

گریه در پیش خنده‌ی اعدا

از درون دل شکسته کشید

هفت نوبت نوای وا ولدا

تا که جان را بقا بود (میثم)

می‌دهد از تو این سرود ندا

دین حق را بقا ز مکتب توست

اَوَ لَسنا عَلَی الحَقِّ از لب توست

حضرت علی اکبر علیه السلام (مصیبت ...) حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ای یاس چیده، ای گل نقش چمن، علی

قرآن آیه آیه‌ی پامال من، علی

مانند قلب من دهنت پر ز خون شده

خون گلوت گشته روان از دهن، علی

چسبانده خون به هم، دو لبت را ز گفتگو

با چشم خویش حرف برایم بزن، علی

لب تشنه، چشم بسته، نفس مانده در گلو

زخم تو گشته با دل من هم سخن، علی

تو مثل لاله‌ای که همه گشته برگ برگ

من مثل شمع سوخته در انجمن، علی

جایی برای بوسه نمانده به قامتت

از بس که زخمت آمده بر زخم تن، علی

ممکن نشد ز روی زمینت کنم بلند

از بس که پاره پاره شده این بدن، علی

لیلا در انتظار تو چشمش بُوَد به راه

زینب چگونه بی‌تو رود در وطن، علی

در حیرتم چگونه ز خونت خضاب شد

ماه جمال و زلف شکن در شکن، علی

فریاد من بلند ز اشعار میثم است

سوزد ز سوز او دل هر مردن و زن، علی

بی من مرو ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ای مرا آشفته کرده حال تو

دیده و جان و دلم دنبال تو

عزم وصل حق تعالی کرده‌ای

ترک جان یا ترک بابا کرده‌ای

روح من با این شتاب از تن مرو

ای تمام عمر من بی‌من مرو

کم ز هجر خویش قلبم چاک کن

باز گرد از دیده اشکم پاک کن

راه غم بر قلب تنگم باز شد

غربتم با رفتنت آغاز شد

ای دل صد پاره‌ام پیراهنت

اشک ثارالله وقف دامنت

می‌روی این قوم سنگت می‌زنند

گرگ‌های کوفه چنگت می‌زنند

صبر کن بابا تماشایت کنم

سیر حسن و قدّ و بالایت کنم

بعد عمری حاصل من داغ توست

جان بابا قاتل من داغ توست

عهد من با دوست عهدی محکم است

هر چه بینم داغ در این ره کم است

عهد بستم تا که قربانت کنم

غرق خون تقدیم جانانت کنم

عهد بستم تا که در راه خدا

عضو عضوت را کنند از هم جدا

زخم تو مشکل گشایی می‌کند

مرگ از تو دلربایی می‌کند

من خلیل الله، تو اسماعیل من

داغ تو تسبیح من تهلیل من

جسم مجروحت گلستان من است

فرق خونین تو قرآن من است

خون گلاب و خاک صحرا مُشک توست

آبروی من دهان خشک توست

زخم ما را خنده بر شمشیرهاست

چشم ما چشم انتظار تیرهاست

گر چه خشک از تشنگی لب‌های توست

رو که جدّم مصطفی سقّای توست

ما به راه دوست هستی باختیم

بعد از آن در قلب دشمن تاختیم

حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ای مصحف پاره پاره‌ی من

خورشید و مه و ستاره‌ی من

داغت به جگر شراره‌ی من

ثارالله و ابن ثاره‌ی من

آیات جدا جدا ز شمشیر

یکسر شده نقطه نقطه از تیر

رخساره به خاک هشته‌ی من

آیات به خون نوشته‌ی من

تسبیح بریده رشته‌ی من

چشمی بگشا فرشته‌ی من

کی کشت تو را؟ بگو چرا کشت؟

هم کشت تو را و هم مرا کشت

ای ماه به خون شده خضابم

ای کرده غروب آفتابم

ای العطش تو کرده آبم

بگشای لب و بده جوابم

با دیده‌ی بسته کن اشاره

یک یا ابتا بگو دوباره

تو هست منی، مرو ز دستم

لب باز کن و بگو که هستم

بالای سرت ز پا نشستم

یک باره خمیدم و شکستم

در موسم دستگیری من

بشکست عصای پیری من

فرق تو، کتاب محکم من

چشم تو، حدیث زمزم من

تقدیم خدای من، دم تو

هر زخم دوباره مرهم تو

یک کشته و سی هزار قاتل

ای وای به من، بسوز ای دل

نازک بدنت ز تیر دشمن

گردیده چو حلقه‌های جوشن

زخم تو دهن گشوده بر تن

لبخند زند به گریه‌ی من

گردیده تن تو ارباً اربا

مثل دل چاک چاک بابا

زخم تو چو لاله‌های چیده

اعضات چو حنجر بریده

تو مثل مه به خون کشیده

من مثل هلال نو خمیده

وقتی که صدات را شنیدم

یک لحظه هزار داغ دیدم

بر زخم تو خون دل فشاندم

فریاد به آسمان رساندم

بالای سر تو روضه خواندم

تو رفتی و من غریب ماندم

آیینه‌ی من چرا شکستی

همچون دل من به خون نشستی

بی‌تو نفس است آه سردم

چون شمع، میان جمع فردم

بهر تو بلند گریه کردم

خوب است به خیمه برنگردم

بنشینم و در برت بگیرم

تا بر سر کشته‌ات بمیرم

زخم تو عنایت هو الهوست

داغ تو گلیست هدیه بر دوست

جان تو نثار حضرت اوست

بر دوست رضای دوست نیکوست

میثم هدفش رضایت ماست

دلباخته‌ی ولایت ماست

بحر طویل در رثای حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج غلامرضا سازگار (میثم)

تـا علی اکبر فرخنـده لقـا، گشت روان جـانب میـدان وغـا، تـاخت به سوی سـپه و بست بر آن قوم ره و مردم کوفه همه دیدنـد، چو خورشـید فروزنده عیان گشت، و سپه بر مه رویش نگران گشت، عدو گفت که این سرو روان در صف پیکار، بود احمد مختار، به صولت شـده چون حیـدر کرّار، نـدا داد که ای قوم منم، نور دل یوسف زهرا، که شبیهم به نبی سـید بطحـا، مه یاسـین گـل طاها، دُر دریای فضیلت، گهر بحر ولایت، ثمر نخل هدایت، همه بینید به ماه رخ من شمس ضحی را.

منم شبه پیمبر، منم زاده‌ی حیدر، منم علی اکبر

***

ایـن سـخن گفـت و سپس تیغ کشـید از کمر و نعره کشـید از جگر و داد نـدای ظفر و ریخت تن و دست و سر و زد به دل خصـم ستمگر شـرر و کرد تماشا پدر و گفت زهی زین پسـر و این قد و بالا و چنین نیرو و این بازو و این قدرت و این غیرت و این عشق و وفا، صدق و صفا، عزّ و شرف، عزم و هدف، ریخت به هم کرب و بلا را.

علی سرو روانم، بجنگ آرام جانم، تویی تاب و توانم

شد به هر سوی در آن عرصه‌ی خون خصم فراری که علی داد به ابرو گره و ریخت به هم میمنه و میسره و گاه دریدی زره و قلب و دل و حنجره و خواست شود کار عدو یکسره، ناگاه ز کمین جست یکی خصم ستمکار که بد مُنقد خونخوار، زدی تیغ شرربار، به فرق خَلَف حیدر کرّار، که فوّاره زد از فرق علی خون و زد آتش جگر خون خدا را.

بهار امید ... حاج حیدر توکّلی

ای که در هاشمیان از همه محبوب تری

سر و جانم به فدایت که ز جان خوب تری

چشم سرمست تو مخمور کند عالم را

آبرو می‌دهد عشق تو بنی آدم را

سایه افکنده قد سرو تو بر هر عاشق

عاشق روی توأم گر چه نباشم لایق

به تو دل بسته‌ام ای یوسف کنعان حسین

عبد نام توام ای آینه گردان حسین

یا علی اکبر لیلا دل من مجنون است

بی‌قرار توأم و کاسه‌ی چشمم خون است

یا علی اکبر لیلا به فدایت عمرم

ریختم گر چه بود هیچ به پایت عمرم

افتخارم به جهان این سخن شیرین است

من علی اکبریم عزّت و دینم این است

کی توان یاد تو بود و به هوای تو نشد

ننگ بر آن دل سنگی که برای تو نشد

کی توان رفتن میدان تو را برد از یاد

که به دنبال تو می‌زد دل زینب فریاد

تو روان و ز پدر روح و روان می‌بردی

ز پدر روح و روان از همه جا می‌بردی

اشک می‌ریخت حسین بن علی دنبالت

اشک بر تازه جوانی تو و اقبالت

تو بهاری که خزان زود به باغت آمد

دست گلچین فلک زود سراغت آمد

پاییز بهار ... محمود تاری یاسر

در آن هنگامه کز داغت چو آتش مشتعل گشتم

تو پرپر می‌زدی در خون و من هم خون بدل گشتم

هنوز ای تشنه لب حیرانِ آن یک لحظه دیدارم

که آب از من طلب کردی و من از تو خجل گشتم

به وقت وصل، یاران را غمی دیگر نمی‌ماند

ولی من دادم آنجا جان که با تو متّصل گشتم

چو دیدم عضو عضوت را جدا کرده ز هم دشمن

بهارم گشت پاییز و به یک دم منفصل گشتم

زآب چشم من گل گشت خاک کربلا ای گل

زمین گیر از غم روی تو در این آب و گِل گشتم

تو را گفتم که چشم خویش را واکن، نشد ممکن

تو چشم خویش را بستی و من هم منفعل گشتم

اگر «یاسر» ز جای خویش نتوانم که برخیزم

پدر بودم، ز داغ لاله‌ی خود مضمحل گشتم

خورشید فلک ... سیّد محسن حسینی

ای گل عطشان ولی سیراب عشق

وی هلال ابرویت محراب عشق

ماه بدر من رُخ بیچون تو

یک جهان لیلا شده مجنون تو

محو رخسار تو ماه و مشتری

شد به بازار تو یوسف مشتری

ماهرویان در رهت بنشسته‌اند

بر تماشایت همه صف بسته‌اند

تا ببیند آسمان آن ماه را

اشبه النّاس رسول الله را

ای ز سر تا پای ختم المرسلین

در شجاعت چون امیرالمؤمنین

دلبران دلبر او دلبری

یوسف لیلا علی اکبری

ای عنان گیر تو صد فوج ملک

نور گیرد از تو خورشید فلک

طرّه‌ی گیسوی تو خم در خم است

تو گلی اشک پدر چون شبنم است

ای همه اهل حرم دلداده ات

وی تو را خون بستر و سجّاده ات

آسمانم را تو هستی آفتاب

جلوه کن بار دگر بر من بتاب

از شمیم کربلا مدهوش شد

بانگ تکبیرت چرا خاموش شد

خون تو با اشک من آمیخته

زیر پایت یک جهان دل ریخته

ای مسیحا نیمه جانم کرده‌ای

ای کمان ابرو کمانم کرده‌ای

غم به سینه راه آهم را گرفت

داغ تو نور نگاهم را گرفت

ناله‌ها در بین مردم کرده‌ام

خیز و بین من خیمه را گم کرده‌ام

یا به دست خویش چشمم را ببند

یا به قاتل گو که بر اشکم مخند

خیز ای جان جهان بادا فدات

خیز ای لب تشنه چشمم شد فرات

ای که از داغت پدر را می‌کشی

از چه دیگر بر زمین پا می‌کشی

من ز رویت بوسه می‌گیرم علی

گر نیاید عمّه می‌میرم علی

نرگس چشمان خود را باز کن

بار دیگر دلبری آغاز کن

گل سرسبد باغ ولا ... محمّد دین پرور (حامد)

نوگل سرسبد باغ ولایی پسرم

سرو نورسته گلزار وفایی پسرم

تو شهیدی و منم شاهد قتل تو علی

اوّلین کشته به وادی بلائی پسرم

راحت جان من ای شبه رخ ختم رسل

تو به چشمان ترم همچو ضیائی پسرم

من خلیل الله ثانی و تویی اسماعیل

کربلا کوی منا و تو فدایی پسرم

پیش چشمان من ای تازه جوان راه برو

تا که یکبار دگر جلوه نمایی پسرم

بنشسته به حرم منتظر تو زینب

به امیدی که ز میدان تو بیایی پسرم

دیدم از کینه تنت چون گل پرپر بر خاک

گفتم ای وای شده وقت جدایی پسرم

تو برفتی به جنان و ز تنم جان بردی

من ندارم ز غمت راه رهایی پسرم

از حرم با دل خونین ز پی ات آمده‌ام

می‌زنم بر سر و گویم که کجایی پسرم

تو ز حامد که بود ریزه خور سفره ما

بپذیر از کرم این نوحه سرایی پسرم

تماشای فرزند ... مرحوم ژولیده نیشابوری

اکبر بیا که غرق تمنّا کنم تو را

مست از شراب سُرخ طهورا کنم تو را

خواهی اگر سعادت دنیا و آخرت

بازآ که راحت از غم دنیا کنم تو را

آماده شو برای شهادت، کفن بپوش

تا که روانه جانب اعدا کنم تو را

ای نور دیده، شبه نبیّ، سوی قتلگاه

خوش می‌روی برو که تماشا کنم تو را

مِهر تو را ز خانه‌ی دل می‌کنم برون

تا حاکم حکومت دلها کنم تو را

بهر تو بسته حجله‌ی خون دست سرنوشت

بابا برو که واله و شیدا کنم تو را

خواهم که پیکرت شود آماج تیرها

تا رو سپید در برِ زهرا کنم تو را

خواهم مرا به گاهِ شهادت صدا کنی

شاید به اشک دیده تسلّی کنم تو را

ژولیده دم مزن که از این شعر سوزناک

نزدِ خدا شفاعت فردا کنم تو را

مبارزه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام ... مرحوم ژولیده نیشابوری

روز عاشورا پی تصویب جنگ

از کمان خصم بیرون شد خدنگ

شد دو لشکر از دو جانب رو به رو

آب شد شرمنده پیش آبرو

لشکر دشمن فزون از صد هزار

در مقابل اندکی عزّت شعار

آنکه شد کالای حق را مشتری

گوی سبقت می‌گرفت از دیگری

اذن میدان هر که از جانان گرفت

از عدو سر تا حد جان جان گرفت

خویش را با مرگ هم آغوش کرد

تشنه لب شهد شهادت نوش کرد

تا که گردیدند اصحابش شهید

نوبت آل بنی هاشم رسید

حجّت حق یار دادار و گذشت

داد بر ما درس ایثار و گذشت

گفت از سوز جگر با اکبرش

بهترین تالی تِلِ پیغمبرش

ای مؤذّن دست بر شمشیر کن

عالمی را زنده از تکبیر کن

گر چه تو شیرین‌تر از جان منی

هدیه بهر جان جانان منی

خصم قابیل و تویی هابیل من

من خلیل حق تو اسماعیل من

سر فرود آور کفن پوشت کنم

پیکر خود را هم آغوشت کنم

راه رو ای عالمی شیدای تو

تا ببینم آن قد و بالای تو

با شهادت قرب خود تکمیل کن

بهر دیدار خدا تعجیل کن

ای ملک را خاک پایت توتیا

اشبه النّاسی به ختم الانبیا

از جمالت باغ جنّت منجلیست

دیده بر راه تو زهرا و علیست

این سخن را چون علی اکبر شنید

از بر بابا سپندآسا پرید

شد سوار آن وارث باغ فدک

خنده بر لب بر عقاب تیزتک

زیر لب می گفت با گرگ اجل

بهر من شیرین تری تو از عسل

تا مرا سازی به چنگ خود شکار

هیجده سال است دارم انتظار

این بگفت و سوی میدان تاخت او

لنگر کشتی به آب انداخت او

روز دشمن را چو شام تار کرد

لشکر ابلیس تار و مار کرد

بار دیگر سوی بابا بازگشت

بهر بابا پای تا سر ناز گشت

گفت ای بابا به تن تابم بده

از عطش بی‌تابم و آبم بده

گر بنوشم جرعه‌ای آب روان

زنده نگذارم تنی از کوفیان

چون پدر این حرف از اکبر شنید

از جگر جانسوز آهی برکشید

گفت بازآ ای مرا آرام جان

بر دهان من بنه اینک زبان

تا زبان را هشت آن نیکو شعار

از لب خشک پدر شد شرمسار

گفت نور دیده‌ی ختمی مآب

ای علی ای در شجاعت بوتراب

عن قریباً عشق بی‌تابت کند

در جنان جدّ تو سیرابت کند

بار دیگر سوی میدان شد علی

ناگهان نایش برآمد در خروش

کای پدر شد شمع هستیم خموش

تا پدر از حال او آگاه شد

سینه سوزان سوی قربانگاه شد

تا که چشمش بر علی اکبر فتاد

مرغ روحش در قفس پرپر فتاد

آن چنان آهی ز سوز دل کشید

کز غمش زهرا گریبان را درید

گفت ای بابا برایم ناز کن

دیده را از خواب شیرین باز کن

ای علی ای جرعه نوش بندگی

بعد تو دیگر نخواهم زندگی

خیز از جا تا تماشایت کنم

رهسپار کوی لیلایت کنم

بار دیگر دیده را واکن پسر

قلب بابا را تسلی کن پسر

سخنان امّ لیلا ... مرحوم جودی خراسانی

نونهال من بیا تا همچو گل بویت کنم

این دم آخر نظر بر روی نیکویت کنم

همچو نور، ای نور چشم از دیده‌ی مادر مرو

تا ز مژگان شانه بر آن سنبل مویت کنم

سوی قربانگه روانی ای ذبیح من بیا

سرمه‌ای از دود دل در چشم جادویت کنم

پیش رویم یک زمان بخرام ای سرو روان!

تا تسلّی دل، از این قدّ دلجویت کنم

وای بر من کز جفا باید ز کوفه تا به شام

همرهی با قاتل بی‌رحم بدخویت کنم

ای دریغا! شمر نگذارد دمی در قتلگه

از دل خونین فغان اندر سر کویت کنم

رأس تو در روبه رویم تا چهل منزل، دریغ

خصم نگذارد دمی تا یک نظر سویت کنم

خلق عالم زنده از جانند در دوران من

همچو جودی زندگی در دهر از بویت کنم

علی اکبر به میدان نبرد ... مرحوم جودی خراسانی

روان به جانب میدان علی اکبر شد

جهان به دیده‌ی لیلا ز شب سیه‌تر شد

چو بر شد از افق خیمه همچو بدر منیر

جهان ز پرتو رخسار او منوّر شد

به سر نهاد چو عمّامه رسول خدا

عیان دوباره به خلق خدا پیمبر شد

به کف گرفت چو تیغ و نشست چون به عقاب

زمانه گفت به دُلدل سوار حیدر شد

به پیش چشم پدر شد چو در خرامیدن

رخ حسین ز خوناب دیده احمر شد

چو شد مقابل آن قوم کینه جو گفتا

چرا ز یاد شما را حدیث محشر شد

مگر نه این حرم است آن حرم که روح القدس

پی اجازه‌ی حاجت، ستاده بر در شد

خود این مگر حسین نیست زاده‌ی زهرا

که جبریل پی خدمتش چو چاکر شد

چه شد که آب فرات این زمان به جمله حلال

ولی حرام به این بی‌کسان مضطر شد

کسی نداد جوابش به غیر نوک خدنگ

حدیثش آنچه به آن قوم دون مکرّر شد

ولی دریغ که آن جسم نازنین آخر

نشان ناوک و تیر و سنان و خنجر شد

ستاده شه به در خیمه‌گه نظر می‌کرد

که پاره پاره تن شاهزاده اکبر شد

به گریه گفت پدر جان تو را خداحافظ

بیا که وعده دیدار روز محشر شد

دمی که خامه‌اش این شرح را رقم می‌زد

فغان و ناله جودی به چرخ اخضر شد

بابا بیا ... مرحوم جودی خراسانی

بابا بیا که تیر جفا ساخت کار من

برگی نچیده گشت، خزان نوبهار من

بابا ز پا فتادم و جانم به لب رسید

دست اجل گرفت ز کف اختیار من

قاتل تنم ز خنجر کین پاره پاره کرد

رحمی نکرد بر مژه اشکبار من

تا بر تنم بود رمقی ای پدر! بیا

بنگر به وقت مرگ بر احوال زار من

این ضربت عمود که فرقم شکسته‌ست

برده ز دل تحمّل و از جان قرار من

از تیغ ظلم رشته عمرم ز هم گسیخت

لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

بابا به همرهان و رفیقان من بگو

شبهای جمعه پا نکشند از مزار من

در لاله زار لاله رخان چون کنند رو

گاهی کنند یاد دل داغدار من

جودی هزار شکر که مدح شاه دین

آمد تمام، روز من و روزگار من

اشک پدر ... مرحوم حاج محمّد علاّمه

سوی میدان بلا شهزاده اکبر می‌رود

یا سوی کوی منا، فرزند هاجر می‌رود

پور اسماعیل قربانی به قربانگه دوست

بهر جانبازی به جای پا، با سر می‌رود

پیش پای نوجوان می‌ریخت اشک چشم، باب

هاتفی می‌گفت جان وی ز پیکر می‌رود

زاده‌ی زهرا محاسن روی دست خود گرفت

گفت یا رب! شاهدی، شبه پیمبر می‌رود

خَلق و خُلق و منطق و طینت، سراپا مصطفی

زاده لیلا بود، همنام حیدر می‌رود

اهل بیت مصطفی از خیمه بیرون ریختند

سرزنان، سینه‌زنان گفتند اکبر می‌رود

دختر زهرای اطهر، زینب غمدیده گفت

شد یقینم دیگر از دستم برادر می‌رود

برد با خود سوی میدان قلب خونین پدر

کس نمی‌داند چها بر حال مادر می‌رود

تیغ برّانش بکف، جبریل می‌زد این ندا

حیدر صفدر برای فتح خیبر می‌رود

غزوه خیبر کجا حیدرا! لبانش تشنه بود

خون از این غم بر دل زهرای اطهر می‌رود

هم پدر لب تشنه بودی هم پسر از این الم

سوز آه مصطفی تا چرخ اخضر می‌رود

یاد آن لب تشنگان علاّمه اشک دیدگان

از دو چشم شیعیان تا روز محشر می‌رود

یابن لیلا ... محمود ژولیده

کمتر ای فرزند دلبندم برایم ناز کن

گفتگویی پیش دشمن، با پدر آغاز کن

من چسان این نعش را در بر بگیرم تا حرم

رحم بر بابای پیرت، ای جوانِ ناز کن

گیسویت در خون شناور، خاک را خون کرده‌ای

دست خود را شانه‌ی این گیسوی طنّاز کن

بار دیگر آبرو داری کن ای سرو روان

باز هم با مقدم زهرائیت اعجاز کن

یابن لیلا از تبسّم بر پدر منما دریغ

بار دیگر عشق خود را بر پدر ابراز کن

ای جوان اربا اربا، جان بابا، جان بگیر

جان خود را ایمن از صیّاد تیر انداز کن

بال و پر در خون مزن، آهنگ جان دادن مکن

دیرتر از آسمان کربلا پرواز کن

در میان خیمه‌ها، عمّه صدایت را شنید

قصد خاموشی مکن، بار دگر آواز کن

ساعتی دیگر قیامت می‌شود در کربلا

خیمه‌ها غارت شود، برخیز و چشم انداز کن

ای برادر جان ز جا برخیز و با نعش علی

از میان دشمنان آهنگ خیمه ساز کن

خداحافظ ... محمود ژولیده

ای شهید خوش نامم اکبرا خداحافظ

نوش جان تو جامم اکبرا خداحافظ

یا بُنَیَّ منم بابا اربا اربا ای زیبا

ای چشیده از کامم اکبرا خداحافظ

از میان خون برخیز تا دوباره بی‌پرهیز

بوسه گیری از جامم اکبرا خداحافظ

یا علی عَلَی الدُّنیا بَعدَکَ العَفا بابا

بی‌تو بین سرانجامم اکبرا خداحافظ

بار دیگر آوا کن دیده بر پدر واکن

دلبر دل آرامم اکبرا خداحافظ

بی‌تو روح و جانم رفت قوت و توانم رفت

لرزه شد بر اندامم اکبرا خداحافظ

خیز و پیش این کفّار با تبسّمت بگذار

مرهمی به آلامم اکبرا خداحافظ

من که بی‌تو می‌میرم کرده داغ تو پیرم

شمس بر لب بامم اکبرا خداحافظ

ای امید اصحابم التیام احبابم

رحم کن به اقوامم اکبرا خداحافظ

با صدای لرزانم ناله‌های سوزانم

بشنو بانگ پیغامم اکبرا خداحافظ

بی‌تو خیمه می‌سوزد دشمن آتش افروزد

در میان اقوامم اکبرا خداحافظ

خواهرم برو جانا کن خبر جوانان را

تا شوند همگامم اکبرا خداحافظ

ای خدای سبحانی مانده خون قربانی

بر لباس احرامم اکبرا خداحافظ

بانگ نماز ... محمود ژولیده

ای نور دیده‌ام به پدر دیده باز کن

کمتر برای این پدر پیر ناز کن

برخیز و با نگاه نشسته میان خون

پیش سپاه کفر مرا سرافراز کن

دستم دراز نیست به سیراب کردنت

تا خون بگیرم از دهنت کام باز کن

با اینکه شد نصیب تو پیروزی بزرگ

داغت عظیم شد ز سکوت احتراز کن

با نغمه‌ی پیمبری و سوز حیدری

از حربگاه مأذنه بانگ نماز کن

سرو روان، مرو که سرانجام کار شد

صبری به گام آخرم ای سرو ناز کن

تا میهمان به دیدن مقتل نیامده

برخیز و عمّه را قدمی پیشواز کن

شد داغ هلهله ز غم تو کشنده‌تر

یک حمله‌ی مجدّدی ای یکّه تاز کن

صبری که با تو معبر معراج طی شود

با لفظ عشق معنی این رمز و راز کن

شهید لیلا ... جواد حیدری

ای تازه جوان شهید لیلا

ای آینه امید لیلا

بر شمس نبوّتی ستاره

ای از همه انبیاء عصاره

ای پایه‌ی خیمه‌های زینب

برخیز ز جا برای زینب

زینب به زیارت تو آمد

زهراست کنار جسم احمد

رفتی و نفس به سینه مانده

بر تو ستم مدینه مانده

چشم تو به خاک، بسته دیدم

پهلوی تو را شکسته دیدم

بعد تو جهان صفا ندارد

کس چون تو علی وفا ندارد

از خون لبت نشان بگیرم

شاید به کنار تو بمیرم

خون تو صفای روی من شد

داغت گره در گلوی من شد

داغ تو عظیم و بی‌مُداواست

سنگینیِ آن چو داغ زهراست

دشمن رَهِ طعنه می گزیند

راضی مشو گریه‌ام ببیند

گهواره که هست در عبادت

بر دست تو کرده بود عادت

برخیز سکینه بی‌قرار است

چشمان رقیّه اشکبار است

دشمن گل پرپر مرا کُشت

از کینه پیمبر مرا کُشت

او کُشت مرا ز کُشتن تو

لعن ابدی به دشمن تو

نمی شود ... حسن لطفی

خواهم که بوسه‌ات زنم امّا نمی‌شود

جایی برای بوسه که پیدا نمی‌شود

لب را به هم بزن نفسی زن که هیچ چیز

شیرین‌تر از شنیدن بابا نمی‌شود

این پیرمرد بی‌تو زمین گیر می‌شود

بی‌شانه‌ی تو مانده اگر پا نمی‌شود

هر عضو را که دیده‌ام از هم گشوده‌ست

جز چشم تو که بر رخ من وا نمی‌شود

خشکم زده کنار تو و خنده هایشان

خواهم بلند گردم از اینجا نمی‌شود

ای پاره پاره تن ز دل پاره پاره‌ام

گفتم بغل کنم بدنت را نمی‌شود

باید کفن به وسعت یک دشت آورم

در یک کفن که پیکر تو جا نمی‌شود

حجله گرفته پای تنت مادرم ببین

اشکم حریف گریه‌ی زهرا نمی‌شود

سایبان ... جواد زمانی

دلِ تو زخم‌های بی‌کران داشت

ستاره در ستاره آسمان داشت

من از این ناله دانستم صدایت

به سمت آسمان‌ها نردبان داشت

بمیرم در هجوم نیزه داران

هنوز آن پیکر مجروح جان داشت!

کنار زخم‌های پیکر تو

نگاهِ دشمنت زخم زبان داشت

به یاد هُرمِ لبهای کبودت

لب من آرزوی خیزران داشت

اگر خون لخته جایی باز می‌کرد

لبت آغوش بازی بر اذان داشت

اگر زینب نمی‌آمد تن تو

ز جسم خیمه‌ی من سایه بان داشت

علی اکبر سوی میدان ... ناصرالدّین شاه قاجار

یم فاطمی، در سرمدی، مه هاشمی، گل احمدی

ز سرادقات محمّدی طلعت ظهور جلالتی

به سما قمر، به نبی ثمر، به فاطمه دُر، به علی گُهر

به حسن جگر، به حسین پسر، چه نجابتی چه اصالتی

به ملک مطاع، به خدا مطیع، به مرض شفا، به جزا شفیع

چه مقام بندگیش منیع، به چه بندگی اطاعتی

خم زلف او چه شکن شکن، به مثال نقره‌ی خام تن

سپری به کتف و کفن به تن، به چه قامتی و قیامتی

ز جلو نظر سوی قتله گه ز قفا نظر سوی خیمه گه

که نموده شد به قدش نگه به چه حسرتی و چه حالتی

ز قفا دو زن شده نوحه گر یکی عمّه گشت و یکی پسر

که نما به جانب ما نظر به اشارتی و نظارتی

بحر طویل در رثای حضرت علی اکبر علیه السلام ... عبّاس «حدّاد» کاشانی

شیعیان باز به یاد آمدم از واقعه‌ی کرب و بلا، وادی پر خوف و عنا، عرصه‌ی پر هول و فنا، در چه زمانی چه عوانی دهم ماه محرّم، که به یک سو شده بی‌یار و مددکار، جگرگوشه و آرام دل احمد مختار، ضیاء بصر حیدر کرّار، ز یک سوی دگر لشکر کفّار، همه فرقه‌ی اشرار، ستم گستر و جرار، جفاپیشه و غدّار، که ناگاه علی اکبر خورشید لقا، از افق خیمه پدیدار شد و آمد و زانو زد و زد بوسه به پای پدر خویش، به صد ناله‌ی تشویش، به سوز جگر ریش، که ای آیینه‌ی دین مبین، حجّت حق باب گرامی، چه شود گر ز کرم رخصت پیکار عطا سازی و منّت نهی و اذن و اجازت دهیم تا که روم در صف هیجا و کنم حمله بر این لشکر کفّار، ز تاب تف شمشیر شرربار، بسوزم همه را خرمن هستی و فدای تو کنم جان و تن و هم سر و پا را.

***

شه دین گفت که ای نور دو چشمان ترم، اکبر والاگهرم، دلکش و زیبا پسرم، تالی جدّ و پدرم، مهجت قلب کدرم، نیست مرا طاقت هجران، به خدا بر پدرت سخت، بود سخت که همچون تو شوی کشته و من زنده بمانم، علی اکبر ز پس گریه‌ی بسیار، گرفت از پدرش رخصت پیکار، شتابید سوی لشکر کفّار، چو جدّش علی آن سید ابرار، به آواز رسا گفت که ای لشکر بی‌شرم و حیا، پیرو اولاد زنا، تابع بن سعد دغا، از چه بما ظلم نمودید، که آبی که خورد زو همه‌ی وحش و طیور و حیوانات و نباتات به ما منع نمودید، مگر ما نه ز اولاد رسولیم، جگرگوشه‌ی زهرای بتولیم، چو لشکر بشنیدند، تمامی ز جگر نعره کشیدند، به بن سعد بگفتند که ای کافر غدّار، و ای زشت سیه کار، و ای شوم تبهکار، چه کرده‌ست به تو احمد مختار، که ما را تو کنی راهی پیکار و کنون حرب به آن شاه روا داری و خواهی کشیش از دم شمشیر، زهی سخت دلی کو به تواند که کشد تیغ بر این تازه جوانی که به بالاست چو شمشاد، چو سروی بود آزاد، به لب قند و به رخ ماه، به اورنگ ادب شاه، چو بن سعد لعین دید، چنین بانگ برآورد، مر این نیست پیمبر علی اکبر و فرزند رشید شه دین است، زبانش شکرین است، بیانش نمکین است، همین ماه جبین است، که مرگش

به کمین است، همانا پدرش بی‌کس و بی‌یار و معین است، که او را به صف حرب فرستاده و تن داده که او کشته شود لیک بجوشید و بکوشید، به تن اسلحه‌ی حرب بپوشید، ز تیغش حذر آرید، ضعیفش نشمارید، که او سخت دلیریست، که گر تیغ کشد حمله نماید نگذارد به شما دست ستیز و ندهد راه گریز و برباید ز دم تیغ سر از گردن گُردان و کند حمله چو شیران و تنی زنده نگذارد و ای قوم تمامی همه یکباره بر او حمله نمائید،

چو لشکر بشنیدند، تمامی ز میان تیغ کشیدند، چو پرگار مر آن نقطه‌ی توحید فراگیر نمودند، چو شهزاده چنان دید، بغرّید چو شیری که کند حمله به روباه، برآورد ز دل نعره‌ی الله، برانگیخت سوی معرکه یکسر، که همی آخت به سرهای همه خنجر بران و بدرید صف لشکر و چون حیدر صفدر، زده بر میمنه و میسره بر میسره و میمنه و قلب و جناح صف لشکر، بپراکند عدو از تف تیغش همه چون مور و ملخ کشته پراکنده نماندند تنی زنده مگر آنکه دویدند، تمامی طمع از خویش بریدند، ره چاره به جز مرگ ندیدند، چنان کُشت ز کفّار، که از خون همه سیل پدیدار، شد از کشته‌یشان پشته همی ساخت نمودار

دگر باره سوی باب روان گشت، که ای باب ببین می‌کشدم تشنگی و اسلحه‌ی جنگ گران است مرا بر بدن آیا بتوانی که چشانی به لبم قطره‌ی آبی؟

شه دین گفت بر او یا ولدی، هات لسانک که زبان را به دهان شه دین برد و فرو یافت حیات ابدی، تاخت به میدان و شه تشنه لبان دست برآورد، که یا رب به رضای تو و در راه وفای تو فرستم به سوی جنگ، جوانی که بود اشبه مردم به رسول الله و از خصلت و وز خلق کسی نیست که او را بود اشبه به پیمبر و نه از حُسن نکوتر

غرض آن شیر بچّه، باز به میدان عدو تاخت، همی کار عدو ساخت، که ناگه ز کمین منقد بن مره ز کین تاخت، بزد تیغ مر او را به جبین دیده‌ی حق بین علی گشت پر از خون و ز خون گشت چو جیحون و چو بن سعد لعین دید، چنین بانگ به لشکر زد و گفتا که کمان‌ها به زه آرید، بر او تیر ببارید، چو آن لشکر غدّار، ز سردار خود این حرف شنیدند، تمامی ز میان تیغ کشیدند، تن نازک او را که چو گل بود دو صد چاک نمودند، چو شهزاده دگر تاب سواریش نماند از زبر زین به زمین گشت نگونسار، ز دل نعره برآورد که ای باب خدا یار تو بادا شه دین ناله‌ی او را چو شنید، اسب همی تاخت، همی کار عدو ساخت، به هر گام که برداشت، به هر تیغ که افراشت، همی گفت که بابا علی اکبر، به کجایی به سر نعش پسر آمد و ز خاک در آغوش کشیدش ز جگر نعره برآورد به نوعی که فلک تاب نیاورد، ملک آه برآورد، روان‌های عدو خواست که قالب تهی آرند و پس آن گاه همی ریخت سرشک از بصر و گفت که ای سرو روان چمنم، یوسف گل پیرهنم، ساخت تو را گرگ اجل کار، نه بگذاشت بچینم گلی از گلشن عیشت و مرا کرد به داغ تو گرفتار، ز جا خیز پدر را بنگر بی‌کس و بی‌یار، مگر آنکه مرا هست یکی عابد بیمار، تو را فرقه‌ی خونخوار، چه ظلمی به سر آورد، که برج اسد زین عقاب تو و خورشید تهی گشته، خدا قطع کند نسل همه این سپه شوم دغا را.

یا علی بن الحسین علیهما السلام ... کلامی زنجانی

ای پسر ارشد اربابِ من

ای تو قرار دل بی‌تابِ من

ای گل گزار علیّ و بتول

آینه‌ی حسن نمای رسول

میوه‌ی دل بر حسنِ مجتبی

منطق گویای شه کربلا

سبط پیمبر نوه‌ی حیدری

جان حسینی تو علی اکبری

نام تو بر عشق صفا می‌دهد

روی تو بوی شهدا می‌دهد

ای تو ذبیح الله آل خلیل

در صف عشاق نخستین قتیل

از شهدا نابغه بودی علی

راه شهادت تو گشودی علی

پیشرو قافله‌ی رهبری

جان حسینی تو علی اکبری

ای گل ناز چمن احمدی

در مه شعبان به جهان آمدی

خانه‌ی لیلا ز تو زینت گرفت

آل علی جشن ولادت گرفت

آمدی و شهر پر از نور شد

چشم حسودان زمان کور شد

بر فلک عشق و وفا اختری

جان حسینی تو علی اکبری

طلعت تو آیت شخصیت است

قامت تو معنی قد قامت است

ای تو مؤذّن به نماز حسین

جلوه‌ی تکبیر تو ناز حسین

بر سفر عشق چو پا می‌گذاشت

نیم نگاهی پدرت بر تو داشت

دلبر من از همه دل می‌بری

جان حسینی تو علی اکبری

گر تو نبودی دل ما تنگ بود

قافله‌ی کرب و بلا لنگ بود

آمدی ای پیک بهشت برین

گفت حسینت ولدی آفرین

شاه شهیدان ز تو تجلیل کرد

از لب شیرین تو تقبیل کرد

گفت به ناز تو منم مشتری

جان حسینی تو علی اکبری

وه که جلال تو جلال اللهست

گل به جمالت که جمال اللهست

گر چه خلایق همگی ذکرشان

نام حسین است به لب هر زمان

لیک حسین بن علی، ای رشید

نام تو می‌گفت و نفس می‌کشید

روح و روان ولیِ داوری

جان حسینی تو علی اکبری

قصّه‌ی عشق است سخن گفتنت

جانب میدان ز حرم رفتنت

چون تو کفن پوش شدی در منا

ریخت برون از حرم، آل عبا

حجّت حق گفت رهایش کنید

راحل عشق است دعایش کنید

رفتی و بودی ز منیّت بری

جان حسینی تو علی اکبری

رفعت تو قابل توصیف نیست

نمره‌ی تو نمره‌ی عشق است، بیست

مدرک تحصیل تو عالی بود

فیض شهادت متعالی بود

قبر تو هر چند به پایین پاست

جایگهت در حرم کبریاست

همدم و همسایه‌ی پیغمبری

جان حسینی تو علی اکبری

خال لبت جانب هندم کشد

رشته‌ی زلفت به کمندم کشد

نافه‌ی چین بوی تو را کی دهد

نرگس مستت همه را مِی دهد

گر بروی جانب ایران زمین

مدح کنندت شعرای امین

با قلم فارسی و آذری

جان حسینی و علی اکبری

مظهر اجلال حسین علیه السلام ... کلامی زنجانی

نازم به تجلّای جمال علی اکبر

دل برده ز ما حُسن کمال علی اکبر

خال سیهش نقطه‌ی بسم الله عشق است

خورشید زند بوسه به خال علی اکبر

بنگر به جهادش که به میدان شهادت

شد خونِ سر و سینه مدال علی اکبر

زیر علمش ما همگی سینه‌زنانیم

داریم به دل داغ ملال علی اکبر

او اشبه طاها بود ای یوسف مصری

در ملک ادب کیست مثال علی اکبر

سوزیم به آن حال که در مقتل خونین

شاه شهدا سوخت به حال علی اکبر

او مظهر اجلال حسین است «کلامی»

عالم همه قربان جلال علی اکبر

اوّلین قربانی ... کلامی زنجانی

دوست دارم شرح حُسن شبه پیغمبر بگویم

بعدِ هر الله اکبر یا علی اکبر بگویم

حُسن او باد حسینی، مظهر تقوا و ایمان

ای اجل مهلت بده عمری از آن مظهر بگویم

نام زیبایش گواه سربلندیّ و بزرگی

رفعتش تحلیل کن تا مدحتش بهتر بگویم

شاه شاهان را ملازم، پیش مرگ آل هاشم

مشتری شو گوهری شو قیمت گوهر بگویم

یوسفش مشتاق دیدار اهل کنعانش خریدار

صد عزیز مصر را در درگهش نوکر بگویم

تا سخن می‌گفت، بابش احسنی می‌گفت و می‌گفت

آن سخن تکرار کن تا احسنی دیگر بگویم

قدر او والاست دل دریاست اسمش با مسماست

مانده‌ام با چه زبانی وصف آن دلبر بگویم

بر حسین او دلبر است و دلبر عالم حسین است

من که باشم از کمال زاده‌ی حیدر بگویم

اوّلین قربانی از اولاد حیدر این جوان بود

باید او را چون علی سردار نام آور بگویم

رفت بر میدان جنگ آن قهرمانِ قهرمانان

گفت باید درد دل با خالق داور بگویم

بارالها در ره اسلام جان بر کف نهادم

تا فدایت جان به زیر نیزه و خنجر بگویم

من اذان گویِ مصلّای بزرگ کربلایم

سرخوشم تکبیر سرخِ عشق، در محضر بگویم

تو گواهی، دادخواهی، تکیه گاهی یا الهی

اذن ده در محضرت راز دل مضطر بگویم

دردمندم، درد من درمان ندارد جز شهادت

از حسین آموختم این ذکر را از بر بگویم

من گل باغ حسینم لاله ام، داغ حسینم

می‌روم در مقتل عشّاق ترکِ سر بگویم

رفت آن عاشق جهادی کرد در راه عقیده

آفرین گوید جهانی زآن جهادش گر بگویم

سینه در تاب و تب افتاد آن عزیز از مرکب افتاد

گفت با جانان خوشم از ساقی و ساغر بگویم

ای خلیل کربلا دریاب اسماعیل خود را

تا تو را در واپسین دم شرح جان پرور بگویم

مصطفی آمد ز رضوان و مرا سیراب فرمود

رخصتی تبریک بر اولاد پیغمبر بگویم

کاسه‌ای دیگر به کف دارد تو را می‌خواند اکنون

سوره‌ی کوثر بخوان کز جرعه‌ی کوثر بگویم

پیکرم بر دفتری مانَد که شیرازه ندارد

عالمی سوزد اگر یک باب از این دفتر بگویم

زیر باران سنان و تیر و شمشیرم ولیکن

رسم مردان نیست درد دل بر این لشکر بگویم

دوست دارم سر به دامانت نهم در این بیابان

بر امامم از جفای فرقه‌ی کافر بگویم

دوست دارم پیکرم بر خیمه‌ها تشییع گردد

تا سخن در آخرین دیدار با خواهر بگویم

دوست دارم هم تو آیی در برم هم زینب آید

تا به گوش عمّه‌ام از غربت مادر بگویم

مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ... سیّد امیر میرحسینی

شکوه‌ها از غربت دلبر کنم

گوش کن تا مدح پیغمبر کنم

قدّ او چون سرو و رویش ماه بود

وای بر وقتی که گیسو می گشود

شیوه‌اش عاشق کشی و دلبری

نعره هایش نعره‌های حیدری

نور پیشانیش فوق آفتاب

می‌زند خورشید در پیشش نقاب

تا لبانش باز و یک «ها» می کند

با دمش کار مسیحا می کند

در پی اش موسی و نوح آیینه دار

کرده حق در خلقت او شاهکار

تا که جبریل از سما پر می‌زند

بوسه بر دستان اکبر می‌زند

حوریان لاهوتیان پروانه اش

با وجودش خیمه‌ها آباد بود

در دلش دریایی از احساس داشت

قدرتی همچون عمو عباس داشت

تا که یوسف حسن او را یافته

نام یوسف را ز خود برداشته

چونکه ثارالله باشد نور عین

هست اکبر شیشه‌ی عمر حسین

در قیامت او قیامت می کند

نه قیامت عرضه قامت می‌کند

کیست او؟ او اکبر لیلا بود

در شباهت حضرت طه بود

من شدم در مدح او مجنون و مست

دیگر اینجا می‌شوم اکبرپرست

وای از آن دم وداعش در حرم

قامت لیلا شد از آن لحظه خم

وقت رفتن بوسه دستِ یار زد

صد شرر بر قامت دلدار زد

رفت میدان وه چه میدان رفتنی

بود جنگ و رزم اکبر دیدنی

تیغ می‌زد همچو حیدر بر عدو

دشمن از ترسش نمی‌شد رو به رو

کار داد آخر به دستش تشنگی

برد از او جان و هستش تشنگی

از عطش چشمان او بی‌سو شده

خستگی اش پیش دشمن رو شده

حمله آوردند سویش دشمنان

با عمود و تیغ و شمشیر و سنان

چونکه کینه داشتند از مرتضی

فرق او کردند از کینه دو تا

خواست برگردد علی امّا دریغ

بر سرش باران نیزه سنگ و تیغ

از عطش از زخم کاری خسته بود

خون او چشمان اسبش بسته بود

راه گم کرد و ز صاحب شد خجل

رفت در بین سپاهی سنگدل

کینه‌هاشان وایِ من لبریز بود

بهر کشتن تیغ‌هاشان تیز بود

یک نفر بر گیسوی او چنگ زد

دیگری بر صورت او سنگ زد

یک نفر دست علی را می‌برید

یک نفر با اسب رویش می‌دوید

یک نفر تیر و کمان در دست داشت

یک نفر پا روی سینه‌اش می گذاشت

عدّه‌ای دور بدن در هلهله

غرق شادی شمر و حرب و حرمله

مهربان بابش سوی میدان دوید

نزد اکبر زودتر زینب رسید

گفت اکبر، وای تنها گشته‌ای

من بمیرم اربًا اربا گشته‌ای

جان بابا چشم خود را باز کن

گفتگو با عمّه‌ات آغاز کن

جام رفتن را به پیشم سرمکش

پای خود را بر زمین اکبر مکش

ای عصای پیریم، پیرم مکن

پیش خصم خود زمین گیرم مکن

خیز و از جا آبرویم را بخر

عمّه را از پیش نامحرم ببر

گرد پیری بر سر و رویم نشست

داغت اکبر قامت من را شکست

مصیبت ... سیّد امیر میرحسینی

آن سراپا هم پیمبر هم امام

آمد از دریای خون سوی خیام

از عطش چون شعله، پیچ و تاب داشت

شکوه با بابا ز قحط آب داشت

او که می‌دانست قحط آب بود

اشک هم از تشنگی نایاب بود

آب اگر می‌خواست از قلب سپاه

بود تا دریا، بر او، یک گام راه

این سؤال آب معنایش چه بود

اکبر از باب این تمنّایش چه بود

آب اینجا یک بهانه بیش نیست

آنکه گردد آگه از این راز کیست

کوثر او در دهان باب بود

آب اگر می‌خواست عالم آب بود

با گلوی تشنه رو در خیمه برد

از لب عطشان بابا آب خورد

شه فشردش در بغل کای نور عین

ای حسین از آن تو، تو از حسین

کام عطشان تو را دریا منم

این تو و این اشک دامن دامنم

من تو را تقدیم جانان کرده‌ام

آنچه جانان خواسته، آن کرده‌ام

گر چه چون جان منی در پیکرم

نیست جایی تا نشینی در برم

تیغ‌ها لحظه شماری می‌کنند

نیزه داران بیقراری می‌کنند

دوست دارم تا شوی از تیغ تیز

پیش چشم اشک ریزم، ریز ریز

این تو، این تیغ عدو، این وصل دوست

بعد از این جای تو، در آغوش اوست

بشکنی از سنگِ بدر آیینه را

هر چه تیغ آید سپر کن سینه را

دوست، خود از تو پذیرایی کند

خواجه‌ی لولاک سقّایی کند

هر چه آید بر سرت در این نبرد

خوش بود، دیگر ز میدان برنگرد

آن خدا آیینه، آن احمد جمال

تاخت چون حیدر، به میدان قتال

هر چه طعم زخم خنجر می‌کشید

انتظار زخم دیگر می‌کشید

گفت ما را زخم قاتل مرهم است

هر چه بارد تیغ بر فرقم کم است

نیزه داران سینه‌ام را بشکنید

سنگ‌ها، آیینه‌ام را بشکنید

عاقبت گردید آن گل نقش خاک

پیش چشم باغبان شد چاک چاک

ریخت خون از برگ برگ لاله اش

کُشت بابا را صدای ناله اش

آمد و چون جان در آغوشش گرفت

بوسه از لبهای خاموشش گرفت

ناله زد کای جان رفته از تنم

از فراقت اشک دامن دامنم

ای فدای پاره پاره پیکرت

ای پدر را کشته با زخم سرت

دیده بستی، یا ز من دل کنده‌ای

دست و پا زن تا ببینم زنده‌ای

جان بابا عمّه آمد از حرم

زخم فرقت را بپوشان اکبرم

خیز و از جا، آبرویم را بخر

عمّه را از بین نامحرم ببر

عصای پیری ... حاج علیرضا شریف

هیچ می‌دانی چه بر روز دلم آورده‌ای

ای عصای پیری ام، بنگر که پیرم کرده‌ای

ارباً اربا پیکرت، در چنگ تیغ و نیزه‌ها

دلبر من شد دلم، همرنگ تیغ و نیزه‌ها

بر سرت خود را رساندم غصّه دار و اشک ریز

پیش دشمن گاه با زانو و گاهی سینه خیز

از جبینت آشکارا معجز شقّ القمر

یا بمان با من علی، یا که مرا با خود ببر

ای خرامان رفته، در خون خفته، کمتر ناز کن

اکبرم جان رقیّه، چشم خود را باز کن

تا که یک بابا بگویی، من که غرق آتشم

لخته‌های خونِ در حلق تو را بیرون کشم

در بساطم غیر آه و درد و بی‌آبی نبود

آب از من خواستی شرمنده‌ام آبی نبود

احمدی و حیدری و فاطمه روح منی

شیشه‌ی عمرم ترک خورده مبادا بشکنی

می‌زنی، تو دست و پا من دست و پا گُم کرده‌ام

نور چشمم بی‌تو راه خیمه را گم کرده‌ام

چون برم جسمت به خیمه مانده‌ام مبهوت تو

می‌نمایم من عبای خویش را تابوت تو

می کند اشک مرا پاک عمّه‌ات با آستین

گر نبود عبّاس من، صد بار می‌خوردم زمین

حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج علیرضا شریف

دست غم تیر و بلا بر سر من ریخته‌ست

جگر خون شده در ساغر من ریخته‌ست

با سر تیغ و سنان دست کدامین ظالم

باز آتش سر پیغمبر من ریخته‌ست

ثمرم، جان و دلم، رشته‌ی تسبیحم بود

آه اکنون به زمین اکبر من ریخته‌ست

آه مردم چه کنم سبحه‌ی یک دانه‌ی من

شده صد پاره و دور و بر من ریخته‌ست

زخم از فرق تو پیش آمده تا ابروی تو

خون ز هر موی سرت حیدر من ریخته‌ست

سینه‌ات چاک شده زخم به پهلو داری

کی؟ دوباره به سر مادر من ریخته‌ست

تیشه‌ی داغ تو بر ریشه عمرم زده‌اند

تو زمین خوردی و برگ و بَرِ من ریخته‌ست

به کنار بدنت سخت زمین افتادم

همه خوشحال که بال و پر من ریخته‌ست

جگرم را ز رهت ساختم امّا حالا

تکّه تکّه زِرِهت در بر من ریخته‌ست

اینکه گفتی که عطش می‌کشدم کشت مرا

لب تو خون ز دو چشم ترِ من ریخته‌ست

زندگی بی‌تو مرا نیست به جز جان کندن

زهر هجران تو در حنجر من ریخته‌ست

حضرت علی اکبر علیه السلام ... حاج علیرضا شریف

تا صدای تو شنیدم پسرم

آه از سینه کشیدم پسرم

شد جهان در نظرم تیره و تار

دیدم این گوشه‌ی پُر گرد و غبار

نیزه‌ها را همه بالا بردند

رو سوی یوسف لیلا بردند

آمدم خسته دل این سو پسرم

گه به پا گاه به زانو پسرم

قلب من از ضربان افتاده

جان عالم ز توان افتاده

تو که خود حاصل یک عمر منی

شیشه‌ی عمر مرا می‌شکنی

از لب خشک تو بی‌تاب شدم

خواستی آب ز من آب شدم

خم شده روی گلت می‌بویم

با دل خویش چنین می گویم

این علی اکبر لیلایم نیست

پسر خوش قد و بالایم نیست

نیزه‌ی پهلویت ای گل پسرم

خورده انگار میان جگرم

ز سر عمّامه خود افکندم

به روی زخم سرت می‌بندم

لخته خون از مژه‌ات می گیرم

گر نگاهم نکنی می‌میرم

گر چه با ناز تو را پروردم

ناز کم کن به خدا دِق کردم

همدم درد و غم و افسوسم

هر چه لعل لب تو می‌بوسم

دلم آرام نگیرد چه کنم

از لبت کام نگیرد چه کنم

ای اذان گوی حرم تکبیری

چاره‌ام رفته ز کف تدبیری

عمّه‌ات گرم پرستاری من

از حرم آمده بر یاری من

دشمنان صف به برم می‌بندند

به زمین گیری من می‌خندند

سینه‌ام غرق ملال است علی

زندگی بی‌تو محال است علی

ارباً اربا بدنت سوی حرم

کار من نیست که تنها ببرم

حضرت علی اکبر علیه السلام شبه نبی ... رضا یعقوبیان

السّلام ای اوّلین سردار عشق

السّلام ای سیّد و سالار عشق

السّلام ای نور شمس عالمین

السّلام ای هستی مولا حسین

السّلام ای شمع بزم عارفان

ساقیّ بزم الست عاشقان

السّلام ای اکبر ای نور جلی

نام تو همگام با نام علی

با عمو درس شجاعت خوانده‌ای

مکتب درس ولایت خوانده‌ای

مهر تو در قلب ما مولاییست

کارهای تو همه زهراییست

آل هاشم را تویی شبه نبی

خوی و خصلت‌های تو همچون علی

چون علی کار خدایی می‌کنی

از همه مشکل گشایی می‌کنی

اکبرا جود تو ثاراللّهیست

خصلت و خویت رسول اللّهیست

واله و حیران رویت انبیاء

دم به دم مشتاق کویت اولیاء

بی‌عصا تو کار موسی می‌کنی

هر نفس کار مسیحا می‌کنی

اولین فرد بنی هاشم تویی

دین حق را ای علی قائم تویی

تو شهید اوّلینی بر حسین

روز محشر هم قرینی با حسین

مادرت لیلا بود مجنون تو

دین پیغمبر بود مدیون تو

ماه رخسار تو چون ماه شب است

عاشق دیدار رویت زینب است

شیعه با نام تو یاد کربلاست

با تو هر جا محفل گریه به پاست

کربلا را تو نمودی کربلا

کربلا از داغ تو دارُالبلا

روز عاشورا تو در میدان عشق

داده‌ای همچون حسین جولان عشق

بهر یاری حسین برخاستی

آمدی و اذن میدان خواستی

جان تازه بر دل و جانت بداد

بی‌مهابا اذن میدانت بداد

قبل رفتن گفت شه با اکبرش

اکبر آن زیبا گل مه پیکرش

می‌روی اکبر، عزیز و یاورم

هستی بابا، گل پیغمبرم

پیش بابا، تو کمی راه برو

کن نظر بر من و این آه، برو

راه رفتی پیش چشمان حسین

دیدی اکبر چشم گریان حسین

تا که اکبر سوی میدانگاه رفت

روح از جسم حسین یکباره رفت

تا که او عازم سوی میدان شدی

دشمن از دیدار او، حیران شدی

زد صلا دشمن پیمبر آمده

یا به عزم جنگ حیدر آمده

دشمن از هر سو ره اکبر گرفت

انتقام بدر و هم خیبر گرفت

چون که دشمن شبه پیغمبر شناخت

نیزه‌ای زد، پهلوی اکبر شکافت

زد صدا بابا به فریادم برس

بین دشمن من فتادم از فرس

او سراسیمه به میدان تاخته

اکبرش را بین میدان یافته

دید اکبر ارباً اربا گشته‌ست

او فدای دین مولا گشته‌ست

گفت مولا اکبرم روحی فداک

جسم تو از چه بگشته چاک چاک

خیز و از جا جوابم را بده

پاسخ این ناله‌هایم را بده

تو که در عالم شبیهی بر نبی

نور زهرا داری و وجه علی

همچو عمویت اباالفضل دلیر

ای ز محرومان عالم دستگیر

از (رضا) دستی بگیر ای ذوالکرم

من نخواهم چیز دیگر جز حرم

مصحف سی پاره ... سیّد رضا مؤید

دمی که بر سر نعش پسر نشست حسین

ز جان خویش و پسر، هر دو دل گسست حسین

نگاه مات علی کرد مات و حیرانش

شکسته فرق پسر دید و خود شکست حسین

فغان پردگیان، پرده‌ی فلک بشکافت

ز نور دیده‌ی خود تا که دیده بست حسین

برای خواندن قرآن به بزم عاشورا

گرفته مصحف سی پاره روی دست حسین

به جز خدا که بود آفریدگار حسین

کسی نگفت و ندانست تا چه هست حسین

خدای هر چه که گوید از او بود زیرا

نوشته بر دل مردان حق پرست حسین

صفای منا ... سیّد رضا مؤید

ای نخله‌ی فتاده ز پایم علی علی

دردا هنوز من سر پایم علی علی

ریزد ز دیده اشک من از پاره‌های دل

خیزد ز سوز سینه نوایم علی علی

بردی اگر فروغ دل و دیده‌ی مرا

دادی صفا به کوی منایم علی علی

فریاد من ز داغ تو در سینه بشکند

کز تشنگی گرفته صدایم علی علی

از حسرتی که تشنه شدی از برم جدا

آتش فتاده بر سر و پایم علی علی

فرق تو را شکست و مرا سینه چاک داد

دستی که کرد از تو جدایم علی علی

تا بستر تو گریه‌ی طفلان رهم ببست

گر زودتر نشد که بیایم علی علی

زینب اگر که بر کمک من نمی‌شتافت

جایی دگر نبود برایم علی علی

با قطره‌های خون روان از هزار زخم

تا آخرین نفس به سرایم علی علی

رفتی به پیشگاه خدا و پیمبرش

من نیز از قفای تو آیم علی علی

این حال زار مؤید که نیمه شب

او با دلش گرفته عزایم علی علی

نور دل فاطمه علیها السلام را نور عین ... سیّد رضا مؤید

ای رخ تو مطلع الانوار حُسن

خال لبت نقطه پرگار حُسن

بزم وفا را رخ ماه تو شمع

خوبیِ خوبانِ جهان در تو جمع

ای شجر علم و حیا را ثمر

وی پسر شیر خدا را پسر

اشبه مخلوق به پیغمبری

یوسف لیلا علی اکبری

آینه‌ی صبر و کمال حسین

نور دل فاطمه را نور عین

خلقت و خُلقت چو رسول انام

تربیت آموخته از دو امام

قافله سالار شهادت حسین

روح مناجات و عبادت حسین

گفت نظر بر رخ اکبر کنیم

یاد چو از روی پیمبر کنیم

پاک‌تر از جان ملک جان توست

خون خدا در رگ و شریان توست

نخل وجودت به کرم بارور

قصّه حُسنت همه جا مشتهر

شاخ و بُنَت از شجر طیبات

برگ و برت معدلت و مکرمات

حضرت سجّاد امام اُمم

گفت فدایت پدر و مادرم

هر که تو را مدح و ثنا گفته‌ست

دُرّ سخن در صفتت سُفته‌ست

بعد حسین آن به دو عالم امام

بر تو فرستاده درود و سلام

باغ شرف از نفست گل کند

عشق به نام تو توسّل کند

حُسنِ حَسن آیه‌ی زیبایی ات

علم علی شاهد دانایی ات

هر که بدید آن رخ چون ماه را

کرد زیارت نبی الله را

گوهر پرورده‌ی دریای عشق

یوسف و بازار تو صحرای عشق

فاطمیان را تو شکوه ابد

هاشمیان را تو گل سرسبد

آینه‌ی لم یزلی یا علی

جان حسین بن علی یا علی

صبح قیامت اثر کربلا

روز وفا روز شهادت بلا

چون ورق سرخ سحر باز شد

با نفس گرم تو آغاز شد

خواست مؤذّن که صلا بر دهد

نغمه‌ی تکبیر اذان سر دهد

گفت حسینش بنشین مرحبا

ای پسرم خیز علی جان بیا

خیز و تو امروز اذان ساز کن

دفتر ایثار مرا باز کن

وه که اذان تو در آن جا چه کرد

با دل ذرّیه‌ی زهرا چه کرد

لیلیِ حُسن قدمت مست ناز

اهل نظر را نظرت کارساز

خلقت تو نُورٌ عَلی نُور شد

یک نظرت بارقه‌ی طور شد

بود عصایی که به دست کلیم

با همه اعجاز کریم و رحیم

شاخه‌ای از نخله‌ی طور تو بود

و آن ید و بیضاش ز نور تو بود

طور مناجات تو شمشیر بود

و آن شجر طور تو از تیر بود

ای لبت از مُهر عطش داغ تر

وز عرق شرم رخت باغ تر

جان تو پرورده‌ی جان حسین

بر دهنت جای لبان حسین

ای که تو را عشق زبردست کرد

بوسه‌ی گرم پدرت مست کرد

عرشی و گردیده نگون روی خاک

جان جهان با بدن چاک چاک

ای قلم از شرح کمالت خجل

با تو فتاده‌ست سر و کار دل

قبله‌ی امید دلم روی توست

کعبه‌ی شش گوشه‌ی من کوی توست

ای شده مدفون به جوار پدر

وی به حسین از همه نزدیک تر

جلوه‌ی اخلاص سرا پای توست

زیر قدم‌های پدر جای توست

ای سر من خاک قدم‌های تو

مُهر دلم مِهر و تولّای تو

با نظر لطف ثنایم بخوان

باز سوی کرب و بلایم بخوان

ای به جگر گوشه‌ی زهرا جگر

باز نگیری ز مؤیّد نظر

شبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ... سیّد رضا مؤید

تا کفن بر قدّ و بالای رسایت کردم

سوختم وز دل پر درد دعایت کردم

آخرین توشه‌ام از عمر تو این بود علی

که غم انگیز نگاهی ز قفایت کردم

تو ز من آب طلب کردی و من می‌سوزم

که چرا تشنه لب از خویش جدایت کردم

گر کمی آب نبودم که رسانم به لبت

داشتم اشکی و ایثار به پایت کردم

نگشودی لب خود هر چه تو را بوسیدم

نشنیدم سخنی هر چه صدایت کردم

پدرت را نبود بعد تو امید حیات

جان من بودی و تقدیم خدایت کردم

یا رب این دشت بلا این من و این اکبر من

هر چه را داشتم ای دوست فدایت کردم

آن خلیلم که ذبیحم نکند فدیه قبول

وین ذبیحیست که قربان به منایت کردم

ای «مؤیّد» چو تو را بنده‌ی مخلص دیدم

دگر از بندگی غیر رهایت کردم

اذن میدان و وداع حضرت علی اکبر علیه السلام

دور چون بر آل پیغمبر رسید

اوّلین جام بلا اکبر چشید

اکبر آن آئینه‌ی رخسار جدّ

هیجده ساله جوان سرو قد

برده در حسن از مه کنعان گرو

قصّه‌ی هابیل و یحیی کرده نو

دید چون خصمان گروه اندر گروه

مانده بی‌یاور شهِ حیدر شکوه

با ادب بوسید پای شاه را

روشنایی بخش مهر و ماه را

کای زمام امرِ کُن در دست تو

هستیِ عالم طفیل هست تو

رخصتم ده تا وداع جان کنم

جان در این قربانکده قربان کنم

وقت آن آمد که ترک جان کنم

رو به خلوتخانه‌ی جانان کنم

شاه دستار نبی بستش به سر

ساز و برگ جنگ پوشاندش به بر

کرد دستارش دو شقّه از دو سو

بوسه‌ها دادی چو قربانی بر او

گفت بشتاب ای ذبیح کوی عشق

تا خوری آب حیات از جوی عشق

رُو به خیمه خواهران بدرود کن

مادر از دیدار خود خشنود کن

شاهزاده شد سوی خیمه روان

گفت نالان کای بلاکش بانوان

هین فراز آئید بدرودم کنید

سوی قربانگه روان زودم کنید

الوداع ای مادر ناکام من

ماند آخر بر زبانت نام من

مادرا برخیز زلفم شانه کن

خود به دور شمع من پروانه کن

من ز بهر دادن جان می‌روم

سوی مهمانگاه جانان می‌روم

وقت دیر است و مرا از جان ملال

مادرا کن شیر خود بر من حلال

الوداع ای خواهران زار من

که بُوَد این واپسین دیدار من

خواست چون رفتن به میدان وغا

در حرم شور قیامت شد به پا

خواهران و عمّه گان و مادرش

جمع گردیدند بر گرد سرش

گفت لیلی کای فدایت جان من

نازپرور سرو سروستان من

خوش خرامان می‌روی آزاد رو

شیر من بادا حلالت شاد رو

ای خدا قربانی من کن قبول

کن سفید این روی من نزد بتول

به میدان رفتن حضرت علی اکبر علیه السلام

شبه پیغمبر چو زد پا در رکاب

بال و پر بگشود رفرف (۵۵) عقاب (۵۶)

از حرم بر شد سوی معراج عشق

بر سر از شور شهادت تاج عشق

گفت شاه دین به زاری کای اله

باش بر این قوم کافر دل، گواه

کز نژاد مصطفی ختم رسل

شد غلامی به سوی این قوم عتل

خَلق و خُلق و منطق آن پاک رأی

جمع در وی همچو اندر مصحف، آی

شاهزاده شد به میدانگه روان

بانوان اندر قفای او نوان (۵۷)

حقّه لب بر ستایش کرد باز

که منم فرزند سالار حجاز

من علیّ بن الحسینم، اکبرم

نور چشم زاده‌ی پیغمبرم

حیدر کرّار باشد جدّ من

مظهر نور نبوّت خدّ (۵۸) من

من سلیل طائر لاهوتیم (۵۹)

کز صفیر (۶۰) اوست نطق طوطیم

شبه وی در خُلق و خَلق و منطقم

کوکب صبحم نبوّت مشرقم

باب من باشد حسین آن شاه عشق

که نموده عاشقان را راه عشق

تیغ من باشد سلیل ذوالفقار

که سلیل حیدرم در کارزار

آمدم تا خود فدای شه کنم

جان وقای (۶۱) نفس ثارالله کنم

این بگفت و صارم (۶۲) جوشن شکاف

با لب تشنه بر آهخت از غلاف

بس که آن شیر دلاور یک تنه

زد یلان را میسره بر میمنه

پُر دلان را شد دل اندر سینه خون

لخت لخت از چشم جوشن شد برون

شیر بچّه از عطش بی‌تاب شد

با لب خشکیده سوی باب شد

گفت شاها تشنگی تابم ربود

آمدم نک سویت ای دریای جود

برده ثقل آهن و تاب هجیر (۶۳)

صبرم از پا، دستگیرا! دست گیر

شه زبان او گرفت اندر دهان

گوهری در درج لعل آمد نهان

شد ز آب هفت دریا شسته دست

سوی بزم رزمگه سرشار و مست

موج تیغ آن سلیل ارجمند

لطمه بر دریای لشکرگه فکند

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام ... مرحوم حجّهٔ الاسلام محمّد تقی نیّر تبریزی؛

گفت با خیل سپه، سالار جنگ

چند باید بر خود طوق ننگ

عارتان باد ای یلان کارزار

که شود مغلوبِ یک تن صد هزار

هین فرو بارید باران خدنگ (۶۴)

عرصه را بر این جوان دارید تنگ

حیدرانه گرم جنگ آن شیر مست

مُنقذ (۶۵) آمد ناگهان تیغی به دست

فرق زاد نایب رب الفَلَق (۶۶)

از قفا با تیغ برّان کرد شق

برد از دستش عنان اختیار

تشنگی و زخم‌های بیشمار

گفت با خود آن سلیل مصطفی

اکبرا! شد عهد را وقت وفا

مرغ جان از حبس تن دلگیر شد

وعده‌ی دیدار جانان دیر شد

شد قتیل عشق را چون وقت سوق

دستها بر جید (۶۷) باره کرد طُوق

هر فریقی که بر او کردی گذر

می‌زدندش تیر و تیغ جانشکر

با زبان لا به آن قربان عشق

رو به خیمه کرد کای سلطان عشق

دور عیش و کامرانی شد تمام

وقت مرگ است ای پدر بادت سلام

شد پدر را سوی یوسف رهنمون

آن بشیر امّا میان خاک و خون

دید آن بالیده سرو نازنین

اوفتاده در میان دشت کین

چهر عالمتاب بنهادش به چهر

شد جهان تار از فراق ماه و مهر

سر نهادش بر سر زانوی ناز

گفت کای بالیده سرو سرفراز

ای به طرف دیده خالی جای تو

خیز تا بینم قد و بالای تو

این بیابان جای خواب ناز نیست

کایمن از صیاد تیرانداز نیست

بیش از این دیگر دلم را خون مکن

زاده‌ی لیلی مرا مجنون مکن

خیز تا بیرون از این صحرا رویم

نک به سوی خیمه‌ی لیلا رویم

رفتی و بردی ز چشم باب خواب

اکبرا! بی‌تو جهان بادا خراب

شاهزاده چون صدای شه شنفت

از شعف چون غنچه‌ی خندان شکفت

چشمِ حسرت باز سوی باب کرد

شاه را بدرود گفت و خواب کرد

زینب از خیمه برآمد با قلق (۶۸)

دید ماهی خفته در زیر شفق

از جگر نالید کای ماهِ تمام

بی‌تو بر من زندگی بادا حرام

شه به سوی خیمه آوردش ز دشت

وه چه گویم من چه بر لیلا گذشت

نوحه‌های سینه زنی حضرت علی اکبر علیه السلام

حضرت علی اکبر علیه السلام ... مرحوم حاج اکبر ناظم

میدان منوّر گشته از جمالش شوم فدای شوکت و جلالش

ماه تمامی و منم هلالش

شد رخش منجلی ** همچو بابش علی

این گل گلزار رسول است ** نور دو چشمان بتول است

–

اوّل قتیل از شه کرب و بلا بود علیّ اکبر مه لقا

شبیه روی خاتم الانبیا

ز زین شد سرنگون ** میان خاک و خون

به خیمه شد شور قیامت ** ز ناله‌های آل عصمت

–

کجا فتاده قامت رسایت بگوش من نمی‌رسد صدایت

ببین چگونه گریم از برایت

علیّ اکبرم ** شبه پیغمبرم

قامتم از غمت خمیده ** جان پدر به لب رسیده

–

باب تو از عزای تو پیر شد کنار نعش تو زمین گیر شد

ز زندگانی جهان سیر شد

ای مه انورم ** نوجوان اکبرم

قامتم از غمت خمیده ** جان پدر به لب رسیده

–

بار دگر ای پسر اعجاز کن دو چشم خود بر پدرت باز کن

درد دل خود بمن ابراز کن

ای تو نور دلم ** حل نما مشکلم

به خیمه شد شور قیامت ** ز ناله‌های آل عصمت

–

میدان منوّر گشته از جمالش جانها فدای خلقت و خصالش

حسین بود شمس و علی هلالش

نوجوان اکبرم ** شبه پیغمبرم

اکبر من گشته کفن پوش ** مادر او افتاده مدهوش

نوحه حضرت علی اکبر علیه السلام ... سعید خرازی

عصای پیریم مرو به میدان (۲)

زنها به دستشان گُلاب و قرآن

تویی تو هست من مرو از دست من

علی به جز تو کس ندارم (۲)

خسته شدم نفس ندارم (۲)

–

بس که صدای کف زدن زیاد است (۲)

ز بعد تو عمر پدر به باد است

مُیَسَّر نشد آب شدم خانه خراب

خدا رسد به داد لیلا (۲)

جسم تو بیند ارباً اربا (۲)

–

با من اگر صدها نفر بجنگد (۲)

رازی مشو لشکر به من بخندد

تو را جان پدر آبرویم بخر

علی ببین چشم ترم را (۲)

گم کرده‌ام راهِ حرم را (۲)

–

پیکر تو تا هدف تیر شد (۲)

حسین ز داغِ پسرش پیر شد

ای همه حاصلم حل نما مشکلم

علی ببین توان ندارم (۲)

داغ تو را گمان ندارم (۲)

–

زبانحال حضرت علی اکبر علیه السلام ... جواد هاشمی

تو لاله‌ی لیلایی چه خوش قد و بالایی

آیینه‌ی رخسار پیغمبر والایی

ای شبه نبی اکبر – خشکیده لبی اکبر

×××××××××××××××

بر من ترّحم کن چون غنچه تبسّم کن

بگشا دو لب خود را یکبار تکلّم کن

ای شبه نبی اکبر – خشکیده لبی اکبر

×××××××××××××××

ای قوّت زانویم خون از لب تو شویم

تو «یا ابتا» برگو من «یا ولدی» گویم

ای شبه نبی اکبر – خشکیده لبی اکبر

×××××××××××××××

از جان و جهان سیرم من بی‌تو زمین گیرم

ای تازه جوان من داغ تو کند پیرم

ای شبه نبی اکبر – خشکیده لبی اکبر

×××××××××××××××

ای یوسف کنعانم آرام دل و جانم

بعد از تو علی اکبر من زنده نمی‌مانم

ای شبه نبی اکبر – خشکیده لبی اکبر

×××××××××××××××

زبان حال حضرت علی اکبر علیه السلام ... جواد هاشمی

آمده‌ام به جانب کارزار تا که کنم به دشمنان کار، زار

شبه پیغمبرم * علی اکبرم

دارم جمال مصطفی را *** نام علی مرتضی را

× × × × × ×

جان و دلم سوی خدا روانه‌ست ثقل حدید و تشنگی بهانه‌ست

من به راه بابا * شدم اربا اربا

کشته‌ی عشق ذوالجلالم *** تشنه‌ی جرعه‌ی وصالم

× × × × × ×

کار علی اکبرت شد تمام یا اَبتا عَلَیکَ منِّی السَّلام

ببین سرگذشتم * فدای تو گشتم

بابا بیا کز راه یاری *** صورت به صورتم گذاری

× × × × × ×

حضرت علی اکبر علیه السلام ... حبیب الله موحد

نجل النّبی الطّاهر شبه پیمبر

مرو به سوی میدان علی اکبر

ای مه تابان با کام عطشان

ضیاء العین لیلا عزیز زهرا

–

ترسم که دشمن راهت بابا بگیرد

گل امیدم را از شاخه بچیند

روح و روانم آرام جانم

ضیاء العین لیلا عزیز زهرا

–

زیبا گل بستانم در خون نشستی

رفتی و از داغ خود پشتم شکستی

بعد تو بابا سیرم ز دنیا

ضیاء العین لیلا عزیز زهرا

–

خلقاً و خُلقاً باشد رسول اکرم

گرفته در بر لیلا زانوی ماتم

ماه منیرم برات بمیرم

ضیاء العین لیلا عزیز زهرا

–

حضرت علی اکبر علیه السلام ... حبیب الله موحد

رعنا جوان من علی اکبرم – آیینه‌ی جمال پیغمبرم

چگونه هجران تو را بنگرم

ای مه عالمین نور چشم حسین

چه سازم ای نوگل لیلا ربوده هوشم قد و بالا

–

اکبرم ای سرو ثمن سای من – آهسته رو ای مه زیبای من

ای گل خوش قامت و بالای من

کن ترّحم پسر بر احوال پدر

مرو مرو که بی‌قرارم طاقت دوریت ندارم

–

برده دل و دین مرا بوی تو – شانه زنم به جعد گیسوی تو

فدای آن چهره‌ی نیکوی تو

مرا ای دلخوشی عاقبت می‌کشی

چرا به خاک و خون نشستی دل مرا ز غم شکستی

–

حضرت علی اکبر علیه السلام ... حبیب الله موحد

سوی میدان مرو ای مه انورم

قدری آهسته‌تر نازنین دلبرم

که بود دیده‌ام به رهت از قفا

همه جا کربلا – همه جا نینوا

–

برده دین و دلم قد و بالای تو

آتشم می‌زند چشم شهلای تو

نظری کن پسر پدرت در نوا

همه جا کربلا – همه جا نینوا

–

سرو خوش قامتم ترک بابا مکن

بیش از این ای پسر خون دل ما مکن

به کجا می‌روی دل و دین مرا

همه جا کربلا – همه جا نینوا

–

سر منه روی خاک گل زیبای من

آتش افکنده‌ای به سراپای من

عمّه در خیمه گه به غمت مبتلا

همه جا کربلا – همه جا نینوا

–

از چه خونین شده طرّه‌ی موی تو

برده هوش از سرم جلوه‌ی روی تو

تشنه کامی تو زده آتش مرا

همه جا کربلا – همه جا نینوا

–

زبانحال حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

تو از چه در خسوفی ای ماه عالم آرا

بگشا دو چشم خود را ای نور چشم لیلا

تمام حاصل من حل کن تو مشکل من

دل مرا مسوزان ای میوه دل من

لاله پرپر من * علی اکبر من

× × × × × ×

دلم ربوده‌ای تو با الله اکبر، اکبر

برای دیدن تو صف بسته لشکر، اکبر

فرق من و تو اینجا تنها در این میان است

تو ابرویت کمان و من قامتم کمان است

لاله پرپر من * علی اکبر من

× × × × × ×

غمت به سینه من راه نفس ببندد

راضی مشو علی جان قاتل به من بخندد

بگو ز من چه دیدی که دل ز من بریدی

کشتی مرا تو از بس پا بر زمین کشیدی

لاله پرپر من * علی اکبر من

× × × × × ×

ای گل چیده من مستم ز عطر و بویت

مَنعَم مکن اگر چه دیر آمدم به سویت

افتاده شمع عمرم از داغ تو به زانو

رفتی ز دستم و من دستم بود به زانو

لاله پرپر من * علی اکبر من

× × × × × ×

داغ تو کرده پیرم ای پسر جوانم

خواهم که خیزم از جا امّا نمی‌توانم

آتش زدی ز آهت بربود و هست بابا

شد دست عمّه تو عصای دست بابا

لاله پرپر من * علی اکبر من

× × × × × ×

شکسته‌ای ز داغت هم بال و هم پرم را

چشمم دگر نبیند گم کرده‌ام حرم را

ره را بره نشانم ای آرزوی خیمه

خیز و ببر علی جان من را به سوی خیمه

لاله پرپر من * علی اکبر من

× × × × × ×

حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

ماه دل آرا به کجا می‌روی

یوسف لیلا به کجا می‌روی

اسیر این * موی چون زنجیر توأم

من عاشق * نغمه‌ی تکبیر توأم (۲)

شبه پیمبرم علی اکبرم

× × × × × ×

ای که مرا از غم خود می‌کشی

از چه دگر پا به زمین می‌کشی

تویی تویی * مه ابرو کمان من

از آه خود * مزن آتش به جان من (۲)

شبه پیمبرم علی اکبرم

× × × × × ×

خیز و ببین ای گل خوشبو علی

آمده‌ام با سر زانو علی

از روی تو * بوسه می‌گیرم پسرم

سخن بگو * ورنه می‌میرم پسرم (۲)

شبه پیمبرم علی اکبرم

× × × × × ×

حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

سرو بستانم می‌رود ماه کنعانم می‌رود

می‌رود نور از چشم من نور چشمانم می‌رود

آینه و قرآن کجاست لیلای سرگردان کجاست

بابا علی اکبرم * بابا علی اکبرم

–

یوسف کرب و بلایی شبه ختم الانبیایی

از تماشایت پسرم شده‌ام من تماشایی

آینه پیغمبری جان حرم را می‌بری

بابا علی اکبرم * بابا علی اکبرم

–

دیده شد دریایی تو لاله شد صحرایی تو

می‌برد دل از من هنوز صورت زهرایی تو

بر من ترّحم کن علی قدری تکلّم کن علی

بابا علی اکبرم * بابا علی اکبرم

–

ای کمان ابرو اکبرم سلسله گیسو اکبرم

آمدم من به سوی تو با سر زانو اکبرم

ای پسر جوان من آتش زدی به جان من

بابا علی اکبرم * بابا علی اکبرم

–

ز غمت افتادم ز پا من چه سان برخیزم ز جا

ای عصای دستم ببین شده‌ام محتاج عصا

ای یاس خوشبوی حرم مرا ببر به سوی حرم

بابا علی اکبرم * بابا علی اکبرم

–

کم بسوزانم پسرم من پریشانم پسرم

داغ تو می‌ماند ولی من نمی‌مانم پسرم

پیش من زار و غمین کمتر بکش پا بر زمین

بابا علی اکبرم * بابا علی اکبرم

–

نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

با رفتنت اکبر، بردی دل بابا ای یوسف لیلا (۲)

ای لاله‌ی پرپرم * ای شبه پیغمبرم

ناز تو را می‌خرم * بابا علی اکبر (۲)

–

قرآن بود روی دست همه زنها ای یوسف لیلا (۲)

قربان اشک غمت * قربان عمر کمت

گیسوی خم در خمت * بابا علی اکبر (۲)

–

خیز و تماشا کن افتاده‌ام از پا ای یوسف لیلا (۲)

ای سرو بستان من * ای بهتر از جان من

ای ماه کنعان من * بابا علی اکبر (۲)

–

سر تا به پا حیدر، پا تا به سر طاها ای یوسف لیلا (۲)

ای ماه ابرو کمان * خیز و ببین ای جوان

من پیرم و ناتوان * بابا علی اکبر (۲)

–

نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

نور چشمان‌تر من با دو چشم خونفشان رفت

دامن از دستم گرفت و از حرم دامن کشان رفت

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

–

تا که بر الله و اکبر، اکبرم لب می گشاید

این مؤذّن با اذانش از همه دل می‌رباید

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

–

لاله‌ی باغ ولایی شبه ختم الانبیایی

ای دو صد یوسف فدایت یوسف کرب و بلایی

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

–

صف زده لشکر برای دیدن روی تو اکبر

کربلا شد مست مست از عطر گیسوی تو اکبر

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

–

لاله‌ی لیلایی ام را پیش چشمم چیده دشمن

هم گلم را چیده هم بر اشک من خندیده دشمن

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

–

می‌زنی تو دست و پا و دست و پا گم کرده‌ام من

چشم من دیگر نبیند خیمه را گم کرده‌ام من

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

–

ای شهید راه یکتا کرده‌ای از غم دو تایم

ای عصای دست من کردی تو محتاج عصایم

پسر من پسر من * اکبر من اکبر من (۲)

نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام ... سیّد محسن حسینی

شد ماه کنعان من پوشیده از خون

از غم داغش لیلا گردیده مجنون

شبه پیمبر * لاله‌ی پرپر

نور دو چشمان من علی اکبر (۲)

–

آتش به جان بابا افکنده‌ای تو

سخن بگو تا که بدانم زنده‌ای تو

با دیدهٔتر * گویم مکرّر

نور دو چشمان من علی اکبر (۲)

–

بوسه ز لب‌های تو می گیرم اکبر

اگر نیاید عمّه می‌میرم اکبر

احمد شمائل * علی خصائل

نور دو چشمان من علی اکبر (۲)

–

دو دیده بگشا ای میوه‌ی دل من

با یک نگاهت حل کن تو مشکل من

ماه دل آرا * یوسف لیلا

نور دو چشمان من علی اکبر (۲)

–

نور نگاهم بردی ای ماه خیمه

خیز و ببین گم کردم من راه خیمه

ای گل چیده * سرو خمیده

نور دو چشمان من علی اکبر (۲)

–

پی‌نوشت

(۱) – بحارالانوار ۹۸ / ۲۴۲ و ۲۴۳.

(۲) – بحارالأنوار ۴۴ / ۲۸۷ حدیث ۲۶.

(۳) – الإرشاد ۱ / ۱۷۷ بحارالانوار ۲۱ / ۳۸۸.

(۴) – بحارالأنوار ۲ / ۳۰ حدیث ۸.

(۵) – بحارالانوار ۹۸ / ۱۱۴ حدیث ۳۷ – کامل الزّیارات باب ۴۴ ص ۱۲۳ ح ۲.

(۶) – عوالی اللآلی ۴ / ۲۴ حدیث ۷۵.

(۷) – الکافی ۱ / ۵۳۸ حدیث ۶.

(۸) – الکافی ۱ / ۵۳۸ حدیث ۵.

(۹) – بحارالانوار ۲۶ / ۲۲۹ حدیث ۱۰.

(۱۰) – انیس الشیعهٔ از سید محمد عبد الحسین هندی کربلائی.

(۱۱) – الحدائق الوردیهٔ.

(۱۲) – علی اکبر از مرحوم مقرم / ۱۲.

(۱۳) – مناقب ۴ / ۱۰۹.

(۱۴) – ارشاد ۲ / ۱۰۹.

(۱۵) – نفس المهموم / ۳۱۳.

(۱۶) – منتخب التواریخ / ۲۶۹.

(۱۷) – زندگانی قمر بنی هاشم و علی اکبر / ۳۵۶.

(۱۸) – وسائل: ۲۰ / ۴۷۱ باب ۲۲ از ما یحرم بالمصاهرهٔ حدیث ۳.

(۱۹) – بحارالانوار ۹۸ / ۱۸۶ – کامل الزیارات / ۲۳۹ ب ۷۹ زیارت ۱۸.

(۲۰) – سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.

(۲۱) – لهوف / ۱۱۳، مثیر الاحزان / ۶۸، بحار الانوار: ۴۵ / ۴۲، مقتل خوارزمی: ۲ / ۳۰.

(۲۲) – بحارالانوار ۹۸ / ۱۸۶ – کامل الزیارات / ۲۳۹ ب ۷۹ زیارت ۱۸.

(۲۳) – بحارالانوار: ۴۵ / ۴۳ و ۴۴.

(۲۴) – مفاتیح الجنان زیارت مطلقه اوّل امام حسین علیه السلام.

(۲۵) – منتهی الامال ۱ / ۳۷۵.

(۲۶) – مهیّج الاحزان / ۲۱۲ م ۹.

(۲۷) – نفس المهموم / ۳۱۴.

(۲۸) – لهوف / ۱۱۲، مثیر الاحزان / ۶۸.

(۲۹ —) ارشاد؛ ۲ / ۱۰۹.

(۳۰) – سرائر / ۱۵۳.

(۳۱) – بحار الانوار: ۴۵ / ۶۵.

(۳۲) – همه مقاتل معتبر نوشته‌اند که امام حسین علیه السلام فوراً به فرزند خود اجازه میدان داد، آیا جهت آن چه بوده است؟ ممکن است چون فرزند خودش بود می‌خواست بدون مهلت برای پروردگارش فدا کند و شاید طاقت نداشت در آن حالت فرزندش را مشاهده نماید.

(۳۳) – سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۳۳ و ۳۴.

(۳۴) – نفس المهموم / ۳۰۸ – بحار الانوار: ۴۵ / ۴۲ – مقتل خوارزمی: ۲ / ۳۰ و...

(۳۵) – تذکرة الشّهداء / ۱۹۷.

(۳۶) – ناسخ التواریخ: ۲ / ۳۵۰ و به همین مضمون ریاض القدس: ۲ / ۷.

(۳۷) – انوارالشّهادة / ۱۵۱ فصل ۱۳.

(۳۸) – از کثیر بن شاذان؛ نقل است که گفت:

روزی خدمت امام حسین علیه السلام بودم که فرزندش علی اکبر در غیر موسمش از پدر درخواست انگور نمود. امام حسین علیه السلام از طریق اعجاز از استوانه مسجد برایش انگور و موز آوردند و به او داده فرمودند:

«ما عندالله لاولیائه اکبر» (فرسان الهیجاء: ۱ / ۲۹۹ به نقل از مدینهٔ المعاجز و) ... شاید به همین دلیل بود که از پدر بزرگوارش آب مطالبه نمود که آن حضرت از طریق اعجاز او را سیراب نماید تا به میدان برگشته با دشمنان خدا مصاف دهد.

(۳۹) – در زیارت ناحیه‌ی مقدسه (بحارالانوار: ۴۵ / ۶۵) و بسیاری از کتب چون ارشاد شیخ مفید و مقتل مقرّم و مثیر الاحزان و کامل ابن اثیر و تاریخ طبری (۵ / ۴۴۶) و اخبار الطوال و مقاتل الطالبیین مطابق متن (مرة بن منقذ) آمده، ولی در لهوف مرحوم سید بن طاووس و مقتل عوالم و بحار الانوار (۴۴ / ۴۵) (منقذ بن مرة) ذکر شده‌ست

(۴۰) – بحار الانوار: ۴۵ / ۴۳ – لهوف / ۱۱۳ – مقتل خوارزمی: ۲ / ۳۰، نفس المهموم / ۳۰۸.

(۴۱) – مقتل ابی مخنف / ۱۲۷، وقایع الایام خیابانی / ۳۹۸.

(۴۲) – ریاض القدس: ۲ / ۲۲.

(۴۳) – کامل الزیارات / ۲۳۹ ب ۷۹ قسمتی از زیارت ۱۸.

(۴۴) – بحار الانوار: ۴۵ / ۴۴، جلاء العیون / ۴۰۶.

(۴۵ —) ارشاد؛ ۲ / ۱۱۰.

(۴۶) – مهیج الاحزان / ۲۱۵ م ۱۰.

(۴۷) – بحارالانوار ۴۵ / ۱۵۴ — امالی صدوق / ۱۶۵ م ۳۱ ح ۳.

(۴۸) – مهیّج الاحزان / ۲۱۶ — وقایع الایّام خیابانی / ۴۰۲.

(۴۹) – نهضت حسینی ۲ / ۲۰۲ به نقل از انوارالمجالس / ۱۵۴.

(۵۰) – من لا یحضره الفقیه ۱ / ۱۸۸ ح ۵۶۹.

(۵۱) – نفس المهموم / ۳۱۵.

(۵۲) – خطیب توانا مرحوم سید مرتضی یرقعی که در مقتل تبحر خاصّی داشت، معتقد بود که، حضرت لیلا در کربلا حضور داشت، و روزی برای این مطلب از ۲۵ منبع معتبر مدرک نقل کرد. ابن شهر آشوب می‌نویسد:

چون حضرت علی اکبر علیه السلام به خیمه بازگشت مادرش به او می‌نگریست، ولی صحبت نمی‌کرد. امّا اسم مادرش را «شهربانو»

ذکر می کند. مناقب: ۴ / ۱۰۹.

(۵۳) – ریسمانی که پای کودک را به گهواره بندند.

(۵۴) – این روایت در کتاب فرسان الهیجاء، حاج شیخ ذبیح الله محلاتی؛ نقل شده است.

(۵۵) – به فتح هر دو راء و سکون هر دو فاء: نام مرکب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

(۵۶) – نام اسب حضرت علی اکبر علیه السلام.

(۵۷) – بر وزن روان، از نَویدن به معنی خرامان در اینجا به معنی نالان.

(۵۸) – به فتح خاء و تشدید دال: به معنای رخسار.

(۵۹) – من فرزند پرنده عرش آشیانم.

(۶۰) – صفیر، بانگ و فریاد مرغان و جز آنها.

(۶۱) – به کسر و فتح اول، سپهر و هر چه بدان چیزی را نگه دارند.

(۶۲) – شمشیر برّنده.

(۶۳) – نیمروز و گرمای نیمروز.

(۶۴) – درختیست بسیار سخت که از چوب آن تیر و نیزه و زین اسب درست کنند البته اینجا کنایه از تیر خدنگ است.

(۶۵) – نام قاتل حضرت علی اکبر علیه السلام.

(۶۶) – فلق به فتح اول و دوم به معنای سپیده دم و صبح.

(۶۷) – به کسر اوّل بر وزن «دید» به معنی گردن است جمع اجیاد و جیود.

(۶۸) – به فتح اوّل و دوّم؛ اضطراب.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹